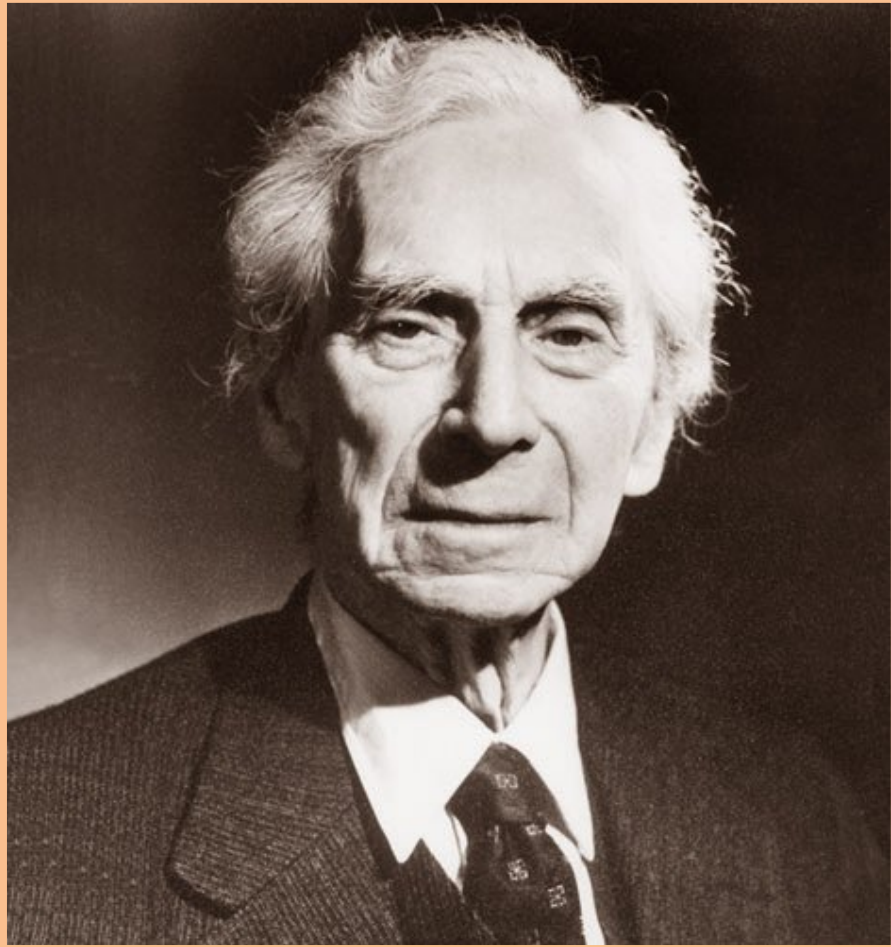


برتراند راسل

جهانی که من می شناسم



Bertrand Russell

مترجم:

روح ا... عباسی

دنیای فوب نیازمند به علم، مهربانی و شجاعت بوده و نیازی به هسرت گذشته و به زنجیر کشیدن هوش و استعداد مردم که با تبلیغات جمعی نادان در گذشته انجام می شده ندارد، دنیا مهتاج به امید به آینده است .

برتراند راسل



فهرست

- فلسفه چیست؟ ۶
- مذهب ۱۲
- جنگ و صلح طلبی ۱۸
- کمونیسم و سرمایه داری ۲۴
- افلاق تابو(رسوم و عادات جاهلانه) ۳۰
- قدرت ۳۶
- خوشبختی چیست؟ ۴۰
- ناسیونالیسم ۴۷
- نقش شخصیت ۵۳
- مدارا و غلو در تعصب ۵۱
- بمب هیدروژنی ۶۳
- آینده بشریت ۶۸

سنتی با فواندگان:

این کتاب که حاصل مصاحبه ای با برتراند راسل است و شایر یکی از بهترین تفسیرها از عقاید وی باشد در سال ۱۳۴۵ توسط انتشارات امیرکبیر بپای رسیده است. کتاب حاضر نسخه الکترونیکی آن است که با تنظیمی جدید و تغییرات جزئی در برخی عبارات با مفظ اصل امانت در سال ۱۳۸۷ با حرف آزادی اندیشه و ارتقاء آگاهی عمومی به صورت رایگان منتشر شده است.

امید است که فواندگان گرامی با ارائه نظرات خود ما را در راستای این هدف یاری نمایند.

امیرکشفی

E-mail:
a_drop_of_rain_50@yahoo.com

بیوگرافی

فیلسوف شهیر انگلیسی برتراند راسل - Bertrand Russell^۱ در هجدهم ماه مه ۱۸۷۲ در انگلستان چشم به جهان گشود. پدرش مردی آزادی خواه و لامذهب، و مادرش زنی مبارز و سرسخت بود که در راه بدست آوردن آزادی زنان لحظه ای از پای نا ایستاد. از کودکی به ریاضیات گرایید و در این رشته استعداد قابل توجهی ابراز داشت. در سال ۱۸۹۵ رساله خود را «تحقیقی درباره اصول هندسه» نوشت، این رساله ۲ سال بعد به چاپ رسید. پس از اینکه تحصیلات ریاضی خود را به پایان رساند ناگهان شیفته فلسفه شد. علاقه ای که ابتدا به فلسفه هگل ابراز می داشت وصف ناچیز بود. ولی، پس از اینکه منطق او را به دقت خواند فلسفه و افکار هگل را برای همیشه به دور ریخت!

برتراند راسل در سال ۱۹۰۰ به اتفاق دوستش white head در کنگره ریاضی دانان که در پاریس تشکیل شد شرکت کرد. در اینجا بود که با پینو (ریاضی دان شهیر ایتالیایی) PEANO و افکار او آشنایی پیدا کرد نظریات منطقی و ریاضی پینو چنان در راسل موثر افتاد که بدون فوت وقت، با همکاری وایت هد به توسعه منطق او پرداخت. راسل در سال ۱۹۰۰ کتاب فلسفه لایبنیز (Leibniz)، و در سال ۱۹۰۳ اصول ریاضیات (The principles of Mathematics) که یکی از آثار پر ارزش اوست را منتشر کرد. راسل در سال ۱۸۹۶ پس از ازدواج با زنی آمریکایی با اتفاق همسرش عازم آمریکا شد. پس از مراجعت به آمریکا با عزمی راسخ مطالعات فلسفی و ریاضی خود را دنبال کرد. بزرگترین اثر علمی و فلسفی راسل کتاب اصول ریاضی است که در سال های ۱۹۱۰-۱۹۱۳ با همکاری وایت هد در سه جلد در معرض قضاوت عموم گذاشته شد، در این کتاب افکار فلسفی راسل به تفصیل تشریح شده و منطق جدیدی (متد جدیدی در فلسفه) مورد بررسی و مطالعه قرار می گیرد و اصول ارزش و اهمیت کارهای علمی و فلسفی راسل در منطق اوست. وی، با اتکا بر این منطق از طبقه بندی معمولی فلسفه (ایده آلیسم-رالیسم) صرف نظر کرده و موضوع اتمیسم منطقی (Logical Atomism) را مطرح ساخت. اولین کاری که راسل انجام داد استخلاص و رهایی تجزیه های منطقی از قید اصول معمولی صرف و نحوی بود. وی توانست بدین نکته پی ببرد که شکل ترکیب جملات معمولی غالباً باعث می شود که مطالب منطقی و معانی منظور در پرده ابهام مخفی شوند. راسل در کتاب اصول ریاضی به این نکته توجه می دهد که در یک جمله همیشه مسند و مسندالیه نمی تواند مفهوم اصلی و دقیق عبارت را افاده کند، و در این مورد معتقد است که عباراتی که مسند الیه واقع می شود باید همیشه نماینده چیزی باشد که وجود خارجی داشته باشد، بعنوان مثال جملات زیر را در نظر بگیرید:

۱- شیرها حیوانات چابکی نیستند.

۲- اسب تک شاخ (Unicorn) حقیقی نیست.

ملاحظه می شود که دو جمله فوق از لحاظ دستوری و صرف و نحو باهم متشابهند ولی از نظر منطقی باهم مغایرت دارند، زیرا از جمله (۱) به آسانی استنباط می شود که حیواناتی به نام شیر وجود دارند ولی فاقد صفتی معین «چابک» هستند. ولی جمله دوم چنین معنایی نمی دهد که حیوانی به اسم اسب تکشاخ وجود دارد منتها از صفت حقیقی بی بهره است، زیرا اصولاً چنین حیوان و چنین صفتی وجود ندارد.

^۱ - نام کامل : Bertrand Arthur William Russell, 3rd Earl Russell

نظریه تجزیه منطقی راسل، نظریات بسیاری از فلاسفه (نظریات مربوط به وجود و حقیقت) را باطل کرد. وی با به کار بردن این تجزیه منطقی به این نتیجه رسید که اجزاء مرکبه پدیده های نفسانی و دماغی از یک نوع اند، تفاوت موجود بین اجسام و نفوس عاقله در طرز ساختمان آنهاست نه عناصری که آنها را تشکیل داده است. نفس انسان از مدرکات محسوسه و تصورات که متفرع از فعل و انفعالات فیزیکی در دماغ انسان می باشد تشکیل گردیده است. اختلاف موجود بین فیزیک و روانشناسی هیچگونه ارتباطی با حوادث و وقایع مورد بحث و مطالعه آنها ندارد، بلکه این اختلاف فقط به قوانینی بستگی دارد که سعی می شود برای حوادث فیزیکی و روانشناسی بدست آید.^۲ راسل ضمن مطالعات فلسفی و علی خود در امور اجتماعی نیز شرکت می جست؛ مثلاً، همراه با زنش در راه بدست آوردن حق رای زنان مبارزه می کرد.

در سال ۱۹۱۰ به فکر افتاد نماینده پارلمان شود ولی، حذب لیبرال او را به اتهام خدانشناسی مطرود ساخت. راسل در هنگام بروز جنگ اول جهانی (۱۹۱۸-۱۹۱۴) مصراً علیه جنگ فعالیت می کرد و کار سماجت را به جایی کشاند که وی را به جرم نوشتن مقاله ای علیه ادامه جنگ به شش ماه زندان محکوم کردند. موسوم به مقدمه ای بر فلسفه ریاضی (Introduction to Mathematical Philosophy)، در سال ۱۹۲۰ برای مدت کوتاهی عازم روسیه شد و در آنجا با لنین ملاقات کرد، پس مراجعت از روسیه کتابی منتشر کرد (به نام، بلشویسم^۳ در تئوری و عمل)، راسل در سال ۱۹۲۰ مسافرتی هم به چین کرد. در سال ۱۹۲۱ زن آمریکایی اش را طلاق داد و با دورا بلاک (Miss Dora Winifred Block) ازدواج کرد. این زن درتالیف کتاب دورنمای تمدن صنعتی (The Prospects of Industrial Civilization) با راسل همکاری داشت. در این موقع بود که راسل دچار بحران مالی شد و در تامین معاش خود با مشکلات زیادی روبرو گردید. مدتی از طریق روزنامه نگاری و تدریس و تالیف کتب عوام فهم از قبیل: «الفای اتم»، «الفای نسبیت» و «درباره تعلیم و تربیت» و... پرداخت. در سال ۱۹۲۷ به کمک همسرش مدرسه ای مبتنی بر اصول تعلیم و تربیت جدید تاسیس کرد، ولی در اثر اوضاع بد مالی موجب شد بعد از ۳ سال در آن را ببندد. راسل در سال ۱۹۲۸ کتاب خطوط اصلی فلسفه (The Outline Of Philosophy) و در سال ۱۹۲۹ کتاب تصوف و منطق (Mysticism and Logic) و کتاب ازدواج و اخلاقیات (Marriage and Morals) را به چاپ رساند، کتاب اخیر پس از انتشار سرو صدایی در انگلستان بر پا کرد. راسل دومین زن خود را نیز مطلقه ساخت و در سال ۱۹۳۶ با پاتریسیا هلن پنس (Patricia Helen Spence) ازدواج کرد. در سال ۱۹۳۸ کتاب دولت (Power, a new social analysis) را به چاپ رساند، و در همین موقع برای تدریس در دانشگاه های آمریکا، عازم آن دیار شد. ولی در آنجا با مشکلات و مخالفت های زیادی مواجه گردید. کتاب تاریخ فلسفه مغرب زمین (A History of Western Philosophy) مجموعه ای است دروسی که وی در دانشگاه تدریس کرده است. اهمیت این کتاب در این است که در آن به تاثیر محیط اجتماعی هر عصر در افکار فلاسفه اهمیت زیادی داده شده است. راسل در سال ۱۹۴۸ کتاب قلمرو دانش بشری (Human Knowledge, its scope and limits) را منتشر کرد و در سال ۱۹۵۰ به دریافت جایزه ادبی نوبل نائل گردید.^۴

^۲ - فیزیک با ساختمان موجودات سرو کار دارد و روانشناسی با کیفیت آنها.

^۳ - bolshevism - بلشویسم، بلشویکیسم، مکتبی متفرع از مارکسیسم که مبدع آن لنین بوده است و مبتنی است بر تاکید این مسئله که طبقه پرولتاریا باید با جنبش و اعمال قوه و بدون اینکه منتظر فرسودگی خودبخودی سیستم کاپیتالیستی باشد.

^۴ - بیوگرافی، برگرفته از دایره المعارف بریتانیکا، لاروس قرن بیستم، فرهنگ مؤلفین و دانشنامه آزاد ویکی پدیا است.

سال شمار زندگی

- (۱۸۷۲) در ۱۸ می در راونزکراف (Ravenscroft) ویلز متولد شد .
- (۱۸۷۴) مرگ مادر و خواهر.
- (۱۸۷۶) مرگ پدر.
- (۱۸۷۸) مرگ پدر بزرگ - نخست‌وزیر سابق بریتانیا.
- (۱۸۹۰) به کالج ترینیتی در کمبریج وارد شد.
- (۱۸۹۳) دریافت مدرک لیسانس ریاضی.
- (۱۸۹۴) امتحان پایانی علوم انسانی/فلسفه. (The Moral Sciences Tripos)
- (۱۸۹۴) با Alys Pearsall Smith ازدواج کرد.
- (۱۹۰۰) جوایز پینو را در کنگره بین‌المللی پاریس ملاقات کرد.
- (۱۹۰۱) پارادکس راسل را کشف کرد.
- (۱۹۰۲) با گوتلوب فرگه نامه‌نگاری کرد.
- (۱۹۰۸) به عضویت انجمن سلطنتی انتخاب شد.
- (۱۹۱۶) به دلیل مبارزه ضد جنگ‌اش از کالج ترینیتی اخراج شده و ۱۱۰ پوند هم جریمه شد.
- (۱۹۱۸) به دلیل مبارزه ضد جنگ‌اش پنج‌ماه زندان شد.
- (۱۹۲۱) از Alys طلاق گرفت و با دورا بلک (Dora Black) ازدواج کرد.
- (۱۹۳۱) با مرگ برادرش لقب سومین ارل راسل را کسب کرد.
- (۱۹۳۵) از دورا طلاق گرفت.
- (۱۹۳۶) با پاتریشیا (پیتر) هلن اسپنس (Patricia (Peter) Helen Spence) ازدواج کرد.
- (۱۹۴۳) از بنیاد بارنز (Barnes Foundation) در پنسیلوانیا اخراج شد.
- (۱۹۴۹) نشان لیاقت (the Order of Merit) را دریافت کرد.
- (۱۹۵۰) جایزه نوبل ادبیات را دریافت کرد.
- (۱۹۵۲) از پیتر طلاق گرفت و با ادیث فینچ (Edith Finch) ازدواج کرد.
- (۱۹۵۵) بیانیه راسل - اینشتاین را منتشر کردند.
- (۱۹۵۷) اولین کنفرانس پاگواش (Pugwash Conference) را برگزار کرد.
- (۱۹۵۸) رییس موسسه مبارزه برای خلع سلاح هسته‌ای شد.
- (۱۹۶۱) به دلیل مبارزه‌های ضد هسته‌ای به مدت یک هفته زندان شد.
- (۱۹۷۰) در دوم فوریه در Penrhyndeudraeth در ویلز درگذشت.

فلسفه چیست؟

لرد راسل - اصلاً بفرمایید ببینم فلسفه چیست؟

برتراند راسل - این مسئله بی نهایت پیچیده است و در آن اختلاف نظر بسیار است. تصور نمی کنم دو فیلسوف برای این سوال پاسخ واحدی داشته باشند. بنا به عقیده شخصی من ، فلسفه عبارت از تتبع و تحقیق در مورد مطالبی است که هنوز شناسایی دقیق و صحیح آنها امکان پذیر نیست. البته من در این مورد تنها نظر شخصی خودم را می توان اظهار کنم .

س- آیا بین علم و فلسفه اختلافی مشاهده می کنید؟

ج- بطور کلی می توان گفت :علم عبارت از آن چیزی است که درباره آن معلومات کافی داریم و فلسفه مطالبی است که در باره آنها چیزی نمی دانیم. این تعریف بسیار واضح و روشن است و به همین دلیل پیوسته مشاهده می کنیم مسائل فلسفی از قلمرو فلسفه خارج شده و به میدان علم و دانش منتقل می گردد.

س- بنابراین به عقیده شما اگر قضیه ای مدلل و اثبات شد و به اسرا آن پی بردیم ، آن قضیه دیگر جنبه فلسفی نداشته و خود به دانش تبدیل می گردد.

ج- بلی. بسیاری مسائلی که در حیطه تتبعات فلسفی قرار داشتند ولی فعلاً شکل فلسفی خود را از دست داده و در شما دانسته های جهان علم در آمدند.

س- فایده فلسفه چیست؟

ج- در حقیقت دو نقش اساسی برای فلسفه قائم : اولاً تتبع و تحقیق در باره قضایایی که حل آنها همیشه از عهده علم بر نمی آید ، زیرا برآستی می توان گفت معرفت علمی فقط قادر است جزء ناچیزی از مسائلی را که مورد علاقه بشری است و یا احتمالاً برایش سودمند واقع می شود، روشن کند. و حال آنکه مطالب متعدد و پر سودی وجود دارد که علم یا لاقلاً دانش کنونی بشری، نسبت بدانها اطلاعات بسیار محدودی در اختیار ما قرار می دهد. به عقیده من ، محدود کردن تفکرات و تصورات آدمی در چارچوب اطلاعات ناچیز فعلی بشرتأسف آور است. بدین سان یکی از موارد ممکنه استعمال و فواید فلسفه عبارت از این است که، جهان هستی را مورد تفکر و تحقیق قرار داده و به کمک فرضیات به وسعت میدان این تحقیق بیفزاید. مورد استعمال ویا فایده دیگر فلسفه- که اهمیت آنهم شایان توجه است- عبارت از اثبات این قضیه است که ما قضایای زیادی را معلوم و مکشوف می پنداریم، در صورتی که حقیقت آنها همچنان مجهول و ناشناخته مانده است. فلسفه از یک طرف به ما نیرو و انرژی بخشیده - و بدینوسیله- موجب می شود درباره قضایایی که امکان درک آنها را داریم عمیقاً فکر کنیم، و از طرف دیگر ما را از چنگال کبر و نخوت رهایی بخشیده امکان می دهد که درباره این حقیقت بیندیشیم که آنچه را ما بعنوان دانایی و معرفت پذیرفته ایم- در جمیع موارد- علم صحیح نمی باشد.

س- ممکن است نمونه هایی از تفکرات آدمی را که به نتایج عینی و مادی منجر گردیده اند برای ما بر شمارید؟

ج- البته. فی المثل، فلسفه یونان پر از فرضیاتی است که در بادی امر غیر صحیح به نظر می آمد و حال آنکه بعد ها ثابت شد که این فرضیات همه صحیح و پر ارج می باشند. فرضیه اتمی را در نظر بگیرید، دمکریته^۵ (دیموقریطس) معتقد بود که ماده از بهم پیوستن اتمهای ریزی ساخته شده است، اکنون بیش از دو هزار سال از تاریخی که مکریت این حرف را زد میگذرد و درستی نظریه او - هر چند در آن وقت صورت حدس و فرضیه داشت - امروز دیگر تایید گردیده است. مثالی دیگر می آورم؛ آریستاک^۶ را در نظر بگیرید. این منجم، نخستین کسی بود که مدعی شد خورشید به دور زمین گردش نمی کند بلکه برعکس زمین حول خورشید می گردد. آریستاک گفت: گردش و تبدیل یومه اجرام سماوی فقط جنبه ظاهری داشته و این صورت ظاهر معلول چرخش کره زمین حول محور خودش می باشد. این فرضیه عملاً مدت دو هزار سال یعنی تا عصر کپرنیک مدفون گردید و همچنان در بوتۀ فراموشی از نظر ها پوشیده ماند، ولی به جرأت می توان ادعا کرد: چنانچه آریستاک در ارائه این فرضیه پیشقدم نشده بود، شاید چنین ایده ای به فکر و عقل کپرنیک هم نمی رسید.

س- آیا شما این پیشگویی آریستاک را از واردات قلبی می دانید؟

ج- ابداً. کسانی که برای نخستین بار چنین فرضیاتی را ابداع می کنند، هیچ وقت نمی توانند ادعا کنند که فرضیاتشان صحت دارد، بلکه فقط می توانند بگویند ممکن است صحت داشته باشد. شما نیز، با اتکا به یک تفکر و اندیشه علمی درست، می توانید درباره کلیه قضایایی که جنبه صحت و حقیقت دارند به تفکر و تتبع بپردازید، جوهر و جان کلام علم در همین نکته نهفته است. شما سرگرم اندیشیدن درباره یک موضوع می شوید، سپس می کوشید تا متوجه شوید آیا آن موضوع صحیح می باشد یا نه، معمولاً و غالباً چنین اتفاقی می افتد که موضوع مورد بحث با حقیقت توافق ندارد.

س- مثل اینکه تئوری اتمی دمکریته برای افلاطون ارزشی نداشت؟

^۵ - دمکریته در سال ۴۶۰ ق. م در شهر یونان متولد شد و قریب صد سال عمر کرد و شاگرد لوسیپ بود و فلسفه او را دنبال و تکمیل کرد. وی مسافرت هایی به مصر و آسیا نموده و دارای تالیفات بسیاری بوده است که فقط قسمت ناچیزی از آنها به جای مانده. دمکریته اولین طرفدار نظریه اتمی است و برای اولین بار که گفت: ماده را تا حد معینی می توان تجزیه و تقسیم کرد، و هم او بود که آخرین جز تقسیم ماده را اتم نامید. این فیلسوف همچنین دارای نظریه ای است که بعد ها صحت آن تایید کردید «هیچ چیز از هیچ حادث نمی شود». دمکریته برای فلسفه میدان وسیعی قائل بود و آنرا دانش عمومی طبیعت می نامید و خود آن را به رشته هایی تقسیم کرده بود. آثار وی در رشته های: اخلاق - طبیعت - روح - طب - نبات - حیوان - ریاضیات - نجوم - موسیقی - جغرافیا - کشاورزی و هنر بوده است.

^۶ - منجم یونانی Aristarque بین سالهای ۲۶۴-۲۸۰ ق. م متولد شد. وی برای اولین بار دریافت که خورشید در مرکز جهان قرار گرفته و زمین دور آن گردش می کند. آریستارک همچنین حرکت وضعی زمین را با کشف این مطلب که زمین بر حول محورا استوای خود می چرخد توجیه نمود. آریستارک پیدایش فصول سال را معلول میل محور چرخش زمین نسبت به سطح منطبق البروج می دانست و برای اولین بار متوجه شد که خورشید از زمین بزرگتر است. این منجم معتقد بود که: قطر خورشید هفت قطر زمین و حجم آن ۳۰۰ برابر کره ارض می باشد و از همین جا متوجه گردید که زمین (جسم کوچکتر) باید حول خورشید (جسم بزرگتر) گردش کند. آریستارک طریقه ای برای اندازه گیری فواصل نسبی ماه و خورشید از زمین پیدا کرد. طریقه مزبور خود حاکی از نبوغ زیاد منجم مزبور است ولی در آن عهد به علت فقدان وسایل لازم نتوانست نتایج دقیقی بدست آورد.

ج- افلاطون؟ او از دمکریت وحشت و نفرت داشت. افلاطون می گفت باید کتاب هایی را که توسط این مرد نوشته شده است را طعمه آتش ساخت. علت این بود که افلاطون به علم علاقه ای نداشت، افلاطون ریاضیات را دوست می داشت ولی سایر علوم چنگی به دلش نمی زد.

س- آیا به عقیده شما، فلسفه بنحوی از انحاء می تواند در خدمت علم قرار گیرد؟

ج- آری. تاحدی، مطمئناً می توان فلسفه را خادمی از علم دانست، ولی موضوعات بسیار و متعدد وجود دارد که از خارج دسترس علم است. برای مثال می توان کلیه مسائلی را که نزد انسان قدر و ارزش مخصوصی دارد را نام برد. علم قادر نیست درباره خوب یا بدی چیزی بگوید، در اینجا منظورم ارزش نهایی خیر و شر است نه فواید مادی آن.

س- آیا در جریان ادوار گذشته تغییراتی در عقاید فلسفی مردم و فلاسفه ملاحظه کرده اید؟

ج- این مسئله، بستگی و ارتباط تامی با مکتب فلسفی مورد نظر شما دارد. مطلبی که برای افلاطون و ارسطو ارزش داشت موضوع درک و شناخت علم بود (خود من هم بر این عقیده ام که موضوع مطالعه و هدف اصلی فیلسوفان شناخت جهان است) ولیکن اتباع و پیروان فلسفه زنون و رواقیون بیشتر، بر روی مسئله اخلاق تکیه می کردند- پایدار و با ثبات باشید، هنگام سختی در برابر مصائب مقاومت کنید- آن وقت به قول معروف فیلسوف هستند.

س- مارکس^۷ را بعنوان یک فیلسوف می شناسید؟

ج- بدون شک مارکس از فلاسفه محسوب میشود، ولی فیلسوف داریم تا فیلسوف! گروهی از فلاسفه طرفدار و حامی وضع مستقر و موجودند و عده ای دیگر بر این عقیده اند که باید وضع کنونی و اصولی را که بر آن حکم فرماست در هم کوبید و تخریب کرد. بدیهی است که مارکس در شمار گروه اخیر است. من، رفتار هیچ یک از این دو گروه را نمی پسندم؛ زیرا، در این طرز رفتار آنها وظیفه واقعی فیلسوف مشاهده نمی شود.

^۷ - فیلسوف و اقتصاد دان آلمانی متولد ۱۸۱۸ در شهر ترو در یک خانواده یهودی و در سال ۱۸۸۳ در لندن فوت کرد. با وجود اینکه در ابتدا به تحصیل حقوق پرداخت از آن منصرف شد و رشته فلسفه را دنبال کرد تا در سال ۱۸۴۱ به درجه دکترا در فلسفه نائل گردید. مارکس علاوه بر فلسفه به مطالعات ادبی علاقه مند بود و چند اثر از نویسندگان قدیمی را به آلمانی ترجمه کرد. ضمناً دارای طبع شعر هم بود و مجموعه اشعار خود را به دختری که مورد علاقه او بود و بعدها هم با او ازدواج کرد تقدیم نمود. وی دارای آثار متعددی است و تعداد آن به جلد ۴۵ می رسد. برخی از آثار مارکس عبارتند از: نقدی بر فلسفه هگل درباره دولت- کتاب فقر فلسفه- تعداد زیادی رسالات که در رشته اقتصاد می باشد. مهمترین کتاب اقتصادی مارک کتاب سرمایه اوست، در این کتاب مارکس اقتصاد اجتماعی را مورد بررسی دقیق قرار داده است و به ویژه در باره مسئله «ارزش و قیمت اشیاء» تحقیقات مفصلی دارد. کتاب سرمایه مارکس کتابی است مشکل و ثقیل الهضم بطوری که فقط کسانی می توانند از آن استفاده کنند که دارای مطالعات اقتصادی باشند. مسئله مبارزات طبقاتی قبل از مارکس طرح شده بود، ولی مارکس اولین کسی است که معتقد شده بود: مبارزات طبقاتی به دیکتاتوری پرولتاریا منتج می گردد. مارکس می گوید: فلاسفه گذشته هر یک به طریق خاصی جهان را مورد بحث قرار داده اند ولی از نظر فلسفی این کار دارای اهمیت زیادی نیست، بلکه مهم این است که چگونه باید جهان را تغییر داد. فلسفه مارکس را مارکسیسم می نامند. مارکسیسم، بطور کلی برای پرولتاریا در تحقق بخشیدن آمال خود فلسفه راهنمایی است. گرچه مارکسیسم فلسفه جامدی نیست معذالک از کلی انحراف از آن را نیز مجاز نمی دانند و به عقیده برخی از فلاسفه، این فلسفه جوابگوی تمام احتیاجات مادی و معنوی بشر نیست. مثلاً ژان پل سارتر می گوید: مارکسیسم ما را بسوی خود جذب کرد و افکارمان را بتدریج تغییر داده است، بالاخره ما را از طرز فکر بورژوازی خلاص کرده ولی نتوانسته تشنگی ما را به درک جهان فرو نشاند.

وظیفه‌ی اساسی و حقیقی فیلسوف تغییر و تبدیل جهان نیست، بلکه وظیفه‌ی اصلی فلاسفه عبارت از، درک و شناخت جهان می باشد، و این مطلب با گفته‌های مارکس متفاوت است.

س- آیا شما اصولاً پیرو هیچکدام از روش‌های فلسفی هستید؟

ج- من تا کنون فقط یک شعار بر پیشانی داشته‌ام و آنهم شعار اتمیست منطق می باشد. من اصولاً با شعار و برچسب میانه خوبی ندارم، به عقیده من انسان باید خود را از قید برچسب آزاد کند.

س- اتمیست منطق یعنی چه؟

ج- من معتقدم برای شناختن خصوصیات موضوعی که مورد پژوهش و آزمایش قرار می گیرد باید از روش تجزیه استفاده کرد. این تجزیه و تقسیم موضوع به اجزاء کوچکتر باید تا آن حد پیش رود که به جزء لایتجزا یا عبارتی دیگر به اتم‌های منطق برسیم. البته انگیزه ابداع این وجه تسمیه عبارت از آن است که اتم‌های مباحث ما بوسیله ذرات ریز مادی به وجود نیامده اند، بلکه مصالح ساختمانی آنها را یک رشته ایده‌های متنوع تشکیل داده است.

س- رایجترین مسلک فلسفی عصر حاضر چیست؟

ج- در این مقوله می بایستی بین کشورهای انگلیسی زبان و سایر ممالک اروپا، وجه تشخیص و تمایزی قائل شد. در شرایط کنونی جریانات فکری، بمراتب، بیش از عهد قدیم دستخوش تجزیه و تقسیم شده اند. این تجزیه و تقسیم، اصولاً با ادوار گذشته نمی تواند مقایسه شود. در ممالک انگلیسی زبان به ویژه در خود انگلستان، اخیراً فلسفه جدیدی پا به عرصه وجود گذاشته است. این طور فکر می کنم که : انگیزه و علت غایی پیدایش این فلسفه، تمایل و علاقه ای است که نسبت به تعیین وظیفه و ویژه فلسفه ابراز می گردد. با اتکا به مطالبی که قبلاً ذکر شد، چنین بر می آید که هنوز می توان فلسفه را دانشی ناتمام محسوب داشت. ولی، این ایده و طرز تفکر با مذاق عده ای جور نمی آید. این عده تلاش می کنند تا برای فلسفه میدانی کامل و مستقل ایجاد کنند. لیکن نتیجه کار اینان فلسفه را به زبان بازی و عبارت پردازی مبدل ساخته است. بر طبق این فلسفه ایراد پاسخ و دادن جواب مقنع، برای فیلسوف، اصولاً، فاقد اهمیت است. برعکس، موضوعی که برای این فلسفه در خور اهمیت می باشد این است که فیلسوف، تا آنجا که ممکن است در تنویر و توضیح سوال مجاهدت کند. من شخصاً این گونه طرز تلقی و بینش را نمی پذیرم، در این جا برای شما مثالی می آورم، در یکی از روزهایی که با دو چرخه به وینچستر (Winchester - شهری در انگلستان) می رفتم. راهم را گم کردم وقتی که به اولین آبادی رسیدم به دکانی داخل شدم و از دکاندار پرسیدم، خواهش می کنم نزدیکترین راه تا وینچستر را به من نشان دهید؟ مخاطب از مرد دیگری که در پستوی دکان بود، و من او را نمی دیدم، پرسید: یک نفر می پرسد کوتاه ترین راه از اینجا به وینچستر کدام است؟ از داخل پستوی دکان صدایی پاسخ داد: وینچستر؟ عجب! کوتاهترین راه؟ عجب! من چی می دانم؟ سرانجام ناگزیر شدم بدون اینکه نتیجه ای بدست آورده باشم راه خود را در پیش گیرم، آری فلسفه ای که در آکسفورد تدریس می شود از همین قماش است.

س- بنابراین، فلسفه مورد بحث یعنی ادراک عمیق سوال، بدون اینکه توجهی به پاسخ مبذول شود؟

ج- جان کلام همین است و بس. این موضوع که چه کسی باید به سوال پاسخ گوید وظیفه فیلسوف نیست و به دیگری ارتباط دارد.

س- آیا فلاسفه سایر ممالک اروپا، مسائل را به طرز دیگری درک می کنند؟

ج- فلاسفه ممالک اروپایی مسائل را به اندازه فلسفه آکسفورد مرده و بی جان مطرح نمی کنند، من طرفدار آنها نیستم، ولی معتقدم که فلاسفه ممالک اروپا از فلسفه آکسفورد زنده تر و گویا تر است. فلسفه اروپایی ها بر خلاف فلسفه آکسفورد با فلسفه عتیق قرابت و بستگی عمیق تری دارد. البته، انواع فلسفه های مختلفی هم وجود دارد که منشاء آنها فلسفه کیرک گا آرد^۸ و تمایل و گرایش این فلسفه به اگزستانسیالیسم^۹ می باشد. ونیز فلسفه های دیگری به چشم می خورند که هدفشان، تهیه و ایجاد زمینه مناسب، به منظور بر انگیختن مشاجرات قلمی با مذهب موروثی و باستانی است. این قبیل فلسفه ها بسیارند، ولی به عقیده من هیچکدام از آنها دارای ارزش و اهمیت نیستند.

س- فایده عملی که فلسفه شما برای کسی که بخواهد روش عاقلانه ای در زندگی اتخاذ کند چیست؟

ج- من نامه های زیادی از طرف اشخاصی که دچار اضطراب و ناراحتی هستند دریافت می دارم. اینان، در درصدد جستجوی روش و دستوالعملی هستند. این عده از عقاید و سنن باستانی و تعلیماتی که راهنمای صحیحی برای اعمال آنهاست دست کشیده و اکنون سرگردان شده، و نمیدانند چه خط مشی انتخاب کنند. فلسفه ای که من پیشنهاد می کنم دارای این مزیت است که، ضمن اعطای قدرت در اتخاذ تصمیم همیشه مردم را متنبه و آگاه میکند که به صحت رفتار خود ایمان و ایقان نداشته باشند. آدمی نباید درباره هیچ موضوعی نظر قاطع و مطمئن ابراز نماید، اگر شما درباره موضوعی اظهار اطمینان کنید، بدون شک در اشتباهید؛ زیرا هیچ چیز در خور یقین نیست. انسان باید همیشه در افکار و اعتقادات خود گوشه ای هم برای شک باقی بگذارد ضمناً با وجود این شک و تردید باید با انرژی و قدرت عمل کرد. آیا یک نفر فرمانده نظامی، به هنگام کارتهیه جنگ، همین کار را نمی کند؟ عملاً از این فلسفه پیروی نمی نماید؟ شکی نیست که فرمانده مورد بحث بدرستی نمی داند دشمن چه حيله ای بر علیه او به کار خواهد بست، منتها اگر ژنرال لایقی باشد می تواند خوب و صحیح حدس بزند. و بالعکس چنانچه فرمانده از موهبت لیاقت بی بهره باشد قادر نخواهد بود به درستی حدس زده عملیات نظامی را پیش بینی کند. بشر باید در زندگی روزمره و عملی از قوانین احتمالات پیروی کند. توقع من از فلسفه آنست که، در مردم آنچنان شوق و شجاعتی ایجاد کند که انسان بتواند بدون داشتن اطمینان و علیرغم شک و تردید قاطعانه عمل کند.

س- صحیح، ولی در اینجا مشکل تازه ای بوجود می آید، این مشکل از آنجا ناشی می شود که یقین مردم نسبت به اموری که برای آنها جنبه اعتقاد و ایمان دارد، سلب می گردد. آیا خود این عمل موجب شک و تردید و تزلزل خاطر در آنها نیست؟

^۸ - Kierkegaard- فیلسوف و حکیم دانمارکی در سال ۱۸۱۳ در کپنهاک متولد شد و در سال ۱۸۵۵ در همان شهر در گذشت. کیرک گا آرد در زمان حیات خود شهرتی نداشت و پیروان او را عده ای معدود تشکیل می دادند. ولی بعد از جنگ ۱۹۱۴ نامش بر سر زبانها افتاد، وی و پاسکال تنها فیلسوفانی هستند که مسائل درونی و معنوی محض را، عمیقاً، مورد بررسی قرار داده اند. همانطوریکه که هگل استاد دیالکتیک عقلانی عصر حاضر است کیرک گا آرد هم استاد دیالکتیک اگزستانسیالیسم است. این فیلسوف یکی از علمای علم اخلاق دانمارک محسوب شده و آثارش در نهضت مذهبی و ادبی و اجتماعی کشورهای اسکاندیناوی در قرن نوزدهم تاثیر به سزایی داشته است. وی علیه مسیحیت به صورتی که در کلیسا تبلیغ می گردد مبارزه می کرده است، کیرک گا آرد به مسئله جمال که نویسندگان مکتب رمانتیک از قبیل شاتوبریان به آن اهمیت می دادند چندان توجهی نداشت و در مقابل جمال اخلاق را قرار می داد- مافوق جمال و اخلاق برای کیرک گا آرد زندگی مذهبی بود. آثار مهم وی عبارتند از: یا این یا آن- منازلی در طریقت حیات- مقصر... بیگناه- داستان یک عشق- تجربه نفسانی.

^۹ - به معنی اصالت وجود. مکتبی است فلسفی که از جنگ جهانی اول در آلمان رواج یافت.

ج-در شرایط کنونی ، بدون شک اوضاع همین است.تصور می کنم برای تربیت و تقویت عقلانی مردم این تردید و تزلزل تا حدی ضروری باشد.البته، برای حفظ تعادل و در امان نگه داشتن آنان از هیجانات آنی روحی، داشتن مقداری اطلاعات علمی ثمر بخش است.

س-پیش بینی شما در باره آتیه فلسفه چیست؟

ج-گمان نمی کنم فلسفه در آینده همان اهمیتی را که در نظر یونان قدیم یا قرون وسطی داشته است حائز باشد. ظاهر قضا یا چنین است که تکامل و جهش علمی، اجباراً و الزاماً، از اهمیت فلسفه خواهد کاست.

س-آیا تعداد فلاسفه ما زیاد است؟

ج-مسئله این است که تصور نمیکنم یک نفر فیلسوف بتواند به این سوال پاسخ دهد، در چنین مواردی غالباً، ایراد جواب بر عهده اشخاصی است که فیلسوف نیستند.

س-ممکن است ،مختصراً ارزشی را که در دنیای کنونی و یا در دنیای آینده برای فلسفه قائلید بیان نمایید؟

ج-بسیار خوب،من ایمان دارم که فلسفه در شرایط کنونی دارای اهمیت زیادی است ، اولاً بدان دلیل که فلسفه موجب بیداری ما گردیده مسائل جدی زیادی را -که ازعهده علم بر نمی آید،یا دست کم امروز از قدرت علم خارج است- در نظرمان مجسم می سازد.و همچنین ما را متوجه این مطلب می نماید که تنها جنبه علمی قضایا نمی تواند حلال مشکلات باشد. ثانیاً فلسفه انسان را به تعمق واداشته وموجب پیدایش تواضع و فروتنی عقلانی میگردد.انسان،از برکات فلسفه متوجه این قضیه می گردد که بسیاری از موضوعات و مسائلی که سابقاً صحیح و واقعی جلوه می کردند امروزه بطلان و عدم صحت آنها آشکار و تایید شده است. ونیز بدین نکته پی می برند که، برای نیل به معرفت راه صد شبه را به یک روز نمی توان طی کرد. بالاخره فلسفه انسان را از این حقیقت آگاه می کند که برای درک و شناخت جهان-یعنی هدف ضمنی هر فیلسوف-زمانی دراز و فکری عاری و آزاد از «قشری بودن» لازم است.

مذهب

لرد راسل - آیا شما جذبه مذهبی را ادراک کرده اید؟

یرتراند راسل - آری. وقتی به سن بلوغ رسیده بودم ایمان راسخی به مذهب داشتم. در آنوقت مذهب بیش از هر چیز دیگری شاید به استثنای ریاضیات برایم اهمیت داشت. علاقه مفراط به مذهب مرا وادار کرد در باره مسئله ای بیندیشم و این مسئله عبات از آن بود که، ایمان و علاقه من به مذهب متکی بر چه دلیلی است؟ (البته باید بگویم که در این مورد وضعی استثنایی داشتم). سه مسئله برای من جنبه بنیادی و اساسی داشتند و بدانها بستگی و علاقه زیادی احساس می کردم، این سه مسئله بترتیب عبارت بودند از: خدا-بقای روح-آزادی اراده (اختیار). مسائل فوق را از طریق معکوس مورد بررسی و آزمایش قرار دادم؛ یعنی تحقیق خود را از قوه اختیار شروع کردم. ضمن تحقیق و مطالعه بدین نتیجه رسیدم که، اعتقاد و ایمان من نسبت به مسائل سه گانه فوق الذکر، بر هیچگونه دلیلی مبتنی و استوار نیست. البته پیش بینی میکردم که بعد از وقوف بر این امر بشدت دچار بهت و نا امید می شوم ولی نمی دانم که چرا با چنین حالتی مواجه نشدم؟

س-ممکن است بفرمایید شما چگونه این مسائل اساسی را مطرود ساختید؟

ج-دلایلی که برای پذیرفتن مسئله قوه اختیار داشتم فاقد ارزش کافی بود. گمان نمی کنم این دلایل امروز دارای استحکام و ارزش باشند. مطلب این جاست که من همیشه خیال می کردم کلیه حرکات ماده توسط نیروی جبری قوانین دینامیک مقدر و معین میگردند. مثلاً تصور می کردم لب های انسان بوسیله یک نوع نیروی جبری قوانین دینامیک حرکت میکنند و معتقد بودم که گوینده کلام هیچ گونه اختیار و اراده ای، در ادای گفته های خود ندارد. این استدلال فاقد ارزش است، ولی در آن وقت برای من مقنع و کافی بود.

بقای روح، درباره موضوع بقای روح باید بگویم که بدون هیچ شک و تردید رابطه موجود بین جسم و روح-به هر شکل که باشد-به نظر من خیلی عمیق تر و نزدیکتر از آن بود که معمولاً تصور میکنند، دلیلی نداشتم که بر طبق آن قبول کنم پس از اینکه مغز انسان تجزیه شد روح باقی می ماند.

ولی مسئله خدا، در این زمینه، دلایل زیادی، برای اثبات وجود خدا اقامه کرده اند، من فکر میکردم و اکنون هم معتقدم، که این دلایل همه فاقد ارزش می باشند. این دلایل-چنانچه بمنظور های خاصی مورد علاقه و اعتقاد واقع نشود- برای هیچ کس، و در هیچ وقت قابل قبول نیست.

س-من متوجه نشدم شما درباره قوانین دینامیک که مغایره قوه اختیار میباشد چه نظریه ای ابراز داشتید؟

ج-در این مورد تاکید می کنم که اینها تصورات دوران جوانی من بود. در آن وقت، با اتکا بر قوانین دینامیک خیال می کردم کلیه حرکات ماده از حرکات نبولای^{۱۰} اولیه گرفته تا حرکاتی که لب های انسان هنگام تکلم انجام می دهند-تماماً-مقدور جبری می باشند. در نتیجه معتقد شده بودم که بر حسب قوانین مکانیک نیرو انگیزه اصلی کلیه کلماتی است که از دهان فردی...خارج می شود، در نبولای اولیه سرشته و

^{۱۰} -nebula:توده های عظیم گاز و گرد مابین فواصل ستارگان جاده شیری.

نهفته بوده است و از این تصور چنین نتیجه منطقی حاصل می شد که، افراد در بیان و ادای سخنان خود هیچگونه اختیاری نداشته و مطلقاً از قانونی جبری تبعیت می کند.

س- آیا شما با اطمینان منکر وجود خدا می شوید، یا اینکه برای اثبات وجود خدا دلیلی ندارید؟

ج- البته که نه. گمان نمی کنم این عدم وجود موضوعی منقن باشد. تصور می کنم بین این مسئله و موضوع خدایان المپی و ایزدان نروژی تشابهی وجود داشته باشد. این خدایان هم-یعنی خدایان المپ^{۱۱} و یا خدایان والهالا^{۱۲} (Valhalla) ممکن است وجود داشته باشند. من ، قادر نیستم عکس این قضیه را ثابت کنم ، و به همین ترتیب هم تصور نمی کنم که خدای مسیحیان بیش از خدایان نامبرده حقیقت داشته باشد. در این مورد، تنها چیزی که می توان بگویم این است که ممکن است وجود داشته باشد.

س- به عقیده شما مظاهر و عوارض مذاهب ، برای جامعه بشری سودمند است یا مضر؟

ج- تصور میکنم ، بیشتر عوارض مذاهب ، در جریان تاریخ، زیان بخش بوده است. البته در این جا منافع هم می توان نام برد. مثلاً بعثت وجود مذهب بود که کاهنان مصری موفق شدند به اختراع تقویم نائل آیند و به کمک آن توانستند تاریخ وقوع خسوف و کسوف را پیش بینی نمایند. ولی مذهب در اغلب موارد تاثیرات زشت و زیان بخشی داشته است. علل ایجاد این نتایج مضر در کلمات زیر خلاصه می شود:

بر طبق تلقین مذاهب ، داشتن اعتقاد و ایمان به مسائلی که وجود آنها بی اساس می باشد بی نهایت مهم و خطیر است. مسائل مزبور ابتدا قواعد اندیشه های جامعه بشری را متلاشی و دگرگون ساخته و اصول و دستگامهای تعلیم و تربیت را واژگون می نمود و سپس بر روی خرابه های آنها کفر و سخافتی محض و مطلق بنا می کرد. بر طبق تعلیم مذاهب ، داشتن اعتقاد به برخی مطالب خوب است و ایمان آوردن به بعضی چیز ها بد است. البته ، بدون اینکه صحت و سقم هیچکدام از آنها معلوم باشد. بطور کلی تصور میکنم که مذهب به جامعه انسانی آسیب زیادی رسانده است. مذهب کهنه پرستی و محافظه کاری را تقدیس کرده است. مذهب به ویژه حس کینه توزی و تشدد و عداوت ورزی نسبت به مخالفین عقیده را تحریک و تطهیر نموده است. حقیقتاً باید گفت در کلیه مواردی که تعصب و کینه توزی مذهبی دخالت داشته است - مخصوصاً در اروپا- عواقب وحشتناکی ببار آمده است.

س- آیا در این مورد منظور شما شکلی از تفتیش و سانسور عقاید است که به محو و نابودی آزادی منجر می شود؟

ج- بله، منظورم همین است. مثلاً شما هر کدام از مدارس پسرانه یا دخترانه را- در هر یک از نقاط عالم - در نظر بگیرید ملاحظه خواهید فرمود که در آن جا یک ایمان و مذهب خاصی را به شاگردان تلقین و القا می کنند. این عمل چه در کشور های مسیحی مذهب و چه در ممالک کمونیستی انجام می گیرد، منتها شکل آن متفاوت است. هم در ممالک کمونیستی و هم در کشور های مسیحی مذهب عقایدی را به دانش

^{۱۱}- نام کوههای متعدد در یونان باستان که مشهور ترین آنها رشنه جبالی است در یونان بین تسالی و مقدونیه (ارتفاع ۲۹۱۲ متر) . یونانیان این سلسله کوهها را محل اقامت خدایان می دانستند و مسابقات المپیک در دامنه آن انجام می شد .

^{۱۲} - سالن پذیرایی خدای اودین - طبق عقاید اهالی اسکاندیناوی ، والهالا کاخی است متعلق به اودین که برای پذیرایی از قهرمانانی که در جنگ کشته شده بودند اختصاص داشت

آموزان القا می کنند که دلایل و شواهد آن با روشی منصفانه و بی طرفانه مورد بررسی و مطالعه قرار نگرفته است. و بطور کلی و اصولی دانش آموزان را تشویق نمی کنند که برای عقاید مخالف استدلالی پیدا کنند.

س- پس به چه دلیل، در جریان قرون گذشته، بشریت به مذهب احتیاج پیدا کرده است؟

ج- گمان می کنم منشاء مذهب قبل از هر چیز دیگر ترس و وحشت باشد. انسان، خود را بی نهایت ناتوان احساس میکند و موجب و علت اصلی وحشت او سه عامل است، اولاً بلایی که طبیعت می تواند بر سرش بیاورد، مثلاً در اثر زمین لرزه در اعماق زمین مدفونش کند. ثانیاً آسیمی است که ابناء نوع خودش می توانند به او برسانند، مثلاً در میدان جنگ او را بکشند. عامل سوم - که به مذهب بستگی پیدا می کند - عبارت از اعمالی است که شهوات ویژه انسان، به هنگام غلیان و شدت می تواند او را وادار به انجام آنها بکند. البته، انسان به خوبی می داند که پس از اعاده آرامش از اینکه چنین اعمالی انجام داده است متاسف خواهد شد. اینها بودند علل اصلی ترس و وحشتی که اکثر مردم بدان ها دچارند. مذهب، از شدت این خوف و ناراحتی می کاهد.

س- ولی، آیا بنیان گذاران مذاهب چنین هدفی نداشته اند؟

ج- نه، زیرا هدف بنیان مذاهب - البته منظوم کلیه مذاهب است - مغایر تعلیماتی است که پیروانشان تبلیغ می کنند. واقعاً هم ارتباط زیادی بین هدف پیغمبران و آنچه که پیروان آنها تبلیغ میکنند وجود ندارد. در این مورد مثالی می زنم، عده ای از نظامیان تصور می کنند که ایمان مسیحی در مبارزه با کشور های شرقی نقش مهمی بازی میکند. اینان معتقدند که اگر ایمان به مسیحیت وجود نداشته باشد در مبارزه مذکور - آنقدر که شاید و باید - حدت و شرارت نشان نمی دهند. بسیار خوب من «موعظه عیسی در بالای کوه»^{۱۳} را خواندم و در آن جا حتی یک کلام هم پیدا نکردم که استعمال بمب هیدروژنی را تشویق کرده باشد، حتی یک کلمه هم ندیدم.

س- آیا به عقیده شما مذهب هنوز هم مضر است؟ شما مسائل مربوط به ادوار گذشته را مورد انتقاد قرار دادید. درباره عصر حاضر چه عقیده ای دارید؟

ج- اوضاع همیشه بر همین منوال بوده است. بمب هیدروژنی را که بعنوان مثال ذکر کردم مربوط به دورانه های گذشته نیست، و این جای تاسف و بدبختی است. تصور میکنم که مذهب - بصورتی که امروزه در کلیسا رواج دارد - مانع پیشرفت هر نوع فکر شرافتمندانه و صحیح می باشد. در شرایط کنونی مذهب بیشتر به مسائلی اهمیت میدهد که اصولاً فاقد ارزشند. بطور کلی مسیر مذهب از سمت و جهتی که دارای ارزش می باشد منحرف گردیده است.

س- آیا می توانید در این مورد مثالی ذکر کنید؟

^{۱۳} - یکی از خطابه های حضرت عیسی که ابتدا برای حواریون و بعد برای مردمی که به دنبال آنها هجوم آوردند ایراد شده است. این موعظه به منزله قانون اساسی مسیحیت و پایه حیات مسیحی است.

ج-البته، مثلاً امپراطوری روم در هم می ریخت در حالی که «باءالکنیسه»^{۱۴} کمترین توجهی بدان نداشتند. در شرایطی که امپراطوری روم رو باضمحلال می رفت، فقط یک چیز برای «پدران کلیسا» اهمیت داشت و آنهم داستان باکرگی بود. این مسئله برای آنها خیلی اهمیت داشت.

س- «پدران کلیسا» چه اقدامی به عمل می آوردند؟

ج-هیچ، آنها مردم را تهییج و اغوا می کردند. وجود قشون های بیگانه، در سرحدات مرزی کشور و اصلاح و تغییر قوانین مالیاتی، اصولاً مورد علاقه شان قرار نمی گرفت. پدران کلیسا فقط یک چیز را به رسمیت می شناختند و آنهم مسئله باکرگی بود. این چیز، در نظر آنان خیلی بیش از موجودیت یک امپراطوری اهمیت و ارزش داشت. همین امروز نژاد بشری در معرض انهدام قرار گرفته است. من مشاهده می کنم که برای عده ای از صاحب منصبان عالی رتبه و عظیم الشان کلیسایی مسئله مهم و اساسی این است که از لقاح و آبستنی مصنوعی جلوگیری بعمل آید. بنا بر عقیده روحانیون کلیسایی جلوگیری از آبستنی مصنوعی امری است بسیار خطیرو ممانعت از وقوع آن بمراتب مهمتر از حدوث جنگ جهانی است. جنگی که اصلاً نسل بشر را از سطح زمین بر خواهد انداخت. من معتقدم در اینجا شعور درک تناسب بین مسائل موجود از بین رفته است.

س-با وجود همه این حرفها، آیا شما با این مسئله موافقید که مذهب، گاهی اوقات، محسناتی هم داشته است؟ مذاهب موجب وعامل توسعه و گسترش فرهنگ و تمدن در سرزمین هایی شدند که هیچ سازمان و دستگاه دیگری نمی توانست بدانجاها راه یابد. برای نمونه اگر کشور بیرمانی را در نظر بگیرید ملاحظه خواهید کرد که روحانیون و کشیشان بودایی، با اشاعه تعلیم و تربیت در بین توده های تهی دست این سرزمین چه خدمات شایسته و گران بهایی انجام داده اند.

ج-ممکن است اینطور باشد. تصور می کنم کشیشان بند کتینی (روحانیون مسلک سن به نوا) در این زمینه کارهای قابل توجهی انجام داده اند. ولی قبل از اینکه خیری به مردم برسانند برای آنها عامل شر شدند. بله اول یک دنیا ستم و سپس یک جو احسان!

س-ولی عقیده شما درباره کسانی که احساس میکنند به شریعت و مذهبی نیازمندند و بالاخره می خواهند بتوانند مشکلات زندگی را متحمل شوند چیست؟

ج- من معتقدم این اشخاص مظهر یک نوع بی عرضگی هستند. چنین رفتاری اگر در زمینه ای غیر از مذهب مشاهده می شد نتیجه ای جز ایجاد حقارت و نفرت نداشت. ولی، مطلب این جاست که این بی عرضگی در امری مذهبی به چشم می خورد و بدین جهت قابل ستایش جلوه می کند. من بی عرضگی را در هر مورد که باشد نمی ستایم.

س-به چه دلیل شما این طرز رفتار را بی عرضگی می نامید؟

^{۱۴} - نویسندگان کتب مقدسه مسیحی که خود از مقدسین بوده و تا قرن پنجم میلادی می زیسته اند، به عقیده برخی از پدران کلیسا تا قرن هشتم و حتی دوازدهم هم وجود داشته اند. آخرین پدران کلیسا در شرق «القدیس یوحنا الدمشقی» و در غرب «القدیس تیود وردی سویل (در اسپانیا) بودند.

ج- زیرا، از این طرز رفتار چنین بر می آید که بدون کمک فلان یا بهمان ... انسان قادر نیست خود را آماده مبارزه زندگی کند. ما بایستی، همگی، با استفاده از وسایلی که طبیعت در اختیار ما گذاشته است در میدان زندگی از عهده مبارزه برآئیم. این جاست که مسئله شجاعت... به میان می آید.

س- آیا شما فکر می کنید که اگر مردم بار مسائل و مشکلات را از دوش خود برداشته و آنها را به عهده خدا یا کشیش یا یک سازمان مذهبی واگذار کنند- و بدین ترتیب خود را از مواجهه مستقیم با مسائل کنارکشند- این موضوع دلیل بر بی عرضگی آنهاست؟

ج-آری. اوضاع جهان را در شرایط وخیم کنونی در نظر آورید. من همیشه نامه هایی دریافت می کنم که در آنها نوشته اند: «خدا جهان را حفظ میکند» ولی، با در نظر گرفتن این مسئله که خدا تا کنون هرگز چنین کاری نکرده است. نمی فهمم چه چیز موجب می شود که اینان باور کنند خداوند در آینده جهان را حفظ خواهد کرد.

س- آیا می خواهید بگویید که این شریعت کاملاً عاری از عقل و کیاست است؟ آیا شما معتقدید که انسان باید - بدون اینکه چشم بدست دیگران باشد- گلیم خود را از آب بدرکشد؟

ج- کاملاً صحیح است.

س- شما می گوید مذهب برای آدم مضر است با آن همه، بشر همواره با سماجت و عناد کوشیده است که خود را به مذهبی پای بند سازد. در این مورد چه عقیده ای دارید؟

ج- آدم را می فرمایید؟ گمان نمیکنم. ممکن است عده ای باشند. این عده افسار خود را بدست عادت سپرده اند. سرزمین هایی وجود دارد که مردمش با عکاز [نوعی عصا] راه می روند و خوششان نمی آید جور دیگری نقل مکان کنند. درباره مذهب هم همینطور است. برخی کشورها به مذهب عادت کرده اند. در مقابل ممالکی هم وجود دارد که مردمش به مذهب عادت ندارند. مثلاً چندی قبل - برای مدت یکسال - در چین زندگی میکردم؛ و آنجا برایم مسلم شد که اصولاً اهالی چین؛ یعنی چینی های متوسط و معمولی، پای خود را از هر نوع بند مذهبی آزاد ساخته اند. و از این لحاظ به خوشبختی و سعادت آنها هم لطمه ای وارد نیامده است - حتی تصور می کنم با منظورداشتن شرایط دشوار مردم چین - بازهم اهالی لا مذهب این سرزمین از مسیحیان سعادتمندترند.

س- بدون شک یک نفر مسیحی مذهب بر این عقیده است که اگر می توانست چینی ها را مسیحی بکند خوشبختی آنها خیلی بیشتر می شد.

ج- گمان نمی کنم این آقای مسیحی مذهب هیچگونه دلیلی برای اثبات ادعای خود داشته باشد.

س-ولی، آیا بشریت در جستجوی دلیلی بمنظور ایمان آوردن به چیزی که خارج از وجود و هستی ما قرار گرفته است و به مراتب بزرگتر از انسان نمی باشد؟ البته، نه آنچنان چیزی که، واقعاً در اثر بی عرضگی و خلاصی از مسائل و مصائب زندگی بدان توسل جوید بلکه بشر می خواست غایتی کشف کند که خود را وقف و فدای آن سازد؟

ج- بسیار عالی است ، ولی اگر چیز های بزرگتر از خودمان بخواهیم ،اینکه به کثرت یافت می شود. قبل از هر چیز خانواده، سپس ملت و بالاخره جامعه بشری اینها همه ،از نفس ما بزرگترند و برای کسی که احساسات مثبت ناشی از مقاصد خوب داشته باشد میدان و آزمایشگاه بزرگی را تشکیل میدهند؟

س- آیا معتقدید که تشکیل مذهبی همچنان بشریت را قبضه خواهد کرد؟

ج- بعقیده من ، این مسئله را با راه حلی که مردم برای گشایش مسائل اجتماعی خود بکار می برند بستگی دارد. اگر وقوع جنگ های بزرگ هم چنان ادامه داشته باشد و چنانچه این بیدادگرها و آزارهای بی رحمانه بر جای بمانند وبالاخره ،اگر اکثریت مردم در نکبت و بدبختی روزگار بگذرانند در آنصورت احتمال دارد مذهب به موجودیت خود هم چنان ادامه بدهد .من ملاحظه کرده ام که، اعتقاد و ایمان نسبت به لطف پروردگار با شواهد و آثاری که از آن مشاهده می شود نسبت معکوس دارد؛یعنی وقتی که هیچگونه آثاری از لطف پروردگاردیده نشود (یعنی مردم در بدبختی باشند)مردم به آن معتقد می شوند و هنگامی که اوضاع روبه بهبود می گذارد یعنی وقتی که موقعیت مناسب برای اعتقاد به پروردگار بدست می آید آنوقت از او غافل می شوند و بدست فراموشی می سپارند.

این موضوع مرا بدین فکر می اندازد که : اگر مسائل اجتماعی حل شوند مذهب از بین میرود. و بر عکس گمان نمی کنم چنانچه مسائل اجتماعی لاینحل بمانند مذهب در معرض خطر از بین رفتن قرارگیرد. از این حیث در گذشته نمونه های زیادی را می توان یافت،در قرن ۱۸ وقتی که سکوت و آرامش بر همه جا حکم فرما بود، اکثریت توده تحصیل کرده آزادی خواه بودند.بعد انقلاب فرانسه سر رسید و اشراف انگلستان چنین نتیجه گرفتند که آزادی فکر انسان را به مسلخ می کشاند، به همین دلیل اشراف انگلیسی آزادی فکر را رها ساخته وعمیقاً به مذهب گرویدند. و این در دوران «ویکتوریا» اتفاق افتاد.

در جریان انقلاب روسیه نیز چنین ماجرای بوجود آمد.انقلاب روسیه مردم را دچار وحشت کرد.بمردم روسیه گفته شد، چنانچه به خدا ایمان داشته باشند اموالشان مصادره خواهد گردید.باآنهمه،روسها هم چنان به خدا معتقد ماندند. با اطمینان می توان گفت که،این غوغا ها و تحولات اجتماعی-از نظر مذهبی- جالب توجه اند.

س- پس ازاینکه مُردیم-البته منظورم من و شماست-آیا تصور می کنید در ظلمت و خاموشی محو شویم؟

ج-بدون هیچ شکی،چرا اینطور نباشد؟ من می دانم که بدن انسان تجزیه می شود و هیچگونه دلیلی نمی یابم که با اتکاء بر آن بتوانم فرض کنم روح-پس از تجزیه جسم- بتواند به زندگی خود ادامه دهد.

جنگ و صلح طلبی

لرد راسل - آیا تصور می کنید در گذشته جنگ های عادلانه ای به وقوع پیوسته باشد؟ و آیا استعمال کلمه عادلانه در این مقام معقول می باشد؟

پرتراند راسل - اگر، واقعاً مفهوم کلمه «عادلانه» مشخص و روشن گردد در آن صورت می توان گفت استعمال آن کاملاً معقول می باشد. می توان جنگ هایی را به یاد آورد که از نظر قانونی قابل توجیه اند. جنگ های زیادی به وقوع پیوسته است که در آنها یکی از متخاصمین می توانسته است جنگ را، فقط از نظر قانون توجیه کند ولی میتوانیم درباره جنگ هایی هم صحبت کنیم که منافع منتظره از آنها بیش از زیانشان می باشد. و در این حالت، موضوع یک طبقه بندی کاملاً مختلفی به میان می آید.

س - آیا می توانید در این مورد نمونه هایی ذکر کنید؟

ج - نمونه های زیادی را می توان نام برد. من، طرفدار و هواخواه هر نوع مقاومتی هستم که در برابر مهاجم به عمل می آید. بدین جهت معتقدم انگلیسی ها حق داشتند در برابر آرمادای^{۱۵} اسپانیا و همچنین مجارها در راه آزادی خود مقاومت ورزند. نتیجه کار در مورد اول موفقیت آمیز ولی در مورد دیگر شکست بود. اما چنانچه شما بخواهید پایه و اساس قضاوت خود را بر روی نتیجه کار بگذارید آنوقت طبقه بندی شما کاملاً شکل دیگری به خود خواهد گرفت. شما برای خود این مسئله را مطرح می کنید که، آیا از جنگ سودی بدست می آید یا نه؟ یکی از جنگ هایی را که از نظر قانونی نمی توان برای آن توجیهی پیدا کرد در نظر بگیرید، مثلاً اشغال آمریکای شمالی بوسیله «سفید پوستان»، در این قضیه می توانم اظهار کنم که در مجموع کار خوبی انجام شده ولو این که عمل هجوم، اساساً دور از حق و عدالت بوده باشد.

س - عقیده شما درباره جنگ استقلال چیست؟

ج - بعقیده من این جنگ کاملاً منصفانه و عادلانه انجام گرفته است. ضمناً ایمان کامل هم دارم که این جنگ با موازین قانونی و حقوقی منطبق نبوده است. واقعیت این است که اگر شما به ایلات متحده بروید میبایستی تلویحاً، جرج واشنگتن را محکوم بدانید. شما باید موید این اصل باشید که نباید علیه هیچ یک از دولت هایی که قانوناً تشکیل یافته اند زور بکار برد. ولی شکی نیست که این صحبت ها همه به دوران گذشته ارتباط دارد.

س - آیا تصور میکنید جنگ های موفقیت آمیز و ثمربخش هم وجود داشته اند، منظورم جنگ های طولانی نیک فرجام است؟

ج - البته که وجود داشته اند! بیائید به تاریخ قدیم برگردیم. اسکندر و سزار از جهان گشایان بزرگ جهان بوده اند. آنها جنگ هایی غیر قانونی و برخلاف حق بپا کردند ولی، ولی فتوحات آنها نتایج و تاثیرات ثمر

^{۱۵} - نیروی دریایی، ناوگان

بخشی داشت. جنگهای اسکندرموجب توسعه فلسفه یونان در سرتاسر خاور نزدیک شد و زبان یونانی را به اطراف منتشر ساخت، و بدین ترتیب فرهنگ یونان بعنوان یک میراث و ارمغان نصیب ما گردید. با احتمال قریب به یقین می توان ادعا کرد که اگر اسکندر وجود نمی داشت امروزه، خدماتی که یونانیان به تمدن بشری کرده اند مجهول و ناشناخته مانده بود.

س-سزار چطور؟

ج-سزار فرانسه را فتح کرد و آن را به دنیای متمدن مربوط ساخت، از برکات فتوحات سزار است که زبان فرانسه-یعنی زبانی که تا بدین پایه مورد ستایش ماست-بوجود آمده است.

س-آیا علت وقوع جنگ ها عوامل اقتصادی است؟ حماقت فرمانروایان است؟ یا شوق و حرارت توده ها؟

ج-برای کلیه علل مورد بحث نمونه هایی می توان شمرد.جنگ ها گاهی معلول این علت اند و گاهی معلول علت دیگر.هنگامیکه فردریک کبیر به کشور «ماری ترز»حمله کرد مطلقاً برتری مستبدانه خود را بر او اعمال کرد.تصور نمی کنم جنگ فوق علت دیگری داشته باشد.در قرن هیجدهم سلاطین بر خلاف عدالت و حق روانه جنگ می شدند واین مطلقاً برای کسب شرافت وافتخار و شوکت و جلال بود؛ ولی این عامل پس از قرن هیجدهم کمتر به چشم می خورد.

س-بدین ترتیب، علت بروز اکثر جنگها جنون محض فرمانروایان است؟

ج-بلی، حال بیابید عوامل اقتصادی را بررسی کنیم. شکی نیست که این عوامل در طی جنگ طولانی وپایان ناپذیر بین انگلیس و اسپانیا نقش مهمی بازی کرده اند. انگلیسیها،به دلایل اقتصادی،با اسپانیا می جنگیدند؛ و اسپانیا بی ها به دلایل مذهبی با انگلیسی ها محاربه میکردند. انگلیس ها برای حصول منافع مطلوبی جنگ می کردند و اسپانیایی ها علیه چیزی نامطلوب وارد میدان کار زار شده بودند.ولی، جنگ بین اسپانیا و انگلیس جنگی بود طولانی که از لحاظ ما مطلقاً-و یا با تقریبی جزئی-جنبه اقتصادی داشت. پس ملاحظه می شود که این عوامل دارای نقشی می باشند،البته هیستری (غلیان جنون آمیز)عوام الناس هم در بروز جنگ تاثیر دارد. دولت وال پول^{۱۶} که مدتی طولانی بر مسند نخست وزیری انگلستان بود سرانجام تحت تاثیر هیستری مردم وکسانی که تصمیم قاطع داشتند که با اسپانیا بجنگند واژگون گردید.ما،دیگر به جنگ با اسپانیا عادت کرده بودیم و از این کار خوشمان می آمد؛ ولی والپول دوست نداشت با اسپانیا بجنگد.

س-شما، در جنگ اول جهانی طرفدار صلح بودید. ولی در جنگ دوم جهانی صلح خواه نبودید. آیا در این مورد خود را ذیحق می دانید؟

ج-من، یک لحظه هم نمی توانم فکر کنم که اشتباه کرده باشم.و هیچوقت نمی توانم بگویم که همه جنگ ها از روی عدالت بوده اند و یا اینکه همه آنها بر خلاف عدالت واقع شده اند،هرگز چنین چیزی نمی توانم بگویم.در این مورد تنها چیزی که احساس می کردم این بود برخی جنگها،از نظر حق و عدالت قابل توجیه بودند و برخی دیگر قابل توجیه نبودند.جنگ اول جهانی از نظر عدالت و انصاف قابل توجیه بود،ولی جنگ دوم جهانی بر خلاف عدالت بوقوع پیوست.

^{۱۶} - نخست وزیر انگلیس در سالهای ۱۷۱۵-۱۷۱۷و ۱۷۴۲-۱۷۲۱

س- چرا جنگ دوم را عادلانه نمی دانید؟

ج- زیرا از نظر من هیتلر مردی بود متعصب و غیر قابل تحمل. طرز توجه به مسائل از نظرگاه نازیسم^{۱۷} وحشتناک بود. من فکر میکردم که اگر هیتلر بر جهان مسلط می شد-و مسلماً چنین هدفی راهم دنبال میکرد-دنیا به چه جهنمی تبدیل می گردید. ما وظیفه داشتیم از خطری وحشتناک جلوگیری کنیم. این اقدام ضروری بود.

س- آیا شما همچنان معتقدید که جنگ اول جهانی کار غلطی بوده است؟

ج- بلی، به عقیده من حق بود انگلستان بی طرف میماند. من در آن وقت این عقیده را ابراز داشتم و حالا هم گفته خود را تکذیب نمی کنم. اگر ما بیطرف میماندیم، جنگ اول جهانی اینقدر طول نمی کشید. درست است که پس از جنگ بر قدرت آلمان افزوده میگردد ولی بالاخره قدر قدرت که نمی شد. و ملاحظه می فرمایید آلمان زمان قیصر-علیرغم تبلیغاتی که برای قبولاندن آن به مردم انگلیس بعمل می آمد-به اندازه آلمان هیتلری بد ذات و شریر نبود. امروزه، بندرت می توان دولت هایی را یافت که هم پایه وهمسنگ حکمت قیصر آلمان باشند. مسئله چنین است، هنگامیکه شما علیه دولت بد ذات و شروری وارد جنگ شوید بر شرارت و خبث آن می افزایید. این حقیقت مسلم در باره نازیها مصداق پیدا نمی کند، زیرا اصولاً، در دنیا چیزی از آنها بدتر پیدا نمی شد. چه باید کرد این حقیقت است. و اگر در سال ۱۹۱۴ بیطرفی خود را حفظ کرده بودیم دچار نازیها و شیوعی ها نمی شدیم. شیوعی ها محصول و مولد یک شرایط خاصی می باشند، تجزیه شدن ارتش روس و بلوای عمومی در روسیه. اگر جنگ اول جهانی کوتاهتر بود انقلاب روسیه به شکل دیگری در می آمد.

س- در روسیه چه اتفاقی می افتاد؟

ج- یک انقلاب. همان انقلابی که در سال ۱۹۰۵ در شرف تکوین بود. تقریباً می توان اطمینان داشت که سوسیال های انقلابی قدرت را بدست می گرفتند، و اینان با شیوعی ها فرق داشتند. بدون شک اوضاع در چنان مسیری می افتاد که می توانست قابل تحمل باشد.

س- آیا شما معتقدید در این صورت رژیم نازی در آلمان مستقر نمی شد و کار بایجاد یک نوع دموکراسی قابل قبول منجر میگردد؟

ج- آری، همین طور می شد. اوضاع، باهنجاری مناسب، به همان سرعتی که سابقاً در انگلستان پیش میرفت تحول می یافت. امکان نداشت آلمان به یک دموکراسی پارلمانی معقول تبدیل گردد. آری، عامل زمان را نباید فراموش کرد. و شکی نیست که ما ناظر توسعه و تکامل فلسفه نازی که -در واقع عکس العملی درمقابل خرابی آلمان بعد از جنگ بود- نمی شدیم.

س- بسیار خوب، فرض کنیم در جنگ اول شرکت نمی کردیم، آلمانها فرانسوی ها را شکست می دادند. سپس به سوی انگلیسی ها روی آورده شده و می گفتند: «میدونی چیه؟ بگذار کلک اینها رو هم بکنیم».

^{۱۷} - نازیسم نوعی از اندیشه فاشیسم و دیکتاتوری سرمایه مالی می باشد.

ج- هیچ دلیلی وجود ندارد که با اتکاء بر آن چنین نظری را بپذیریم. آلمانها، اهداف محدودی داشتند، آنها می خواستند مستعمرات بیشتری به چنگ آورند و این هدف آنها به مزاج ما انگلیسی ها سازگار نمی آمد. آلمانها می خواستند بر بالکان تسلط بیشتری داشته باشند، در حقیقت آنها می خواستند که اطیش در ممالک بالکان حکومت کند. این مقاصد قیصر، تا آن جا که من می توانم قضاوت کنم، مشخص و محدود بود، تصور نمی کنم قیصر آلمان قصد پیروزی بر جهان را داشت.

س- مع الوصف، جنگ اول جهانی از نظر بریتانیا جنگی درست و عادلانه بودو اینطور نیست؟

ج- قانوناً، بله. اگر منظور شما این است که ما برای خاطر دفاع از بلژیک جنگیدیم - مسئله ای که خود مشکوک بنظر می رسد- بله. البته اگر چنین دلیلی را قبول می کنید آن وقت می توان گفت جنگ- از حیث قانون- عادلانه بود. ولی، فکر نمی کنم هر جنگی که از نظر قانون قابل توجیه باشد بتواند جنگی عادلانه و منصفانه تلقی شود.

س- آیا شما معتقدید که مردم جنگ را دوست می دارند؟

ج- چیز جالبی است. خیلی از مردم از جنگ خوششان می آید، این یکی از مسائلی است که در سال ۱۹۱۴ باعث تعجب من شد. تمامی اشخاص صلح جویی که من با آنها سرو کار داشتم معتقد بودند که، دولتها جنگ ها را بر توده های ملت تحمیل میکنند. ولی، وقتی در خیابان های لندن قیافه ی مردم را تماشا میکردم آشکارا میدیدم که شادی مردم بیش از ایام قبل از اعلان جنگ بود. من این عقیده را کماکان، برای دوستان صلح طلبم اظهار داشتم و این قضیه موجب ارضای خاطرشان نشد. خیلی ها از شنیدن این گفته های من ناراحت شدند. هنوز هم معتقدم عده زیادی از مردم جنگ را می پرستند. البته به شرطی که میدان کارزار در کشور آنها نباشد و خسارتی از آن نبینند. مسلماً وقتی که آتش جنگ در کشور شما مشتعل شود آنوقت مطلب شوخی بردار نیست.

س- حالا که می گوئید تعداد جنگ طلبان اینقدر زیاد است، این قبیل احساسات تهاجمی آنها در زمان صلح به چه ترتیب دفع می شود؟

ج- در این جا مسئله تهاجم مطرح نیست، بلکه موضوع ذوق حادثه جویی اشخاص به میان می آید. بعقیده من اعطای هر نوع امکان حادثه جویی به این دسته از مردم که والۀ آنند شایان اهمیت زیادی است. با استفاده از این احساسات و نیروها می توان بدون متحمل شدن هزینه زیاد به قتل مرتفع صعود کرد و به قطب شمال یا جنوب دست یافت.

س- آیا تصور می کنید اهالی اسکاندیناوی؛ یعنی سوئدی ها از اینکه مدت های طولانی در صلح زیسته اند خوشبخت باشند؟

ج- کاملاً همین طور است. مردم سوئد از سال ۱۸۱۴ تا کنون روی جنگ را ندیده اند، و تا آنجایی که اطلاع دارم سوئد یکی از خوشبخت ترین ممالک جهان است در آن جا مردم از زندگی حداکثر لذت را می برند و هیچگاه ندیده یا نشنیده ام که خاطر سوئدی ها از اینکه در جنگ نبوده اند رنجیده باشد.

س- ولی در آنجا خودکشی زیاد است!

ج- البته، این موضوع صحت دارد. سوئدی ها بدان دلیل خودکشی میکنند که معتقدات مذهبی ندارند. ملت سوئد چندان در قید دین و مذهب نیست. آن عده از مردم سوئد که مذهبی داشتند به ایالات متحده و غرب میانه مهاجرت کردند و بقیه هم که در سوئد مانده اند مردمان لا مذهبی هستند.

س- آیا روحیه جنگ طلبی در سرشت بشر عجیب است؟

ج- طبیعت بشر را می فرمایید؟، بدرستی ماهیت آن را نمی دانم. معمولاً طبیعت بشر بی نهایت قابل کشش و انعطاف پذیر است و مردم متوجه این مطلب نمی شوند. مثلاً، اگر یک سگ خانگی را با یک گرگ وحشی مقایسه کنید آن وقت به قدرت تعلیم و تربیت پی خواهید برد. سگ خانگی موجودی است که براحتی تربیت می شود و گاه عوعو میکند و شاید گاهی پای نامه رسان پست را هم گاز بگیرد ولی بطور کلی قابل معاشرت است. ولی مسئله گرگ صورت دیگری دارد. در باره طبیعت بشر می توان به نتایج جالبی رسید. طبیعت بشر، بر حسب تربیت ممکن است کاملاً تغییر کند. این ایده که می گوید طبیعت بشر را نمی توان عوض کرد بی نهایت احمقانه است!

س- بالاخره اکنون مدت زیادی است که می کوشند ملت ها را متقاعد سازند که با هم به جنگ بر نخیزند و پیشرفت هایی که در این مورد حاصل شده خیلی کند و ناچیز است.

ج- ما، در متقاعد ساختن مردم کوششی بعمل نیاورده ایم . در این مورد فقط چند فقره اقدامات محدود بعمل آمده است ولی، هنوز اکثریت بدان دست نزده است.

س- آیا تصور نمی کنید اگر سوئدی ها به جنگی کشیده شده و عواقب دردناک آن را چشیده بودند ملت خوشبخت تری بودند؟

ج- هیچگونه دلیلی برای پذیرفتن این حرف مشاهده نمی کنم. در زمان کنونی، می توان گفت که تمام ملل روی جنگ را دیده اند و هیچیک از آنها به اندازه مردم سوئد خوشبخت نیستند این مطالب، نتیجه مشهودات مسافرت خود من می باشد.

س- آیا به عقیده شما مردم برای جنگ دوم جهانی چندان ارزش و اهمیتی قائل نبوده اند؟

ج- علت این مسئله آن است که روال جنگ دوم جهانی با جنگ اول فرق داشت. کسانی که در سال ۱۹۱۴ عازم جبهه می شدند تبسمی بر لب نداشتند زیرا، به احتمال قریب به یقین معلوم بود که باید در میدان جنگ بمانند و این مسئله را همه می دانستند. ولی در پشت جبهه این دل آرزوی و بدبینی وجود نداشت. جنگ دوم کاملاً قیافه دیگری داشت، مردم در یک حال رخوت و سستی قرار داشتند، آری مردم در ۲۵ سال قبل مزه تلخ جنگ را چشیده بودند.

س- شما هم اکنون درباره جنگ بین انگلیس و اسپانیا صحبت کردید، جنگی که مولد هیستری مردم بود و بر خلاف میل نخست وزیر وقت انجام گرفت. آیا تصور می کنید امروز کمتر از سابق در معرض این خطر قرار داشته باشیم؟

ج- خطری که ما را تهدید می کند کمتر از سابق نیست. اکنون دیگر مردم همه از نعمت سواد بهره مندند، و مطبوعات هم در تشدید این هیستری نقش عظیمی بازی میکنند. ولی، یک چیز هست، کم کم تمایل مخالفی

دارد بوجود می آید و علت اصلی آنها پیدایش تلویزیون است. امروزه دیگر مردم در خانه های خود روی صندلی راحتی نشسته و اخبار جهانی را گوش می دهند. دیگر، آن اجتماعات وسیعی که برای استماع اخبار جدید تشکیل می شد و مردم را وادار به ابراز احساسات و داد و فریاد میکرد وجود ندارد. این اجتماعات عجیب و غریب عامل اصلی هیستری می باشد. من عقیده دارم هر چه تظاهرات و اجتماعات عظیم بیشتر نقصان یابد از هیستری مردم نیز به همان نسبت کاسته خواهد شد.

س- آیا شما عقیده دارید که این گونه اجتماعات مردم در میدان «ترافالگار» که برای استماع فرمان جنگ تشکیل می شد دیگر به آسانی بوجود نخواهد آمد؟

ج- چرا، تصور میکنم بازهم ناظر این اجتماعات باشیم. می دانید قضیه از چه قرار است؟ میدان ترافالگار خیلی سهل الوصول است و آدم می تواند بدون هیچ اشکالی بدانجا برود. گمان میکنم اجتماعات این میدان هم چنان ادامه خواهد داشت. ولی معتقدم دیگر بدان اهمیت سابق نخواهد بود. چیز عجیبی است. جمعیت انبوهی از مردم در این میدان مجتمع می شوند تا به تصمیم دولت مبنی بر سرکوبی و کشتار آنها با ابراز احساسات و هیجانات پاسخ گویند، واقعاً شگفت آور است. برآستی از طبیعت بشری باید غیر از این توقع و انتظار داشت. چه باید کرد، منکر وجود این حقیقت تلخ نمی توان شد ولی، تصور می کنم که این شدت روبه کاهش باشد.

کمونیسیم و سرمایه داری

لرد راسل - به عقیده شما وجوه مشترک کمونیسیم و سرمایه داری چیست؟

برتراند راسل - بین این دو وجوه مشترک زیادی وجود دارد و به عقیده من وجود این وجوه مشترک نتیجه منطقی و اجتناب ناپذیر تکنیک جدید است. تکنیک جدید، وجود تشکیلات وسیع و متمرکزی را ایجاد می کند و در نتیجه رهبران و مدیریت نوع خاصی را بوجود می آورد. این مطلب برای کشور های کمونیستی و سرمایه داری، چنانچه صنایع آنها متریقی باشد یکسان بوده و در هر دو مورد مصداق پیدا میکند.

س - آیا تصور می کنید این تشکیلات عظیم موجب پیدایش طرز تفکری مشابه در آمریکا و روسیه گردید؟

ج - بله ، با قید شرایطی گمان می کنم چنین تشابهی بوجود آید. در اینجا منظورم اینست که قضیه فقط ، از لحاظ کمیت مورد اختلاف می باشد نه از حیث کیفیت. بین یک مقام مسئول آمریکایی و روسی حقیقتاً شباهت زیادی وجود دارد. منتها ممکن است مسئول آمریکایی اختیارات محدود تری داشته باشد. ولی به هر حال هر دوی آنها از نوع انسان هستند.

س - آیا تصور می کنید در این شرایط روسها و آمریکایی ها - در تایید مثال شما - درباره زندگی اهداف و ایده آل های مشترکی داشته باشند؟ مثلاً: اتومبیل ، ارض حوائج مادی... و غیره.

ج - در مقیاس وسیعی آری همین طور است. من تصور می کنم درباره ماتریالیسم روسها، لطیفه های زیادی گفته شده باشد، بالاخره ، وقتی خوب فکر کنیم ، اغلب مردم ماتریالیست هستند. اشیائی که مایحتاج مردم را تشکیل می دهد همه، عبارت از چیز هایست که با پول می توان تهیه کرد. این موضوع دیگر خیلی عادی و پیش پا افتاده است ، اصولاً می توان گفت با طبیعت مردم چنین چیزی سرشته است. بین شرق و غرب آن اختلافی که غربی ها می کوشند با تبلیغات در مغز ما فرو کنند ، اساساً وجود ندارد. چه در کشور های کمونیستی و چه در کشورهای سرمایه داری همه مادی و ماتریالیست می باشند.

س - شما پس از جنگ اول جهانی به روسیه مسافرت کرده اید. در میان احزاب دست چپ آن وقت احساسات شدیدی نسبت به روسیه ابراز می شد ، شما در این باره نظر تقریباً نا موافقی اظهار داشتید. آیا معتقدید اوضاع روسیه حالا هم مانند همیشه است؟

ج - هنوز هم بر همان عقیده ام. رژیم می که - در آنوقت - در آنجا مستقر شده ، محلی برای امید باقی نمی گذارد؛ زیرا رژیم مورد بحث با هیچگونه آزادی موافق نمی باشد. آن رژیم ، بحث آزاد را مجاز نمی داند و اجازه نمی

دهد انسان-بدون اشکال و مانع-در مورد مسائل دلخواه خود، آزادانه تحقیق کند. رژیم مزبور، دگماتیسم^{۱۸} را تشویق می کند و برای توسعه و ترویج یک عقیده استعمال زور را جایز می داند. این طرز رفتار رژیم آنوقت روسیه، طبعاً نمی تواند موافق ذوق آزادی خواه کهنسالی چون من باشد.

س- آیا شما معتقدید این رفتار همچنان ادامه دارد؟

ج- گمان میکنم، البته، طرز رفتار رژیم کنونی بشدت دوران استالین نیست ولی بالاخره، رژیم که عوض نشده است.

س- شما هم اکنون درباره آزادی عقیده صحبت کردید. اگر رژیم کمونیستی در برابر آزادی فکر موانعی ایجاد می کند به چه دلیل روس ها به چنین پیشرفت هایی نائل آمده اند. این پیشرفت را چگونه تعبیر می کنید؟

ج- بسیار خوب، اذعان و اقرار می کنم که این مسئله شخص مرا نیز به تعجب واداشته است. ولی نیاستی از پیشرفت روسها دچار تعجب شویم، زیرا ما قبلاً پیشرفت ژاپنی ها را بچشم دیده بودیم. وقتی که ژاپن تمدن غرب را تقلید کرد در فکر خود تغییری بوجود نیاورد. ژاپن فقط تکنیک را از غربی ها اتخاذ و اقتباس نمود. ژاپن تا پایان جنگ دوم جهانی-در بحبوحه تجهیزات و صنعت مدرن-معتقدات دیرینه خود را همچنان حفظ کرد. اما، روسها معتقدات قدیمی خود را بدور ریختند و بجای آن عقیده دیگری را پذیرفتند. روسها بدون اینکه عقیده جدید خود را در قلمرو و تکنیک وارد کنند ارزش آنها همچنان محفوظ داشتند. روسها وسیله و راهی پیدا کرده اند که با استفاده از آن می توانند مردم را-بدون اینکه سرگرم مسائل دیگر شوند- بسوی تکنیک هدایت کنند.

س- آیا تصور می کنید کمونیست ها بتوانند در بهبود سرنوشت روسها موثر واقع شوند؟

ج- اگر حقیقتش را بخواهید نمی دانم. البته امکان دارد که امروز روسها خوشبخت تر از سابق باشند. روسها در زمان استالین خوشبخت نبودند، شاید بتوانم تصور کنم زندگی مردم معمولی روسیه- در زمان استالین- بهتر از دوران تزاری نبوده است، ولی شاید هم در زمان کنونی اوضاع بهتر شده باشد.

س- شما لنین را ملاقات کرده اید، درباره او چه عقیده ای دارید؟

ج- اگر حقیقتش را بخواهید وقتی لنین را ملاقات کردم یکه خوردم و متعجب شدم. البته قبلاً هم می دانستم که لنین صفات و خصال عالی و برجسته ای دارد، لنین دارای شهامت و شجاعتی وصف ناپذیر بود، وی اراده ای آهنین و انعطاف ناپذیر داشت و بالاخره، از استقامتی خلل ناپذیر برخوردار بود. وجود او مظهر تجسم یک آیین بود. آری می توان گفت لنین برای خودش زندگی نمی کرد-با قید این شرط که تا اندازه مهمی، وجود او برای آیین مخصوص خودش ضروری بنظر می رسید. بدین مفهوم لنین مرد شریفی بوده است. ولی میدان عقیده او بنظرم محدود جلوه کرد، او نسبت به مارکسیسم تعصب شدیدی داشت و به هیچ وجه حاضر نبود- یک قدم هم- از آن منحرف شود.

س- آیا لنین مرد سخت گیری بود؟

^{۱۸} dogmatism- فلسفه جزمی، روش فکری که به موجب آن "دگما" یا سنن و سوابق مسلمه باید بدون پرسش و کورکورانه مورد

ج-آری، من چنین استنباطی از او دارم. تصور نمیکنم سختگیری لنین بپایه قساوت استالین می رسیده، ولی گمان می کنم که لنین در برخی موارد خشن و سخت گیر بوده است. آری او سختگیر بود.

س-اکنون درباره جهان آزاد صحبت کنیم. آیا در روش و اوضاع جهان آزاد معایب چشمگیری مشاهده می کنید؟

ج-آری، معایب زیادی مشاهده میکنم. ولی بزرگترین عیبی که در جهان آزاد میبینم این است که، در جهان آزاد، آزادی وجود ندارد! جهان آزاد ابدأ حق ندارد خود را «جهان آزاد» بنامد. ما انگلیسی ها کاملاً در جریان وحشتی که «مارک آرتی» در آمریکا بوجود آورد بوده ایم. مسئله اینجاست که اگر حادثی از این قبیل در کشور ما بوجود آید چندان توجهی بدان نمی کنیم و مثلاً اگر اینجا شما بخواهید به کارمندی استخدام شوید بر شما جاسوسانی گمارده خواهد شد. تنها کافی نیست که برای کسب اطلاع از عقاید شما، بازپرسی و استنطاق مستقیم بعمل آید. از استادان دانشگاه شما و جمعی دیگر نیز، بعنوان جاسوسان دولتی در این مورد استفاده می شود.

س-فرض کنیم دانشجویی از دانشگاه آکسفورد فارغ التحصیل شود و بخواهد در یک موسسه دولتی کار پیدا کند. شما معتقدید از استادان سابق جوانی که تقاضای کار کرده است میپرسند: «آیا این شخص از نظر سیاسی قابل اطمینان می باشد یا نه؟»

ج-حقیقت مواقع چنین است. البته عده زیادی از دادن پاسخ به چنین سوالی خودداری کرده اند ولی، به هر حال این مسئله مطرح می شود. البته من در این مورد نمی توانم نسبت به آکسفورد اظهار نظری کنم، اما این موضوع را می دانم که استادان دانشگاه آکسفورد در چنین وضعی هستند.

س-بعقیده شما یک دولت عاقل نباید به منظور جلوگیری از وجود اشخاصی که ممکن است اسرار دولتی را به دول بیگانه بدهند احتیاط ها و پیشگیری های لازم را بعمل آورد؟

ج-تصور نمی کنم، درباره جاسوسان و افشای اسرار و عواقب آن خیلی اغراق می شود. حقیقت امر این است که: روسها بخوبی می توانند همه چیز را خود بی آنکه نیازی به دیگران داشته باشند کشف کنند و لذا عقیده ندارم که جاسوس ها و خائنین از این لحاظ لطمه ای به ما وارد ساخته و یا به نفع روسها خدماتی انجام داده باشند. این موضوع داستان عوام پسندی بیش نیست. و با همین اراجیف است که مردم را سبک مغز می کنند.

س-آیا در دنیای آزاد مسئله دیگری هم وجود دارد که از نظر شما مستوجب سرزنش باشد؟

ج-درباره محدودیت آزادی مثال دیگری می زنم، دنیای آزاد می خواهد با فرانکو هم پیمان شود. ولی به عقیده من رژیم فرانکو دارای جمیع مشخصات کمونیستی است. شما، هر نوع ایدئولوژی هم که داشته باشید نباید با مردمانی هم پیمان شوید که رفتار آنها مورد انتقاد شماست.

س-اگر شما بلوک غرب را جهان آزاد نمی دانید پس آنرا چه باید بنامیم؟

ج-جهان سرمایه داری.

س- جهان مورد بحث شامل سوئد، نروژ و دانمارک هم می باشد و این کشورها در شمار ممالک سرمایه داری نیستند؟

ج- شاید صحیح هم نباشد که این اسم را بدانها بدهیم. در حقیقت به استثنای پرتغال و اسپانیا، یکی از وجوه اصلی تمایز غرب همان اعتقادش به رژیم پارلمانی است. بطور کلی دنیای غرب بنظر خودش - نه به نظر دنیای کمونیستی- به رژیم پارلمانی اعتقاد دارد. بدون شک بزرگترین اختلاف بین کمونیسم و سرمایه داری همین است.

س- شما در چند مورد کمونیسم را سرزنش کردید. آیا موارد دیگری را مورد سرزنش می دانید؟

ج- لبه تیز شمشیر سرزنش من، بیشتر متوجه استبداد نیک سگال و لطیف است. استبداد نیک سگال در واقع از زمان قدیم مورد قبول بوده و در بسیاری از اجتماعات کهن بشری وجود داشته است، ولی، همیشه عدم صحت آنها تایید و اثبات شده است. اگر شما شمشیر استبداد را بدست مردی نیک سگال بسپارید حس خیر خواهی و نیک اندیشی او محو می شود ولیکن روحیه مستبد او بر جای باقی می ماند. اساس تئوری کمونیستی بر این استوار است که، به تعدادی از اشخاصی که به عقیده ای- تا حد پرستش- پایبند می باشند قدرت مطلقه ای اعطا شود با این امید که اینان قدرت مکتسبه و محوله را در راه انجام اعمال خیر بکار خواهند برد. من عقیده دارم که مردم بجز مواردی انگشت شمار، همه و همه از قدرت سوء استفاده میکنند. بدین جهت، تجزیه و تقسیم قدرت حکومت - و همچنین اجتناب از واگذاری آن به گروهی نادرست- شایان اهمیت زیادی است.

س- آیا شما می خواهید بگویید که کمونیست های روسیه که روزی قدرت حکومتی را بدست گرفتند دیگر- به هیچ وجه- به دیکتاتوری پرولتاریا معتقد نیستند؟

ج- بله، همین طور است. این کلمه بصورتی که در روسیه بر زبان رانده می شود بیشتر جنبه بذله و شوخی به خود گرفته است. وقتی در روسیه بودم ملاحظه کردم که لنین بعنوان یک نفر پرولتار معرفی میشد، ولی گدایان کوچک- که به قوتی لایموت نیاز داشتند- در شمار خدمت گذاران بورژوازی قلمداد می شدند.

س- بسیار خوب. اکنون به منطقه دیگری از جهان که- در مقیاس وسیعی- بوسیله رژیم کمونیستی اداره می شود می پردازیم. آیا بنا بر عقیده شما چین توده ای دنیای غرب را- که من دیگر دنیای آزاد نخوانده بلکه جهان پارلمانی می نامم- به همان شدتی که روسیه مورد تهدید قرار می دهد، تهدید می کند یا نه؟

ج- گمان میکنم این تهدید در آینده دور شدید تر گردد. چینی ها از تازه بدوران رسیده های کمونیسم هستند. آنها اکنون بدان مرحله از تعصب قدم گذاشته اند که، مدت ها قبل روسها پشت سر گذاشته اند. جمعیت چین بمراتب زیادتر و انبوه تر از جمعیت روسیه است و چینی ها طبیعتاً مردمانی کار دوست و زحمت کشند. باید افزود که انسان چینی همواره کار و زحمت را دوست می داشته است. چین دارای آنچنان استعداد هست که بتواند تبدیل به دولتی قویتر از روسیه گردد. چین رجال بزرگی پرورده است که از لحاظ ارزش با رجال روسیه برابری می کنند.

س- آیا روس ها هم درباه این قضیه با شما هم عقیده هستند؟

ج- البته هیچ موضوعی را نمی توان با اطمینان و ایمانی قاطع ادعا کرد. روسها در این باره می کوشند حتی المقدور مهر سکوت بر لب گذارند. اگر شما در این باره از روسها، سربسته، مطالبی بپرسید خواهید دید که پاسخی نا مشخص و مبهم به شما خواهند داد. ولی دلایلی وجود دارد که با اتکاء به آنها می توان قبول کرد که روسها ملتفت و نگران پیشرفت سریع چینی ها می باشند.

س- مثلاً، آیا این مسئله شایان اهمیت است که روسها اسرار بمب اتمی و هیدروژنی را به چینی ها نداده اند؟

ج- بله خیلی مهم است.

س- بعقیده شما وخامت موجود در بین جهان کمونیستی و دنیای غیر کمونیستی برای آزادی- بطور کلی- مضر است؟

ج- بلی، وخامت اوضاع موجود بین شرق و غرب برای آزادی زیان بزرگی دارد. چنین وخامتی بجز ایراد صدمه و لطمه اثر دیگری نمی تواند داشته باشند. وجود این وخامت موجب می شود که مردم نتوانند بطور صحیح و روشن بیان بدهند. می دانید قضیه چیست؟ فرض کنید شما بخواهید در مورد سیستم حکومتی جبهه مقابل مطالعه کنید، بلافاصله پلیس- چه پلیس غرب و چه پلیس شرق- معتقد می شود که شما قصد دارید به سیستم جبهه مقابل ملحق شوید. و نتیجه منطقی حاصل از این عقیده آن است که به هیچ کس نباید اجازه داده شود کمترین اطلاعی درباره اوضاع طرف مقابل بدست آورد. و این... درحقیقت، رفتاری است احمقانه. مسئله دیگری را به میان کشیم، در همه جا محیطی پر از سوء ظن بوجود آمده است. اشخاص زیادی را می بینم که - بنا حق- مورد سوءظن و اتهام واقع شده و مستقیماً به دیار عدم فرستاده می شوند. این وضع وخیم خود موجب بروز بدبختی عظیم و خانمانسوزی است.

س- با این همه، آیا شما مایل نیستید که روسها مطالعه سیستم پارلمانی و طرز کار آنرا آزاد کنند؟ و این بدان دلیل که امکان دارد، مردم روسیه با مطالعه سیستم پارلمانی به افکاری برخورد کنند که در نظرشان نامطلوب نباشد؟

ج- عکس قضیه نیز صحیح است. ملاحظه می فرمایید که در آمریکا هم اگر کسی بخواهد درباره سیستم اجتماعی روسیه مطالعاتی انجام دهد با موانع و مشکلات عجیبی مواجه میگردد. به عقیده من باید بین طرفین سازش و همزیستی و حسن تفاهم بوجود آید. بطوری که تمام افراد بتوانند سیستم طرف مقابل را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند. من اطمینان دارم به همان نسبتی که در آمریکا برای روسیه طرفدار وجود دارد، به همان نسبت هم برای آمریکا در روسیه هوا خواه پیدا می شود.

س- ولی در انگلستان عده زیادی هستند که در باره مرام کمونیسم، آزادانه مطالعه و تحقیق می کنند.

ج- البته، صحیح است. در انگلستان عده زیادی از مردم برای کمونیسم ارزش قائلند. این عده، حق دارند در دانشگاه تدریس کنند، مسئله ای که در آمریکا غیر قابل تصور است.

س- آیا تصور می کنید بین جهان کمونیسم و دنیای سرمایه داری بتوان همزیستی مسالمت آمیز به وجود آورد؟

ج-البته این هم زیستی امکان پذیر است. فقط باید طرفین به یکدیگر عادت کنند. برای نمونه مسلمین و مسیحیان را مثال می زنم. پس از شش قرن جنگ و مبارزه-که هیچکدام از آنها هم پیروزی بر دیگری بدست نیاورد، بالاخره یک مرد نابغه پیدا شد و گفت : «رفقا جنگ بس است! چرا با هم پیمان دوستی نبندیم؟» سرانجام بین آنها دوستی برقرار شد، و این خود بهترین راه حل ممکنه بود. اگر کمونیست و سرمایه داری زحمت درک این مطلب را بر خود هموارکنند که هیچ کدام از آنها مالک جهان نخواهد شد ممکن است همان وضعی که بین مسلمانان و مسیحیان برقرار گردید بوجود آید.

س-برای حصول بدین نتیجه چه بایستی کرد؟

ج-باید از تجارب گذشته استفاده کرد، البته لازم نیست برای نیل به این هدف مانند مسلمین و مسیحیان شش قرن توی سر و کله هم بزنییم؛ زیرا در چنان صورت کسی در جهان باقی نخواهد ماند. ولی ممکن است و مسلماً می توان دولت ها را بمنظور ایجاد حسن تفاهم و درک لزوم توافق بهم نزدیک ساخت.

اخلاق تبو (رسوم وعادات جاهلان)

لرد راسل - شما از اخلاق تبو^{۱۹} چه استنباطی دارید؟

برتراند راسل - اخلاق تبو، عبارت از مجموعه ای رسوم وعادات خاصه، منهیاتی است که بدون هیچگونه دلیلی به انسان تحمیل می گردد. گاهی اوقات ممکن است بتوان دلیل برای توجیه وجود تبو پیدا کرد. اما اغلب هر گونه کوششی برای یافتن دلیل بی حاصل خواهد بود. باید دانست که در هر حال تبوی مذکور واجب الاتباع است و اموری وجود دارد که اجتناب از ارتکاب آنها ضروری است.

س - چه اموری؟

ج - در اینجا، مسئله اصولاً به سطح تمدن اجتماع بستگی دارد، تبو از مشخصات و خصایص روحيات بدوی است. در بین اخلاقیات عشایر گمان میکنم، تنها، مذهب تبوست که بنا بر آن افراد قبیله حق ندارند در کاسه رئیس قبیله غذا بخورند. زیرا، بر طبق مذهب «تبو» چنانچه کسی دست خود را در کاسه رئیس قبیله فرو کند ممکن است به هلاکت برسد. به همین ترتیب، انواع و اقسام اوامر و منهیات وجود دارد. مثلاً بخاطر دارم سلطان داهومی^{۲۰} (Dahomey) اجازه نداشت چشمان خود را به سوی نقطه ثابتی خیره کند، زیرا اگر سلطان این کار را می کرد ممکن بود در سمتی که چشمان وی متوجه بود طوفان برخیزد. و بهمین دلیل - بنا بر یک قانون - سلطان مجبور بود دائماً دیدگان خود را به اطراف بگرداند.

س - بسیار خوب، اینها نمونه هایی از تبوهای جوامع اولیه بشری بودند. به عقیده شما در اجتماع کنونی ما چه نوع تبو هایی وجود دارد؟

ج - مذهب اخلاقی ما هم آکنده از تبومی باشد. انواع و اقسام تبو ها، حتی در مقدس ترین و معظم ترین امور مشاهده می شود. برای مثال می توان عملی را که صریحاً - و بدون دلیل چون و چرا - بعنوان معصیت شناخته شده است نام برد. قانون تبو ما را از ارتکاب آن جداً برحذر میدارد: «به گاو همسا یه ات چشم طمع مدوز!» آری من هیچوقت مرتکب چنین معصیتی نشده ام!

س - بسیار خوب، ولی قوانین عملی تری وجود دارند که می توان گفت دائم الاجرا هستند. آیا شما می توانید در این قوانین نمونه هایی از اخلاق تبو را مشاهده کنید؟

ج - بله، چرا نتوانم. مسلماً از برخی لحاظ قانون تبو کاملاً با مذهب اخلاقی عقلی منطبق می باشد. مثلاً این دستورات را در نظر بگیرید، دزدی نکنید و کسی را نکشید! این قوانین بدیهی، با موازین عقلی انطباق محض

^{۱۹} - کلمه Taboo (منع یا نهی مذهبی - حرام شمرده) در اصل در زبان اهالی جزایر پولی نزی بوده و مستقیماً در زبان های اروپایی داخل شده است. بر طبق عقیده تابو برخی اشخاص و اشیاء (کشیشان - جادوگران - اجساد مردگان - زنان زائو - زنان در دوره قاعدگی - روسای قبایل) دارای قوه ای مقدس و مافوق طبیعی می باشند، بطوری که نزدیکی و تماس با آنها ممکن است خطرات بزرگی به بار آورد (جنون - بیماری - مرگ). کلمه مورد بحث، از لحاظ سهولت تلفظ در این کتاب بصورت «تبو» استعمال شده است.

^{۲۰} - از سال ۱۸۶۵ جزو مستعمرات آفریقای غربی فرانسه در آمده .

دارند ولی دستورات فوق الذکر کم کم صورت تبو به خود گرفته و عواقب ناهنجار و بدی به بار می آورند، مثلاً تحریم قتل نفس به هومیری^{۲۱} (خلاصی) منجر می شود که تصور می کنم مورد قبول اشخاص خردمند باشد.

س- وقتی یک نفر هندو اعلام میکند: نباید گوشت گاو خورد، آیا او بر حسب مذهب اخلاقی تبو صحبت می کند؟

ج- آری، نخوردن گوشت گاو از نوع دستور های هندوست، برای مسلمانان و یهودیان خوردن گوشت خوک حرام است و هیچ گونه دلیلی برای تحریم وجود ندارد، مگر اینکه بگوییم این دستورات همه تبو می باشند.

س- آیا تصور نمی کنید این تبوها (محرمات بی دلیل) منافی هم در بر داشته باشند؟

ج- این مسئله، در موارد مختلف تغییر میکند. برخی از این تبوها ثمر بخش، و برخی دیگر مضر می باشند. اگر شما مسائل اخلاقی را با موازین عقلی بسنجید آنوقت می توانید تبوهای مختلف را مورد بررسی قرار داده و ببینید که کدامیک از آنها مفیداند، در هر حال به عقیده من تحریم گوشت گاو اشتباه بزرگی است.

س- چنانچه شما دارای معتقدات مذهبی نبوده- که واقعاً هم همینطور است- و به قوانین اخلاقی تبو هم پایبند نباشید، بفرمایید ببینم آیا خود را به هیچ یک از سیستم های اخلاقی مقید می دانید؟

ج- آری، ولی جدا ساختن اخلاق از سیاست کار بسیار دشواری است. بنظر من علم اخلاق بایستی بدین طریق عرضه شود، فرض کنیم فردی بخواهد فلان عمل را که برای خودش مفید بوده و در عین حال به همسایگانش زیان می رساند انجام بدهد. اگر او بدین طریق برای همسایگانش ایجاد مزاحمت کند آنان گرد هم جمع شده و خواهند گفت: «ما به هیچ وجه موافق نیستیم، باید کاری کرد که او سوء استفاده نکند»، بنابراین ملا حظه می شود که کار ما به یک امر جنایی مختوم می گردد، و این قضیه کاملاً عقلانی و منطقی است. روش اخلاقی من عبارت از ایجاد هم آهنگی بین منافع عمومی و خصوصی افراد اجتماع می باشد.

س- آیا به عقیده شما اگر جای این که افراد اجتماع یک سیستم اخلاق عمومی را قبول کنند، هر کس برای خود مسلک اخلاقی ویژه ای پیش می گرفت از این حیث مشکلاتی پدید نمی آمد؟

ج- البته در صورت مواجهه با چنین مسئله ای به محظوراتی بر خواهیم خورد. در حقیقت امور اخلاقی آنقدر ها هم شکل ویژه و خاص ندارند، قوانین اخلاقی در قوانین جنایی و یا در تصدیق و تکذیب مردم متجسم می گردند. مردم دوست ندارند در ملاء عام مورد سرزنش واقع شوند. و از همین جاست که نقش موثر یک قانون اخلاقی آشکار می شود.

س- آیا به عقیده شما معصیت وجود دارد؟

ج- نه، پیدا کردن یک تعریف برای معصیت کار مشکلی است. اگر منظور شما ارتکاب کار های تحمل ناپذیر است، البته باید گفت بله وجود دارد، در اینجا درباره آنچنان اعمالی صحبت می کنیم که «زیانشان بیش

^{۲۱} euthanasia- خاتمه دادن به زندگی بیماری که مرگش حتمی باشد. این ترکیب ترجمه دو جزء یونانی eu: هو، thantos: مرگ

سودشان است». آری، از این قبیل اعمال وجود دارد ولی اصولاً، تصور ذهنی معصیت چیز قابل بحثی نیست، به عقیده من گناه عبارت از عملی است که انسان مایل است بجرم ارتکاب آن مجازاتی منظور دارد، مثلاً قتل نفس. در این مورد تنها مسئله جلوگیری از قتل نفس مطرح نیست بلکه، بیشتر بدین موضوع توجه می شود که قاتل بایستی مجازات شود.

س- آیا شما می خواهید بگویید ایده معصیت - غالباً- عذری برای ستمگری است؟

ج- بطور کلی آری، تصور می کنم دوزخ از اختراعات مردمان بیدادگر باشد. اگر کسی دارای احساسات بشری باشد هیچ وقت تصور این موضوع را هم نمی کند که، انسان، بجرم اینکه در زمان حیات خود بر روی کره زمین بر خلاف مذهب اخلاقی عشیره خود رفتار کرده است باید تا ابدالدهر در آتش جهنم بسوزد و هیچ گونه امیدی هم برای استخلاص و عفو او وجود نداشته باشد، چنین طرز تفکری شایسته انسانهای شرافتمند نیست.

س- آیا به عقیده شما مفهوم معصیت مفری برای گریز از احساسات و تمایلات زورگویانه است؟

ج- گمان میکنم همین طور باشد، این مسئله در واقع مایه اصلی مذهب اخلاقی «سخت گیری» و مشکل پسندی است و موجب می شود که شما بدون احساس ناراحتی وجدانی، ظلم و ستم را روا دارید، بدین مفهوم معصیت چیز نامقبول و زشتی است.

س- اگر بنابراین باشد که وجود گناه را منکر شویم، پس به چه وسیله باید مردم را از ارتکاب به کارهای زشت بر حذر داشت؟

ج- بهترین وسیله ای که در اختیار داریم عبارت از این است که، سرزنش را با قانون جنایی تلفیق کنیم، هر کس باید فی نفسه یک نوع عقیده عمومی و وجدان اجتماعی داشته باشد. این مسئله دارای اهمیت زیادی است. اگر وقایع و حوادث دوران رنسانس و تجدد ایتالیا را مطالعه کنید به این اهمیت پی خواهید برد. این حوادث بالاخره به نظریات ماکیاول منجر گردید. عقیده عمومی در آن زمان قدرت تحمل مسائلی را داشت که در ادوار دیگر برایش تحمل ناپذیر بود.

س- آیا شما قبول دارید که انسان در برخی موارد مرتکب عمل بد می شود؟

ج- می فرمایید عمل بد، من از استعمال این کلمه خوشم نمی آید. ممکن است بگویم کارهایی وجود دارد که زیانشان بیش از سود آنهاست. البته اگر انسان بداند خطر انجام آنچنان کاری که زیانش بیش از سود آن است او را تهدید می کند در آن صورت بهتر است به ارتکاب آن کارمبادرت نورد. حالا اگر شما عشقتان می کشد عبارت بدی کردن را استعمال کنید کسی جلوی شما را نمی گیرد، ولی من در این کار سودی نمی بینم.

س- مذهب تبو مخصوصاً شامل روابط جنسی هم می شود شما قسمت اعظم آثار خود را به این مسئله اختصاص داده اید آیا هیچگونه پند و اندرزی برای کسانی که بخواهند «درباره امور جنسی» خط مشی درست و عاقلانه ای در پیش گیرند دارید؟

ج- قبلاً اجازه دهید توجه شما را به یک موضوع جلب کنم، صفحاتی که من در آثار خود به مسئله روابط جنسی اختصاص داده ام یک درصد نوشته های من است، ولی اکثریت مردم چنان اسیر وسوسه «مسئله»

شده اند که به ۹۹ درصد باقی مانده آثار من توجهی مبذول نمی دارند. در این جا باید بگویم که این نسبت «یک درصد» کاملاً منطقی و عقلانی است. این نسبت کامل در خور اهمیتی است که مسائل جنسی برای بشریت دارد. ولی بالاخره لازم است که مسئله اخلاق جنسی را مانند سایر مسائل مورد بررسی قرار دهیم، اگر از انجام عملی زانی متوجه دیگران نشود دلیلی نداریم که ارتکاب آن را محکوم کنیم. نمی توان عملی را تنها بزعم اینک فلان مذهب قدیمی «تبو» زشت شناخته است محکوم ساخت، فقط بایستی سود و زیان کار را بحساب آورد. چنین است اساس مذهب اخلاق جنسی و همه اخلاق های دیگر.

س- بنا به عقیده شما باید هتک عصمت را محکوم ساخت، ولی شما همخوابگی و زنا معمولی را-چنان چه خسارتی ببار نیاورد-محکوم نمی کنید؟

ج-بله همین طور است. ازاله^{۲۲} عصمت یک تجاوز جسمی در میان افراد است. اما اگر با مسائل همخوابگی و زنا مواجه شدیم آن گاه باید موقعیت را در نظر گرفت و ملاحظه کرد در چنین موقعیت حساس دلایلی برای ابراز مخالفت وجود دارد یا نه، ولی محکوم ساختن دسته جمعی و دائمی و قطعی صحیح نمی باشد.

س- آیا شما تدوین قوانین مطبوعاتی را امری طبیعی و صحیح می دانید؟

ج-نه، در این مورد احساس میکنم عقیده ای مغایر عقاید رایج داشته باشم. بیم من از این است که فقط عده ای محدود از عقیده من خوششان بیاید. من تصور میکنم که هیچ آیین نامه ای نمی بایست انتشارات نامناسب را قذغن و تحریم کند اولاً بدان دلیل که، آیین نامه ها به قضاتی کوتاه نظر و مغرور اجازه می دهند آثاری که دارای ارزش حقیقی میباشند- فقط بدان دلیل که بنظر آنها زنده آمده است - محکوم و مطرود سازند.

ثانیاً نتیجه اثر معمولی تحریم عبارت از تحریک حس کنجکاو عمومی است، و این تاثیر هم در مورد ادبیات مستهجن و هم در موارد دیگر مصداق پیدا می کند. من در دورانی که قانون تحریم مشروبات تصویب شده بود-چندین بار-به آمریکا مسافرت کردم، و ملاحظه نمودم که مردم پس از تحریم با حرص و ولع بیشتری به شرب مسکرات روی آورده بودند. تصور می کنم درباره تحریم ادبیات مستهجن و مخالف عفت عمومی نیز همین پدیده بروز کند. اکنون برای تایید «اثر تحریم» مثالی میزنم، فیلسوف یونانی امپدکل^{۲۳} (Empedocle) جویدن برگ های «شجره الغار» را خیلی شرم آور و زشت می پنداشت. او همیشه جزع و فرع میکرد از اینکه باید ۱۰ هزار سال بعلت جویدن برگ این درخت در ظلمات خارجی (برزخ) بسربرد! هیچ وقت مرا از جویدن برگ غارنهی نکرده اند و من هم تا کنون برگ چنین درختی را نجویده ام. ولی به امپدکل تلقین شده بود که نباید آن کار را بکند، و او هم برگ درخت غار را جوید.

س- آیا شما عقیده دارید که اگرانتشار موضوعات منافی عفت، برای همه کس آزاد می گردید آن وقت علاقه مردم نسبت بدانها بیشتر نمی شد؟

^{۲۲} - نزدیکی با دختر باکره و برداشتن پردگی او.

^{۲۳} - فیلسوف یونانی قرن ۵ ق.م. و یکی از آزادی خواهان عهد عتیق است. در طب، سیاست و شاعری دست داشت و تئوری عناصر اربعه را وضع کرد. طبق این تئوری تمام اشیاء از ترکیب آب، هوا، آتش و خاک بوجود می آیند.

ج-علاقه مردم نسبت بدانها نقصان می یافت. فرض کنید چاپ و انتشار کارت پستال های منافی عفت مجاز و آزاد گردد. اگر چنین چیزی بشود، این اوراق برای مدت یک یا دو سال مورد استقبال واقع می شود و سپس مردم از آن خسته شده و دیگر کسی حتی به آنها نگاه هم نخواهد کرد.

س- آیا عقیده شما درباره نوشته های مستهجن و منافی عفت هم همین است؟

ج-در حدود عقل و منطق بلی. علاقه ای که مردم به یک اثر زیبا ابراز می دارند بدلیل جمال آن است نه بعلت محتویات مستهجن آن.

س-به حرف اول خودمان برگردیم یعنی به مذهب اخلاقی تبو و دستورات غیر منطقی آن. آیا شما عقیده دارید که در شرایط کنونی اخلاق «تبو» زیان آور می باشد؟

ج-آری، و به انواع و اقسام مختلف. اغلب اوقات اتفاق می افتد که این اخلاق مربوط به جوامع قدیمی بوده و از جامعه ای که بکلی با جامعه ما متفاوت می باشد به ما به ارث رسیده است. قوانین اخلاقی آن جامعه با نیازمندی های خود آن جامعه متناسب می باشد و نمی تواند پاسخگوی احتیاجات کنونی ما گردد. برای مثال آبستنی موضوعی را در نظر بگیرید، علمای علم اخلاق گذشته درباره چنین قضیه ای فکر نکرده بودند و این خود منشأ تأسف و خساراتی است. خسران دیگری هم وجود دارد و آن عبارت از این است که مذهب اخلاقی «تبو» میخواهد انجام افعال ستمگرانه عهد عتیق مثلاً «قربانی کردن انسان» را بر گردن ما بگذارد. یونانی ها از بدو تاریخشان کم کم با قربانی کردن انسان که در جامعه آنها رواج داشت مخالفت ورزیدند و تصمیم گرفتند این قانون اخلاقی را لغو سازند، ولی موسسه و سازمانی وجود داشت که مایل نبود درباره این نهضت حتی کلمه ای هم به گوشش بخورد و این موسسه همان معبد کذائی دلف (Delphes) بود. منبع رزق و روزی روحانیون این معبد، خرافات پرستی مردم بود و به همین جهت روحانیون نمی خاستند-با از بین رفتن خرافات پرستی- از مقام عالی خود نزول نمایند. بهمین دلیل است که به استثناء «دلف» که همچنان طرفدار قربانی ساختن انسان باقی مانده بود در بقیه یونان از مدت ها قبل، این قانون اخلاقی تبو را بدور ریخته بودند. مثال دیگری را که آنها به نوبه خود مهم است یاد آور می شوم، در نظر اجداد ما تقطیع و تشریح اجساد مردگان زشت ترین کار بود.

وزال (Vesale) دانشمند عالی مقام انگلیسی هم عصر شارل پنجم، متوجه شد که دانش پزشکی بدون تشریح بدن نمی تواند به پیشرفت های قابل ملاحظه ای نایل گردد، و بدین جهت تشریح اجساد را آغاز نمود. شارل پنجم ناخوش احوال بود و «وزال» تنها پزشکی بود که ازعهده پرستاری و معالجه او بر می آمد و بهمین جهت وی از حمایت شاه برخوردار بود، ولی سرانجام امپراطور از سلطنت کناره گرفت و وزال در حالیکه دستش توی حنا مانده بود، بی یار و یاور ماند. وزال را متهم کردند که به تشریح بدنی که هنوز کاملاً جان نداده بود دست زده است. بجرم این کار، او را به زیارت کردن ارض مقدس محکوم ساختند. وزال با کشتی بسوی مرقد مسیح روانه گردید ولی، کشتی او در دریا غرق شد و بدین ترتیب پس از تحمل سختی زیاد جان سپرد، آری چنین بود سرنوشت وزال. و این ماجرا فقط و فقط، معلول مذهب اخلاقی تحریم تشریح میت بود. بله باید بگویم که هنوزهم مذهب تبو همچنان زیان آور است.

در برخی از جوامع، تبوی شدیدی علیه محدود ساختن موالید اعمال می گردد. این تبو مبتنی و متکی برمحاسبه و زاد و ولد طبق نقشه می باشد که زیان شدید و بلای رقت باری برای بشریت دارد. مفهوم و نتیجه محاسبه مذکور عبارت از توسعه بدبختی و جنگ و همچنین غیر ممکن ساختن حل بسیاری از

مسائل اجتماعی است. به عقیده من این یکی از تبوهای مهم است. ولی، تبوهای دیگری را هم می توان نام برد، مثلاً قانون ممنوعیت طلاق از تبوهای کاملاً مضر است. این قانون، مطلقاً بر سنن قدیمی متکی است و هیچگونه تناسبی با شرایط حقیقی و واقعی ندارد.

قدرت

لرد راسل - بعقیده شما، چه چیز انسان را به احراز قدرت متمایل میکند؟

برتراند راسل - بعقیده من عوامل مهمی که انسان را به احراز قدرت می کشاند عبات از، اولاً صدمات و تاثیرات گذشته که موجب علاقه برخی به قدرت می شود، ثانیاً صدمات حاصله از قحطی هایی که بطور ناگهانی انسان را در معرض تهدید قرار داده اند. در چنین مواردی انسان می کوشیده است - بهنگام بروز قحطی - برای خود مامن و پناگاهی یافته و عده ای دیگر بلاگردان شوند، و همین عامل او را وادار کرده است که درصدد کسی قدرت برآید.

س - آیا از آن زمانها تا به امروز، صورت مختلفی از قدرت پا به عرصه وجود گذاشته است؟

ج - آری و می توانیم آنها را به چند نوع تقسیم کنیم، نوع اول قدرت که بیش از انواع دیگر هم رایج و آشکار می باشد تسلط مستقیم بر اشخاص است. نوع دوم عبارت از قدرت پاداش و مجازات می باشد که آن را قدرت اقتصادی نام نهاده اند. و بالاخره نوع سوم هم قدرت تبلیغات و اقناع می باشد. به عقیده من قدرت های فوق الذکر سه نوع قدرت مهم و اساسی می باشند.

س - آیا به عقیده شما دلایل نیل به قدرت ممکن است هم جنبه خوب داشته باشد و هم جنبه بد؟

ج - البته، وبدون هیچ تردیدی می توان گفت که، تقریباً انگیزه و محرک اصلی جمیع کسانی که به انجام کار مهمی نایل شده اند - بنحوی از انحاء - عشق به قدرت بوده است. این کیفیت، هم درباره مقدسین و معصومین صادق است و هم درباره گناهکاران مصداق می یابد. تصویری کنم کیفیت مورد بحث، شامل حال کلیه کسانی باشد که دارای انرژی و قوه فعاله می باشند.

س - غالباً اتفاق می افتد که اشخاص نیک اندیش و خیر - در اثر غرور و خود خواهی - جویای قدرت می باشند آیا همین طور است؟

ج - مسلماً همین طور است. ولی در این موارد، تشخیص قضا یا کار مشکلی است، در جهان کنونی تصمیمات خیلی زود و به سرعت اتخاذ می شوند. مسئله بر سر این است که باید، اجباراً، اختیار و قدرت اتخاذ تصمیم را بدست عده ای تفویض کرد، و متأسفانه این عمل خود موجب می شود که هیچگونه تصمیمی، در برابر قدرت آنها نداشته باشیم، این مسئله بی نهایت اهمیت دارد و شایسته است درباره آن عمیقاً بی اندیشیم.

س - شما در این مورد چه نظری دارید؟

ج - این مسئله، ارتباط تامی با میدان عمل قدرت مورد نظر دارد. برای مثال پلیس را در نظر بگیرید، قدرت پلیس - همانطوری که در مورد بسیاری از دول جدید ملاحظه شد - حقیقتاً عامل خطرناکی است. در هر نقطه از جهان که کمونیست ها خواسته اند بر کشوری - که بدان دسترسی نداشته اند - مسلط شوند، اولین تلاش آنها عبارت از این بوده که بر نیروی پلیس کشور مورد بحث چیره شوند. در نتیجه با انجام این کار، بخوبی می دانند که چه اشخاصی را باید بدرون زندان چپانید و بعلاوه وقف بر فوت و فن پرونده سازی نیز برایشان

آسان می گردد. ملاحظه می فرمایید که ممکن است پلیس به عنصر خطرناکی تبدیل گردد، و صحت این موضوع بارها به اثبات رسیده است. به عقیده من در هر کشوری باید دو قسم پلیس وجود داشته باشد، یکی برای ثابت کردن جرم و دیگری برای اثبات برائت جرم.

س- راه حلی که شما پیشنهاد می کنید قضایا را بغرنج و پیچیده کند بعلاوه، امکان دارد تشکیل چند سازمان پلیسی برای دولت ها گران تمام شود اینطور نیست؟

ج- بله ممکن است. ولی فرض کنیم سرکار را به قتل نفس متهم کرده باشند. مودی مالیات به دولت خراجی می دهد تا اینکه عمال دولت مجرمیت شما را ثابت کنند. اما شما بایستی هزینه مدافعات حقوقی خود را از جیب خود بپردازید و این، بر خلاف عدالت است. به عقیده من اگر ۹۹ نفر گناهکار از خطر مجازات رها شوند بهتر از این است که یک نفر بی گناه بیهوده مجازات شود، ولی ما عکس این کار را انجام می دهیم؛ یعنی عقوبت ۹۹ نفر بی گناه را بر فرار یک نفر مجرم از عقوبت ترجیح می دهیم، و علت آنهم این است که تصور می کنیم مودیان مالیاتی موظفند هزینه دادگستری را برای اثبات مجرمیت متهم تامین کنند و فرد متهم هم باید، شخصاً، هزینه برائت خود را بپردازد.

س- صحیح است. ولی خیلی کم اتفاق می افتد کسی را بدون دلیل محکوم کنند. آیا به عقیده شما صرف می کند این قبیل هزینه های دولتی را فقط برای ثابت کردن اینکه یک فقره اتهام نادرست بوده است متحمل و متعهد شویم؟

ج- البته، ما درباره تعدد و کثرت این موارد آگاهی نداریم و به همین جهت، این مسئله خود مورد بحث قرار می گیرد. پلیس هم در این باره از روی رضا و رغبت اطلاعی در اختیار ما نخواهد گذاشت. بنا بر آنچه می دانیم خطر تکرار بی عدالتی غالباً ما را تهدید می کند.

س- اینک اعمال دولت ها را مورد بحث قرار می دهیم. آیا به عقیده شما دولت ها نبایستی از یک چنین آزادی - که هم اکنون دارند - برخوردار بوده و بتوانند به سرعت اتخاذ تصمیم نمایند! و آیا بنظر شما آنها نباید قبل از اتخاذ تصمیم با موکلین خود مشورت کنند! و اگر هم بنا باشد دولتها قبل از مبادرت به هر کاری به آراء عمومی مراجعه کنند در این صورت تصور نمی کنید که از سرعت و تاثیر کار آنها کاسته خواهد شد؟

ج- آری، ممکن است چنین وضعی پیش آید. در دنیایی که ما امروز زندگی میکنیم مواردی وجود دارد که ممکن نیست تصمیمات را به فرماندم عمومی یا شور گذاشت. مثلاً صلح و جنگ از مهمترین مسائل حیاتی هستند. و لازم است در مورد آنها تصمیم فوری گرفته شود. باید در وضع حکومت و اداره تمام ممالک تغییرات قابل ملاحظه ای بوجود آید و مردم امکان داشته باشند مسئله جنگ و صلح را، با آرامش و تأنی مورد بحث قرار دهند. بدیهی است اگر چنین کاری صورت عمل بخود بگیرد خیلی عالی خواهد بود.

س- بالاخره بطور کلی عقیده شما براین است که باید تا اندازه ای از قدرت کاسته شود؟

ج- می دانید مطلب چیست، وقتی که مسئله ارتکاب اعمال زشت در میان باشد. هر چه که قدرت کمتر باشد نتیجه کار بهتر است. اصولاً، طبیعت و خصلت بشر آنچنان سرشته شده است که - همیشه در مورد هر قسم عمل زشت - بشدت از قدرت زیاد ناراحت بوده است. شاید به جرات بتوان گفت، نژاد بشری از برکت تقلیل قدرت توانسته است بموجودیت خود ادامه دهد. ولی امروز تقلیل قدرت رو به کاهش می رود و نتیجه آن چنین است که بشریت در معرض خطر فنا و نیستی قرار گرفته است.

س-سستی و عدم تاثیر قدرت انسانی، چگونه موجب بقای بشریت شده است؟

ج-سستی و کم اثری انسان باعث شده است که قدرت منازعه و مقاتله افراد تقلیل یابد و در نتیجه جامعه بشری بتواند به بوجود خود ادامه بدهد. قاتل زیرکی که فن آدم کشی را خوب می داند و دارای قدرت هم باشد قادر است عده زیادی از مردم را بقتل برساند. ولی یکنفر قاتل گیج، زود دم به تله داده و دستگیر می شود و در نتیجه قادر نخواهد بود به کشتار مردم ادامه بدهد. بدبختی این جاست که آدم کش ها روز به روز ماهرتر و زبر دست تر می شوند.

س-اکنون، درباره نوع دیگری از اقسام قدرت-یعنی قدرت اقتصادی-صحبت می کنیم. آیا به عقیده شما قدرت اقتصادی به اندازه ای که مارکس برایش اهمیت قائل است مهم می باشد؟

ج-مارکس، در بین انواع و اقسام قدرت ها برای قدرت اقتصادی اهمیت بیشتری قائل است. مارکس، بررسی خود را به اوضاع انگلستان در سال های ۱۸۴۰ محدود ساخته و در نتیجه دچار این اشتباه شده است که موجب و عامل کسب قدرت «مالکیت» می باشد نه «رهبری موثر». و مارکس با اتکاء بر تعابیر نامبرده برای جمیع آلام و بدبختی ها بی که جهانیان با آنها دست به یقه هستند دارویی پیشنهاد نموده، و همانطوری که ملاحظه شده این دارو نتیجه موثری نداشته است.

س-پس به عقیده شما قدرت اقتصادی چه اهمیت دارد؟

ج-این قدرت دارای اهمیت زیاد است، ولی قدرت اقتصادی هم شکلی از سایر اشکال قدرت است. به عقیده، قدرت اقتصادی در ردیف قدرت های نظامی و تبلیغاتی قرار دارد. برای توضیح این مطلب نمونه ای را یاد آور می شویم، می دانید که ملکه بوآدیسه (Boadicee) بر ضد رومی ها شورید و بطوری که در جریان هستید علت شورش هم این بود که سه نک (Seneque) مبلغ هنگفتی پول با نرخی کمرشکن به ملکه داده بود، بوآدیسه هم برای پرداخت این پول در مضیقه مادی شدید قرار گرفته بود. این ماجرا بدانجا اتفاق افتاد که «سه نک» در آن اثنا قدرت اقتصادی را در دست اختیار خود داشت. ولی پس از شکست بوآدیسه، امپراطور سه نک را به اعدام محکوم کرد. در این جا ملاحظه می شود که دیگر قدرت اقتصادی نقش مهمی ایفا نمی کند بلکه عامل نظامی عامل موثر می باشد.

س-آیا تصور می کنید که قدرت اقتصادی به ترمذی نیازمند باشد؟

ج-هر نوع قدرت را باید مهار کرد. مثلاً نباید قدرت هایی را که موجب می شوند اهالی برخی ممالک از گرسنگی بمیرند آزاد گذاشت. به چنین قدرت هایی باید لجام زد، و به همین دلیل گمان می کنم درست نباشد برخی از کشور های خاورمیانه سرنوشت «تغذیه نفتی» را مطلقاً بدست خود گیرند.

س-شما برای قدرت تبلیغاتی چه اهمیتی قائلید؟

ج-بی نهایت. و این حقیقتی است که صحت آن از مدت ها پیش ثابت شده است. همانطوری که گفته میشود: «درخت کلیسا از خون شهدای مذهبی تغذیه می کند.» آیا این گفته بدان معنا نیست که خون شهدا دارای قدرت تبلیغاتی موثری است؟ و همچنین می گوید: حقیقت پر دامنه و جهان شمول برتری دارد. آیا از این گفته چنین بر نمی آید که عقیده رایج و مورد قبول امروزی برتری خواهد داشت. تبلیغات دارای اهمیت

فوق العاده ای می باشد ، و ممکن است جمیع اشکال را بخود بگیرد. مسیحیت ، درحقیقت بدون کمک اقتصادی و قدرت نظامی بوجود آمده است.

س-آیا تبلیغات همیشه بد است؟

ج-هرگز، تبلیغات موقعی بد می شود که عقیده خوب و بد را باهم مخلوط کند. ولی نمی توان گفت تبلیغات فی نفسه بد است؛ زیرا در غیر این صورت باید بگوئیم هر گونه تعلیم و تربیتی بد است، از آنجا که تعلیم و تربیت خود نوعی تبلیغات است.

س-بدین ترتیب به عقیده شما باید قدرت تبلیغات را مهار کرد؟ و نیز معتقدید که اگر اطلاعات توده ها محصول تلقین و تبلیغ باشد آنوقت مردم نخواهند توانست به وضوح و مستقلاً بی اندیشند؟

ج-آری، به تبلیغات باید افسار محکمی زد. بطوریکه من استنباط می کنم ایده ای که یک نفر «روس معمولی» از دنیای غرب دارد کاملاً مغایر با حقیقت است ، علت این قضیه آن است که در کشورهای کمونیستی تعلیم و تربیت تحت نفوذ قدرت تبلیغات است. در کشورهای غیر کمونیستی دخالت تبلیغات در تعلیم و تربیت به آن شدت نیست، ولی در اینجا هم دستگاه تبلیغات دولتی ، با تمام قوا در امر تعلیم و تربیت مداخله میکند ، هدف این قبیل دخالت های این نیست که اشخاص از روی حقیقت فکر کنند بلکه هدف اصلی عبارت از آن است ، که مردم همانطوری که دولت دلش می خواهد فکر کنند.

س-آیا به عقیده شما در کشورهای غیر کمونیستی هم باید به قدرت تبلیغات افسار زد؟

ج-البته که بایستی افسار زد. هر چند اوضاع موجود چندان وخیم نیست، مع الوصف ترمز زدن به نیروی تبلیغات ضروری می باشد. علت این موضوع آن است که امروز دیگر نسبت به امور تعلیماتی مدارس و دانشگاهها محلی برای اظهار آزادانه عقاید و برخورد آنها با یکدیگر وجود ندارد. اینگونه محدودیت ها و موانع باعث شده اند که از فلان عقیده خاص به قیمت در هم کوبیدن و محکوم کردن عقاید دیگر پشتیبانی کرد.

س-بدین ترتیب مسئله اعمال قدرت و افراط در آن در زندگی انسان نقش مهمی دارد ،همینطور است ؟

ج-اهمیت اعمال قدرت و افراط در آن به قدری است که به تصور در نمی آید. به عقیده من، این مسئله می تواند بمنزله سنگ محکی برای تشخیص خوبی و یا بدی یک حکومت بکار رود. در یک حکومت خوب و مطلوب اعمال قدرت تحت مهار و کنترل بوده و محدودیت خاصی دارد. ولی در یک حکومت نامطلوب و بد قدرت بصورت لجام گسیخته ای اعمال میگردد.

س-بدون شک شکل ظاهری این مسئله در غرب بهتر از رژیم های دیکتاتوری است. در حقیقت برای قدرت حدودی وضع شده است. ولی به عقیده من بهتر بود مهار و ترمز دیگری غیر از ترمز انتخابات عمومی -که هر چند سال یک بار انجام میگیر- وجود می داشت. در دنیای کنونی ،دیگر تنها انتخابات کافی بنظر نمی رسد؛ زیرا امروزه بین کلیه مسائل پیوند وهم بستگی بیشتری وجود دارد. من معتقدم برخی اوقات فراندوم هم مفید واقع می شود. بالاخره فراندوم هم عاری از سرعت بوده و به کندی انجام می گیر، اینطور نیست؟

ج-مسئله همین طور است. فراندوم کند و بطی است. با این همه، باز هم بهتر از آن سیستم حکومت می باشد که بدون مراجعه به هیچ یک از افراد کشور اهالی مملکت را به ورطه مصیبت و فلاکت دست جمعی بکشاند.

خوشبختی چیست؟

کرد راسل - شما مرد خوشبختی بنظر می آید آیا همیشه خوشبخت بوده اید؟

برتراند راسل - در زندگی من، هم دورانهای خوشبختی وجود داشته و هم ادوار بدبختی. من خود را مرد سعادت‌مندی می دانم؛ زیرا روزگرم قرین خوشبختی است.

س - ممکن است درباره بدترین ادوار زندگی خودتان برای ما صحبت کنید؟

ج - آری، بدترین دوران زندگی من دوران جوانی و بلوغ بود. من معتقدم که اصولاً خیلی از جوانان روزگار تیره ای دارند. در آن زمان بی دوست و تنها بودم و هیچ کس را نداشتم که با او در دل کنم. اغلب فکر خودکشی به سرم میزد. گاهی اوقات، این فکر به حدی شدت می یافت که تصور می کردم قادر نباشم درمقابل ایده خودکشی مقاومت کنم، اما در حقیقت چنین تصویری صحت نداشت. مسلماً خود را خیلی تیره بخت تصور می کردم، ولی حقیقت آن بود که بدبختی من جنبه اساسی و کلی نداشت و این حقیقت، از برکت خوابی که دیدم برایم روشن گردید. یک وقت خواب دیدم بشدت مریضم و می خواهم بمیرم. عجیب است که پروفیسور ژووت^{۲۴} (Jowett) مترجم آثار افلاطون - که دانشمند بزرگی بود و با ما دوستی خانوادگی داشت - کنار تخت من نشسته بود. من با هیجان و احساسات زیادی به او می‌گفتم: «لااقل برای من یک تسلی وجود دارد و آنهم این است که بزودی از همه اینها خلاص خواهم شد». و او هم با لحن بلند خود جواب داد: «زنگی را می گویند؟» گفتم: «آری، زندگی». پروفیسور گفت: «وقتی که پا به سن گذاشتی از این مهملات نخواهی بافت» در همین موقع از خواب بیدار شدم. و در حقیقت از آن به بعد دیگر از این قبیل مهملات نیافتم!

س - آیا خوشبختی شما اکتسابی است و یا اینکه برحسب تصادف به آن نائل شده اید؟

ج - آن قسمت از خوشبختی من که مربوط به کارم باشد اکتسابی و اداری است ولی در سایر موارد تسلیم حوادث و پیش آمد ها بوده ام. در هر حال، نقشه ای را که برای نیل به خوشبختی طرح کرده بودم به خوبی تعقیب کرده ام.

س - آیا شما تصور می کنید که اگر انسان خوشبختی خود را موکول به حوادث و پیش آمدها و تصادفات کند نتیجه ای بدست می آورد؟

ج - این جا دیگر مسئله شانس مطرح میشود! بعلاوه آنهم در مقیاس وسیعی به موفقیت انسان در کار بستگی دارد. چند سال پیش از دوران پرحادثه جوانی - که قبلاً راجع به آن صحبت کردم - با مرحله دردناکی مواجه شدم. علت این امر آن بود که در برابر حل یک مشکل - که بدون حل آن کوچکترین اقدامی نمی توانستم

^{۲۴} - حکیم و ادیب انگلیس (۱۸۹۳-۱۸۱۷) استاد دانشگاه آکسفورد و شاگرد مکاتب فلسفی کانت و هگل بود، که آثار افلاطون را در اوقات فراغت طی ۱۰ سال به انگلیسی ترجمه کرد.

بکنم - متوقف شده بودم. دو سال طول کشید و من هنوز بدون اینکه کمترین پیشرفتی کرده باشم همچنان به آن مسئله گرفتار بودم. این حادثه مرا خیلی رنج داد.

س-به عقیده شما عوامل اساسی خوشبختی چیست؟

ج- به عقیده من چهار عامل است، ۱-تندرستی، ۲-داشتن وسائل لازمه برای رفع حوائج، ۳-داشتن روابط حسنه با دیگران و ۴-موفقیت در کار.

س-بنابراین، شما برای تندرستی اهمیت زیادی قائلید؟

ج- آری، برخی حالات مزاجی واقعاً مانع خوشبختی انسان می شود. بعضی از این حالات موجب کسالت روح شده و انسان را با وضع رقت باری مواجه می کند. البته، بعضی آلام را می توان با مقاومت و پافشاری تحمل کرد ولی، دردهایی هم هست که انسان را کلافه میکند.

س-آیا به عقیده شما تندرستی موجب خوشبختی است و یا برعکس خوشبختی باعث تندرستی است؟

ج-شکی نیست که سلامتی انسان را خوشبخت می کند، ولی عکس قضیه هم صحیح هست. کسی که خوشبخت است احتمال ابتلای به بیماریش کم است.

س-دو شب را در نظر می گیریم، فرض کنیم یک شب را در آرامش خاطر خوابیده و شب دیگر را در ناراحتی به سر برده باشید، بفرمایید بینم فردای کدام یک از این دو شب احساس راحتی بیشتری میکنید؟

ج-بدون شک فردای شبی که راحت خوابیده ام!

س-اکنون در مورد عامل دوم خوشبختی؛ یعنی مسئله درآمد صحبت کنیم.

ج-البته این مسئله دارای اهمیت زیادی است ولی باید سطح زندگی را که به آن عادت کرده ایم بحساب آوریم، وقتی انسان به برخی از انواع فقر و مسکنت عادت داشته باشد، خواه ناخواه، از توقعاتش هم کاسته می شود. برعکس، وقتی که انسان به مال و ثروت عادت کرده باشد-اگر به قدر کفایت درآمد نداشته باشد-بدبخت میشود.

س-دراین صورت ممکن است انسان از لحاظ درآمد دچار وسوسه و ناراحتی خاطر گردد، اینطور نیست؟

ج-بله همین است. ثروتمندترین اشخاص تمام عمر را در این ترس و وحشت به سر می برند که مبادا سرانجام کارشان به گدایی بکشد. این مورد بسیار اتفاق می افتد. (آنانکه غنی ترند، محتاج ترند!)

س-بنا براین به عقیده شما داشتن ثروت الزاماً خوشبختی نمی آورد، این طور نیست؟

ج-بله همینطور است. پول فقط کمترین مایحتاج انسان است، آدم باید در باره حوائج دیگری بیندیشد که فقدان آنها ملالت بار است.

س-شما، سومین عامل خوشبختی را روابط با دیگران می دانید، آیا واقعاً شایسته است که این عامل در درجه سوم قرار گیرد؟

ج- مسلماً نه، اگر بخواهیم با اتکا بر تجربیات شخصی خود قضاوت کنیم باید بگوییم که روابط با دیگران اولین عامل و یا لافل دومین عامل خوشبختی است؛ یعنی پس از سلامتی.

س- مفهوم واقعی «روابط با اشخاص دیگری» چیست؟

ج- این مسئله، خیلی روشن است. روابط با اشخاص؛ یعنی، دوستی، عشق، علاقه نسبت به فرزندان و بالاخره محبت نسبت به دیگران. وقتی که این روابط حسنه نباشد زندگی برای انسان تلخ می شود.

س- اکنون مسئله کار را مطرح میکنیم. آیا شما برای کاری که مثمر نتیجه باشد اهمیت زیادی قائل هستید؟

ج- البته، در مورد انسان فعال و کار دوست این مسئله خیلی اهمیت پیدا میکند. مسلماً اشخاص تنبل و بیکاره ای هم هستند که این مسئله اصولاً، برایشان هیچگونه اهمیتی ندارد. اما، چنانچه انسان دارای انرژی و قدرت باشد بالاخره باید آنرا در یک راهی مصرف کند و به عقیده من، بهترین محل صرف این انرژی کار است و بس. بدبختی است اگر شما از کار خود نتیجه مطلوب را بدست نیاورید دچار بدبختی خواهید شد. برعکس، چنانچه انسان در کار خود موفقیت حاصل کند روزگارش بخوشی گذشته و روز به روز خوشبخت تر خواهد شد.

س- آیا نوع کار در خوشبختی تاثیر دارد؟

ج- نه، تصور نمیکنم- مگر در مواردی که اشتغالات انسان موقتی و گذرا هستند. مثلاً اگر من عضو پولیت بورو [دفتر سیاسی] باشم آنگاه کار و زندگیم بی دغدغه و دردسر نخواهد بود. بالاخره ... چه بگوییم...

س- ضمناً این طرز زندگی خیلی با روح است. وهستند اشخاصی که از این زندگی پرحادثه و پرماجرا لذت می برند.

ج- بسیار خوب، اگر عده ای این طرز زندگی را دوست دارند که چه بهتر.

س- آیا کوچک یا بزرگ بودن کاری که انسان بر عهده می گیرد دارای اهمیت است؟

ج- اینجا دیگر مسئله طینت و سلیقه اشخاص مطرح می شود. کسانی هستند که خوشبختی خود را در اشتغال به کارهای بزرگ میدانند و عده ای هم بکارهای ساده قناعت می کنند. ولی، انسان باید کار متناسب با لیاقت و ظرفیت خود را انتخاب کند؛ بنحوی که بتواند از آن نتیجه ای بدست آورد.

س- پس بنابر عقیده شما، خوشبختی در تنبلی است و انسان می تواند رضایت خاطر خود را به وسیله کارها و اشتغالات محدود فراهم نماید.

ج- میدانم، ولی تا آنجا که در این زمینه تجربه دارم، انسان نمی تواند از این راه خوشبخت شود. وقتی که کار بزرگی - با وجود مشکلات - با موفقیت به انجام برسد، حظ و لذت زیادی نصیب انسان میشود. و تصور نمی کنم هرگز یک نفر تنبل بتواند چنین لذتی را احساس کند.

س- اگر به شما می گفتند خوشبختی در بی شعوری است چه عکس العملی نشان میدادید؟

ج- مخالفت میکردم. حتی من حاضرم برای بدست آوردن شعور از لذات خود چشم بپوشم. نه، میدانید مطلب چیست؟ هرچه فکر میکنیم شعور را ترجیح می دهیم.

س- آیا شما تصور می کنید که فلسفه می تواند در خوشبختی انسان نقشی داشته باشد؟

ج- آری مشروط بر اینکه فلسفه مورد علاقه انسان واقع شود و برای درک آنهاستعداد و آمادگی وجود داشته باشد. در غیر این صورت، تصور نمیکنم فلسفه بتواند در خوشبختی انسان موثر گردد. به همین ترتیب چنان چه شما بنای خوبی باشید شغل بنائی می تواند موجب خوشبختی شما شود. بطور کلی، هر نوع فعالیت و کاری که انسان از عهده انجام آن برآید موجب خوشبختی است.

س- به عقیده شما چه عواملی خوشبختی انسان را زایل میکند؟

ج- علاوه بر عواملی که با اصول چهارگانه خوشبختی فوق الذکر مغایرند، عوامل زیاد دیگری را می توان نام بر که خوشبختی انسان را زایل می کنند. کسانی که بخواهند خوشبخت باشند، باید از یک چیز بپرهیزند و آنهاست **خود خوری** است. من هرچه بیشتر پا به سن می گذارم، اصل فوق را بیشتر رعایت میکنم، و این خود مزید بر خوشبختی من است. برای اینکه بی سبب خود را ناراحت نکنم راه حل خوبی بدست آورده ام؛ یعنی با خود می گویم: «بالاخره، بالاتر از سیاهی چیست؟» و سپس بدین فکر می افتم که: «بالاخره صد سال دیگر اوضاع روبراه خواهد شد! در این موقع معتقد می شوم که ناراحتی من چندان مهم هم نبوده است.» وقتی که شما بتوانید اینطور فکر کنید، کمتر موجب ناراحتی خودتان خواهید شد. یکی از علل ناراحتی ما، اغلب عبارت از این است که غالباً درباره اوضاع بدتری که ممکن است پیش آید کمتر فکر می کنیم.

س- آیا می توانید از روی اراده ناراحتی را از خود برانید؟

ج- کاملاً نه، ولی، به هر حال در این راه توفیق حاصل میکنم.

س- نظر شما درباره حسادت چیست؟

ج- حسد را می فرمایید؟- وحشتناک است- حسد خیلی از مردم را به بدبختی و فلاکت انداخته است. در اینجا به یاد هیدن^{۲۵} (Haydon) می افتم که هنرمند قابل نبود ولی خیلی دلش می خواست هنرمند بزرگی باشد. در دفتر یادداشت او این جمله را میخوانیم که: «از صبح تا ظهر امروز خود را با رافائل مقایسه میکردم، مقایسه ای دردناک بود و جگرم از غصه کباب شد.» بطور کلی همه کسانی که-به هر وسیله که باشد-به چیزی رسیده اند از یک ناراحتی رنج می برند. این عده قصه می خورند که چرا وضع عده ای بهتر از آنهاست. اینها فکر میکنند که اتومبیل فلانی لوکس تر و باغش زیباتر است، و یا اینکه فلان شخص در فلان جای خوش آب و هوا زندگی بهتری را می گذراند و بالاخره فلان شخص درآمد زیادی دارد و از این موارد. این خام فکran بجای اینکه از وسایل موجود لذت کامل ببرند، در فکراینکه وضع دیگری بهتر از آنان است شادی و آسایش خاطر خود را نیز ازدست می دهند؛ و حال آنکه اینان نیایستی بدون جهت برای خود در دسر فراهم نمایند.

^{۲۵} - نقاش متخصص در ترسیم آثار تاریخی انگلستان (۱۸۴۶-۱۷۸۶).

س- آیا حسد دارای جنبه مثبت هم می باشد یا نه؟ فرض کنیم از اینکه ارزش کار همسایه و یا همکار شما بیش از کار خودتان باشد رشک ببرید، آیا این حسادت خود موجب نمی شود که فعالیت بیشتری بخرج دهید؟

ج- صحیح است، ولی در اینجا یک اشکال هم پیش می آید و آن این است که، ممکن است این حسادت موجب گردد شما از فعالیت خود بکاهید، به ویژه، امکان دارد شما تحت تاثیر حسادت، در کار دیگران دخالت نمایید. برای اینکه انسان از دیگری جلو بزند دو راه وجود دارد، اول اینکه انسان مستقلاً جلو برود و دومین راه هم اینست که رقیب را عقب سر خود نگه دارد!

س- آیا غم و غصه در زندگی انسان تاثیر زیادی دارد؟

ج- آری غم و اندوه روی انسان تاثیر بزرگی میگذارد. البته باید بگوییم که غم و اندوه تنها از خصایص نوع بشر نمی باشد؛ زیرا میمونها هم تحت تاثیر حزن و غصه قرار میگیرند. من، این موضوع را شخصاً آزمایش کرده ام؛ یعنی، در باغ وحش بعضی از میمونها را دیدم که علائم کسالت و اندوه در چهره هاشان هویدا بود. ولی حیوان دیگری را نمی شناسم که ابراز غم و غصه کند. کسالت و اندوه، از مشخصات و علائم شعور تکامل یافته می باشد. عکس العمل و رفتار بومیان هنگام برخورد با جوامع متمدن این موضوع را بخوبی نشان می دهد. بومیان در اثر برخورد با مردم متمدن بی اختیار بسوی الکل کشیده میشوند. علاقه و اشتیائی که اینان در شرب مسکرات ابراز میدارند، بمراتب بیش از تمایلی است که نسبت به کتب آسمانی و یا گرانبها ترین جواهرات نشان میدهند. آنها فقط در پی نوشیدن الکل هستند؛ زیرا الکل - برای لحظه ای هم که شده - اعصاب آنها را تخدیر میکند.

س- ولی بچه طریق می توان غم و اندوه را از بین برد؟ مثلاً دخترانی را در نظربگیرید که چندین سال از عمر خود را در دبیرستان یا دانشگاه صرف تحصیل می کنند و در این راه موفقیت هایی هم بدست می آورند ولی آخرچه! بالاخره، این دخترهای تحصیل کرده همه شوهر میکنند و تنها کاری که از دستشان بر می آید خانه داری است.

ج- سیستم اجتماعی کنونی دارای نواقص بسیار است. تصور نمی کنم در این مورد، ابتکار شخصی بتواند نقش موثری داشته باشد. ولی همین مثالی که شما آوردید بخوبی نشان می دهد که اوضاع کنونی اجتماعی متناسب با نیازمندی های ما نیست، بدیهی است هریک از افراد بشر باید این امکان را داشته باشد، بر حسب قوه و استعداد خود، برای جامعه مفید واقع شود. ولی زنان جوان با این مشکل مواجهند که برایشان امکان انجام خدماتی که درخور استعداد و لیاقت آنهاست موجود نمی باشد. چه باید کرد سیستم اجتماع کنونی بشری چنین وضعی را ایجاب میکند.

س- اگر بخواهیم خوشبخت باشیم، آیا بهترینیست به علل و عواملی که ما را وادار به عمل میکند وقوف یابیم، تا بدین وسیله از انحراف خودمان هم جلوگیری کنیم؟

ج- البته این کار خیلی مفید است. من اشخاصی را سراغ دارم که انگیزه و عامل اصلی اعمال آنها بغض و کینه است و واقعاً تصور میکنند در طریق نیل به ایده آل خود شرافتمندانه رفتار می نمایند! اینان اگر متوجه میشدند که انگیزه و عامل اصلی حرکات آنها کینه ای است که نسبت به یک شخص و یا یک گروه دارند آنوقت امکان داشت به خوشبختی نزدیک شوند.

س- خیلی از مردم موجب بدبختی خودشان می شوند؛ زیرا، اینان خودشان را فریب می دهند. اینطور نیست؟
ج- درحقیقت چنین چیزی وجود دارد.

س- آیا به عقیده شما انسان می تواند در مراحل دشوار زندگی خوشبخت هم باشد، مثلاً در زندان که خودتان هم بوده اید؟

ج- ولی من در زندان هرگز بدبخت نبودم. باید اذعان داشت زندانی بودن من آنچنان وضعی داشت که سختی زندان را چندان احساس نمی کردم. ولی زندان برای کسی که به کارهای دماغی عادت دارد محل نامناسبی است. در چنین موارد، کسانی که به کارهای جسمی اشتغال دارند کمتر رنج می برند؛ زیرا، نداشتن امکان به منظور فعالیت های دماغی برای این اشخاص تحمل ناپذیر نیست.

س- وقتی که شما را زندانی کردند چنین احساس می کردید که برای هدف و ایده آل مقدسی زندانی شده اید. ولی اگر واقعاً شما مرتکب جرمی شده بودید که استحقاق زندان را داشتید آنوقت هم می توانستید بگویید که در زندان خوشبخت بوده اید؟

ج- شکی نیست. اگر مرا بجرم دزدیدن چند عدد قاشق به زندان انداخته بودند آنوقت خود را خیلی بدبخت احساس میکردم. زیرا، بالاخره فکر میکردم مستوجب این بی حرمتی هستم. ولی، من شخصاً در زندان احساس بی حرمتی نکردم.

س- آیا علت آن این بود که شما برای عقیده ای زندانی شده بودید؟

ج- آری

س- آیا شما معتقدید هدفی که انسان برای آن یا بوسیله آن زندگی میکند میتواند در خوشبختی انسان موثر باشد؟

ج- بلی، بشرط آنکه انسان کم و بیش موفقیت بدست آورد. وقتی انسان هدفی را از دست بدهد خوشبختی نصیبش نخواهد شد. در صورتیکه موفقیت هر وقت به انسان رو کند دارای تاثیر زیادی است. این مسئله مرا ب فکر دیگری می اندازد. برای نیل به خوشبختی بویژه در سالهای پیری توجه و علاقه به امور غیر شخصی بی نهایت دارای اهمیت است. هر چه انسان به امور اجتماعی و غیر شخصی بیشتر توجه کند، از زندگی محدود داخلی پا فراتر گذاشته و در نتیجه، نسبت به آینده، دلواپسی و ناراحتی کمتری احساس می کند. آنوقت انسان کمتر درباره این زندگی زودگذر می اندیشد!! آری، برای کسی که بخواهد در ایام پیری با آرامش و صفا زندگی کند توجه بدین مطلب دارای اهمیت عظیمی است.

س- عقیده شما درباره همه این بروشورها و صورت دواهایی که بمنظور طول عمر برای مردم می فرستند چیست؟

ج- بلندی عمر یک مسئله پزشکی است. من نمی دانم در این مورد چه چیز میتوانم بگویم. غالباً کاغذ پاره هایی در این زمینه از همه مولفین دریافت می دارم. اگر بنا بود به حرف آنها گوش بدهم، باید داروهای آنها را استعمال میکردم. آنوقت، مویهایم دوباره سیاه رنگ می شد.

ولی در اینجا یک مسئله جدیدی مطرح می شود و آن اینکه آیا سیاه شدن مو باعث ارضای خاطر من میشد یا نه؟ تصور نمی کنم؛ زیرا هرچه موهای من سفید تر باشد مردم اعتماد بیشتری به گفته هایم ابراز می دارند.

ناسیونالیسم

لرد راسل - درباره ناسیونالیسم^{۲۶} چه عقیده ای دارید؟ خوب است یا بد؟

پرتراوند راسل - باید بین مظاهر تمدن و سیاسی ناسیونالیسم وجه تمایزی قائل شد. دنیای متمدن جدید، از نظر تمدن وضع یکنواخت و کسل کننده ای بخود گرفته است. مثلاً وقتی شما در یک مهمان خانه لوکس سکونت داشته باشید به هیچ وجه نمی توانید بفهمید در کدام قاره هستید. همه جا یکسان و خستگی آور است. و همین موضوع باعث شده است که امروز مسافرت و جهانگردی، برای پولداران چندان لطفی نداشته باشد. اگر کسی بخواهد کشورهای خارجی را بشناسد و از اوضاع آنها اطلاع بدست آورد، بایستی مانند فقرا مسافرت کند. از این نظرگاه، ناسیونالیسم دارای مزایای زیادی است؛ زیرا در هنر و ادبیات و زبان ... همچنان، تنوع و خصوصیت خود را حفظ کرده است. ولی، اگر بخواهیم ناسیونالیسم را از نظر سیاسی مورد مطالعه قرار دهیم ناگزیریم بگوئیم که ناسیونالیسم بلائی است خانمانسوز. برای تایید ناسیونالیسم حتی یک دلیل هم نمی توان اقامه کرد.

س - به عقیده شما، یک سازمان حکومتی چه اهداف و مشخصاتی باید داشته باشد؟

ج - یکی از این مشخصات اساسی عبارت از همان اقدامی است که دولت نام «دفاع» روی آن می گذارد، حال آنکه دول دیگر، همان اقدامات را «تهاجم» می نامد در حقیقت امر، پدیده متشابهی وجود دارد؛ منتها، هر یک از طرفین نام مشخصی روی آن می گذارند. اصولاً حکومت عبارت از تشکیلاتی است که، بویژه برای کشتن بیگانگان بوجود آمده باشد. البته، شکی نیست که حکومت علاوه برهدف مزبور وظایف دیگری هم دارد. مثلاً تعلیم و تربیت نسل جوان از وظایف حکومت است. ولی، در برنامه های آموزشی و پرورشی جمیع روشها و وسایل را برای نیل به این هدف بکار می برند که به جوانان تلقین کند کشتن بیگانگان افتخار بزرگی دارد. بعنوان مثال می توان اشعار زیر را از سرود ملی بریتانیا ذکر کرد:

حیله های پست آنها را درهم ریز - دسیسه های آنان را نقش بر آب کن و آنها را بخاک هلاک افکن

ماه، همگی این اشعار را با احساسات و هیجانی شدید، در برابر هر مهاجم خوانده ایم.

س - آیا این سرود به سرود «بریتانیا حکومت کند»^{۲۷} شباهت دارد.

ج - بله چنین چیزی است، ولی بریتانیا دیگر بر امواج دریاها حکومت ندارد. واقعاً کسل کننده است؛ زیرا فرض کنیم بخواهیم سرودی بترتیب زیر بخوانیم :

^{۲۶} - ملی گرایی یا ناسیونالیسم، بصورت کلی به جریان اجتماعی - سیاسی، راست گرایی گفته می شود که می کوشد با نفوذ در ارکان سیاسی کشور در راه اعتلا و ارتقای اساسی باورها، آرمانها، تاریخ، هویت، حقوق و منافع ملت گام بردارد. این جریان با محور قرار دادن منافع ملت به عنوان نقطه گردش تمامی سیاست های خارجی و داخلی، باعث جهش های تکاملی و سرعت بخشیدن به حرکت روبرشد ملل در رسیدن به تمدن جهانی می شود.

Rule, the United States, the United States rule the waves

ملاحظه می فرمایید که شهر فوق از لحاظ هجای شعری نقص دارد. والبته بدین جهت هم از سرود فوق صرفنظر کردیم.

س-وقتی که شما می گوید ناسیونالیسم تبهکاری می کند، آیا منظورتان همان عواملی بود که در بالا بدان اشاره کردید؟

ج-منظورم این است که ناسیونالیسم این ایده را تبلیغ و تلقین می کند که کشور ما در زمان کنونی غرق در افتخارات است، در زمان گذشته هم مفخر همه ممالک بوده است، در صورتی که سایر ممالک از چنین موهبتی برخوردار نبودند. همانطوری که پودسناپ (Podsnap) از زبان دیکنس می گوید: «متاسفم از اینکه بایستی بگویم ملل خارجی رفتار مخصوص به خودشان را دارند.» من معتقدم سایر ملت ها این عقیده را کاملاً ناصحیح می دانند. در این مورد، نمونه های عجیبی را می توان نام برد. در یکی از کتابهایی که به توضیح در مورد ناسیونالیسم اختصاص داده شده بود نوشته بودم که: «البته ملتی وجود دارد که جامع جمیع فضایل عالیه ای است که هر ملت ممکن است مدعی واجد بودن آن باشد، و این ملت همان ملتی است که خواننده این کتاب بدان تعلق دارد.» بسیار خوب میدانید چه شد؟ روزی نامه ای بدستم رسید، نویسنده نامه یک زن لهستانی بود در آن چنین نوشته بود: «از اینکه شما پیروزی و برتری لهستان را به رسمیت شناختید خوشوقتم!»

س-متوجه شدم، آیا نمونه های دیگری هم دارید؟

ج-آری، در یکی از جلسات سازمان ملل با یک زن جوان اکوادوری^{۲۸} ملاقات کردم. این زن علاقه زیادی به دوچرخه سواری داشت روزی در یک جاده سرازیر کنترل دوچرخه را از دست داده و بشدت آسیب دیده بود. «ژیلبر ماری» یکی از دوستان من از او پرسید: «وقتی دوچرخه شما در سرازیری پرت شد نترسیدید؟» و زن به او جواب داد: «هرگز! من بخودم گفتم بخاطر داشته باش که اکوادوری هستی!»

س-این موضوع تقریباً درباره هر ملتی صادق است؟

ج-بله، و من با نقل این داستان همه را خنداندم. ولی، ضمن نقل داستان این مطلب را افزودم که: «شما خوب میدانید که اگر من نام برخی ممالک را برده بودم هیچکس نمی خندید.»

س-بسیار خوب ... چرا اشخاص احتیاج دارند به ملت ها و دول مختلف تقسیم شوند؟

ج-این مسئله به احساسات و عواطف ما بستگی دارد، ما خواه و ناخواه اسیر حب و بغض هستیم و از روی میل، هر دوی آنها را در زندگی اعمال میکنیم. ما هم میهنان خود را دوست داریم، و از خارجیان متنفریم. باید اذعان کرد که فقط، در آن لحظه وطن خود را دوست می داریم که درباره بیگانگان فکر می کنیم. همینکه خارجیان را از یاد بردیم از علاقه ای که نسبت به هم وطنان خود داریم نیز کاسته خواهد شد.

^{۲۸} - از کشور های آمریکای جنوبی که ۴۷۲۶۰۰ کیلو متر مربع وسعت دارد. زبان مردم آنجا اسپانیولی و حکومت جمهوری می باشد پایتخت آن (کیتو) است. محصولات : کاکائو- برنج- نیشکر- پنبه و توتون.

س- اما بالاخره چه باید کرد؟ شما میگویید که ناسیونالیسم تا حدی قابل قبول و صحیح است. ولی، ما با خطر تجاوز از این «حد» مواجهیم. چگونه می توان این حد را تشخیص داد؟

ج- من نمی دانم که آیا چنین کاری ممکن است یا نه. در این زمینه، هیچ چیز را نمی توان، بطور یقین ابراز داشت. ولی، آنچه را که می توان گفت و آنچه را که همه مردم جهان باید بگویند- اگر مسئله بقای نسل بشر مطرح باشد- عبارت از این است که ارتش ها، ناوگان دریایی و نیروهای هوایی نباید بعد از این ملی باشند، بلکه بایستی تحت کنترل بین المللی درآیند. در آنوقت اگر به ملتی چپکی هم نگاه شود، خطری در بین نخواهد بود؛ زیرا، هیچ دولتی قادر نخواهد بود دولت دیگر را از بین ببرد.

س- درباره مطالب دیگر صحبت کنیم. ممکن است شما علاقه مند باشید برای میهن خود افتخاراتی کسب کنید، مثلاً به قله اورست صعود نمایید، و یا یک سفینه فضایی بسازید. این علاقه و احساسات به مراتب بیش از علاقه ای است که نسبت بانجام کارهای مهم و عمومی ابراز میگردد، و بمراتب بیشتر از آن علاقه ای هم که فقط شامل افتخارات ملی می شود در شما حرارت و هیجان ایجاد میکند.

ج- بدیهی است که مردم ترجیح میدهند میدان عمل این نیروی محرکه در کادر محدودی باشد. ولی، برای حفظ و استفاده از این نیروی محرکه هزاران طریقه وجود دارد. موفقیت هایی از قبیل صعود به قله اورست تنها متعلق به کشور خاصی نمی باشد، بلکه این پیروزی ها، تقریباً متعلق به موسسات یا اشخاص ثروتمند است که مشترکاً بانجام این قبیل کارها اقدام کرده اند. چه میدانم! شاید هم همانطوری که موفقیت های شما باعث نتیجه کشورتان می گردد، برای این موسسات نیز افتخاراتی پیدا شود.

س- بالاخره اگر تحریک حس رقبت اشخاص سودمند باشد باید ادعان نمود که ایده آل و هدف نهایی ایجاد رقابت بین کشورهاست.

ج- موافقم. مسئله رقابت و همچشمی برای من چندان ناراحت کننده نیست بشرطی که کشت و کشتاری در بین نباشد، مثلاً رقابت در امور شهرداری بسیار عالی است! فرض کنیم در شهری عمارت شهرداری زیبایی ساخته شود، در شهر دیگر مردم با خود میگویند: «ما هم باید یک عمارت شهر داری قشنگی داشته باشیم.» این رقابت بی نهایت خوب است. من تصور میکنم بین دو شهر منچستر و لیورپول روابط حسنه ای وجود نداشته باشد، ولی آنها ارتش هایی در اختیار خود ندارند که علیه یکدیگر وارد جنگ شوند.

س- اجتماعی را در نظر می گیریم که اوضاعش همچنان روبراه باشد، می خواهیم بدانیم اگر افراد این اجتماع در لحظات بحرانی و مواقعی که اوضاع تشدید می گردد، شعاری چون: «بالاخره وطن من است چه خوب و چه بد» نداشته باشند به چه طریق می توان چنین جامعه ای را اداره کرد؟

ج- در این جا، ما درباره آنچه که می بایست باشد صحبت می کنیم، همانطوری که قبلاً هم گفتم در اینجا فقط باید یک ارتش بین المللی وجود داشته باشد و نیروهای ملی بایستی منحل گردند. اگر چنین شرایطی بوجود آید آن وقت اوضاع خطرناکی که درباره اش صحبت می کنید وجود خارجی نخواهد داشت. در چنان موقعیتی اصولاً هیچ کشوری به کشور دیگر حمله نمی کند و در نتیجه نیازی هم به دفاع احساس نخواهد شد.

س- ولی هم اکنون این شرایط وجود دارد!

ج-آری، این شرایط وجود دارد. و به همین جهت است که اشخاص باید این مطلب را بفهمند که مقاومت در برابر مهاجم مجاز و صحیح است؛ ولی هر گونه تهاجمی غیر صحیح می باشد. به عقیده من مقاومت در موارد حمله و هجوم امری طبیعی و ضروری است.

س-خاورمیانه پس از جنگ را در نظر بگیرید. ناسیونالیسم عرب موجب پیدایش چندین حکومت عربی گردیده است. ناسیونالیسم عرب در عربها یک ایمان و اعتقاد واقعی -نسبت به خودشان- بوجود آورده است و بالاخره موجب شده که بفکر تامین سعادت خود بیفتد، آیا به عقیده شما این پدیده ها خوب است یا بد است؟

ج-هنوز نمی توان در این باره قضاوت کرد. این ناسیونالیسم و پیشرفت آن تا حدی که در روح اعراب احساس شایستگی بر می انگیزد و آنها را متوجه این مطلب میکند که لیاقت انجام کارهای بزرگ را دارند، خوب و عالی است؛ ولی در مقیاسی که پیشرفت مذکور موجب بروز کینه می گردد -کینه نسبت به غیر عربها، مثلاً اسرائیلی ها- آن وقت زشت است.

س-من از خودم می پرسم که وقتی احساسات ناسیونالیستی نسبت به یک هدف صحیح در یک ملتی بیدار شد، چگونه می توان مانع از این شد که این احساسات در مسیر نادرست بیفتد؟

ج-جلوگیری از این خطر فقط با متحد و یکی ساختن دولتها امکان پذیر است. انگلستان و اسکاتلند را در نظر بگیرید، آنها چندین قرن باهم می جنگیدند! و هریک از متخاصمین نسبت به حریف کینه و عداوت شدیدی ابراز میکرد. سر انجام یک حادثه سلسله ای موجب اتحاد این دو کشور گردید و کینه و عداوت هم از میانش رخت بربست.

س-مظور شما اتحاد آنها در زیر یک پرچم دولتی است؟

ج-آری.

س-اشتباهاً

ج-آری.

س-آیا به نظر شما بین عقیده نادرست نژاد پرستی و ناسیونالیسم ارتباطی وجود دارد؟

س-لااقل، وقتی که دو کشور همسایه از دو نژاد مختلف باشند بین ناسیونالیسم و نژادپرستی رابطه ای وجود دارد. عقیده باطل نژادپرستی ممکن است در ناسیونالیسم رسوخ کرده و آنرا تشدید کند. نژادپرستی و ناسیونالیسم دو چیز مختلفند؛ ولی میل ترکیبی و جوشش آنها با یکدیگر زیاد است.

ج-تصور میکنم اینطور باشد ولی مطمئن نیستم. من... من نمیدانم «ردیارد کی پلینگ» [Rudyard Kipling] تا آنجا که کوشید توانست در انگلیسی ها احساسات امپریالیستی را تحریک کند. اوست که درباره «نژادهای پستی که فاقد قانون و حق می باشند» صحبت کرده است. در تمام نوشته های وی یک ایده به چشم می خورد: «هر کس سفید پوست نیست - و تقریباً می توان گفت هر کس انگلیسی نیست- موجود پستی است. ملاحظه می فرمایید که مسئله تازگی ندارد.

س- میدانم که آمریکا و اروپا به مقدار زیادی تحت تاثیر عقیده باطل نژادپرستی قرار گرفته اند. آیا تصور میکنید آسیا و آفریقا کمتر از اروپا و آمریکا از این لحاظ آسیب دیده باشد؟

ج- کمتر؟ نه خیر! نظر به اینکه این پدیده جنبه تازگی دارد، در عصر کنونی بیشتر مورد تقبیح قرار میگیرد. بعقیده من ناسیونالیسم آسیایی و آفریقایی ددمنشانه تر از ناسیونالیسم اروپایی است. این مسئله خطر بسیار عظیمی را تشکیل میدهد. ناسیونالیسم پس از مسئله وخامت و خطر بروز جنگ بین شرق و غرب، بزرگترین خطری است که بشریت با آن مواجه می باشد.

س- وقتی که نسبت به یک ملت بد رفتاری می شود عده ای خواهند گفت که واقعاً این ستمدیدگان مردمان مظلوم و شریفی هستند آیا این مسئله برای شما کمی اغراق آمیز نمی باشد؟

ج- البته . وقتی که یک ملت یا یکی از طبقات اجتماعی و غیره مورد ظلم و آزار قرار می گیرد، بلافاصله اشخاص شریف و کسانی که دارای فضایل انسانی باشند خواهند گفت : این مظلومین مردمان شایسته و ارجمندی هستند... ولی همین که این ستمدیدگان به آزادی رسیدند ملاحظه خواهید کرد که از صمیم قلب و با تمام قوا مرتکب همان مظلومی می شوند که دیگران نسبت به آنها تحمیل کرده بودند.

س- آیا به عقیده شما این پدیده غیر قابل اجتناب است؟

ج- اجباراً. در این مورد هندوستان نمونه خوبی است. من معتقدم که هندوستان - از موقعی که استقلال بدست آورده- با روش بسیار شایسته ای از رفتار معمولی و جاری ملل دیگری که اخیراً به آزادی رسیده اند اجتناب ورزیده است.

س- امروز ناسیونالیست ها خیلی خشن و زمخت به نظر می آیند، آیا شما علل آن را می دانید؟

ج- تعلیم و تربیت در این مورد نقش موثری ایفا می کند. تعلیم و تربیت برای بشریت مصیبت و بلائی بوده است. گاهی اوقات با خود می گویم اگر مردم خواندن و نوشتن را نمیدانستند، اوضاع بهتری داشتند. بسیاری از مردم تنها سودی که از خواندن و نوشتن می برند این است که آماج تبلیغات می گردند، و تبلیغات هم در همه جا بدست دولت هاست. آنچه که مورد علاقه دولت می باشد عبارت از این است که هر وقت میلش کشید بشما دستور بدهد که بکشید و شما هم اطاعت کنید.

س- شما هم اکنون گفتید که به نظرتان، ناسیونالیسم بدترین چیزهاست، آیا تصور میکنید که ناسیونالیسم از کمونیسم هم بدتر است؟

ج- از نظر من وخامت اوضاع بین شرق و غرب بزرگترین خطری است که بشریت را تهدید میکند. ولی، اگر این وخامت هم از بین برود ناسیونالیسم باز برجای خود باقی می ماند؛ و معتقدم که بقای ناسیونالیسم بیش از توسعه مسالمت آمیز کمونیسم، بشریت را در معرض تهدید خطر قرار می دهد.

س- آیا برای این مسئله راه حلی وجود دارد؟ البته در این جا منظورم هجوم ساکنان کره مریخ نیست!

ج- اگر اهالی کره مریخ به زمین آیند ملت ها آرام خواهند گرفت. آنوقت ناسیونالیسم جدیدی به وجود خواهد آمد و ناسیونالیسم یک سیاره در مقابل ناسیونالیسم سیارات دیگر قرار خواهد گرفت. در چنان شرایطی ما در مدارس خود این تعلیمات را تدریس و تلقین می کردیم که ، ساکنان سیاره زمین همواره

مردمان شریف و عالی نسب بوده اند، و از این لحاظ اصولاً با این مردمان مسکین کره مریخ! - که معلوم نیست پدر و مادرشان کیست - قابل مقایسه نمی باشند. آنوقت تمام معایب و صفت های زشت را به مریخی های مادر مرده نسبت می دادیم، ملاحظه می فرمایید که این پدیده به آسانی صورت پذیر خواهد بود. ولی وحشتناک آن جاست که قادر نباشیم از این وضع ناهنجار جان سالم بدر بریم. تصور میکنم لازم است هر ملتی اهداف مثبت زیر را برای خویش مطرح کند و آنها را شعار خود سازد: **تامین سعادت خود و خوشبختی دیگران**. آری بایستی از اهداف منفی و بروز اختلاف پرهیز کرد.

نقش شخصیت

لرد راسل - به عقیده شما نقش شخصیت چیست؟

برتراند راسل - در این مورد قبل از هر چیز، بدین مسئله فکرمیکنم که فرد - بطور مستقل و خارج از تشکیلات اجتماعی - چه عملی می تواند انجام بدهد. بسیاری فعالیت های مفید و مطلوبی که تا کنون بوسیله اشخاص، منفرداً و بدون تشریک مساعی دست جمعی، به انجام رسیده، ولی امروزه نمونه همین فعالیت ها بیش از پیش به سازمانهای مختلف بستگی پیدا کرده است. در زمان گذشته رجال برجسته علمی از قبیل، کپرنیک، گالیله، نیوتن، داروین در مطالعه و تحقیقات علمی خود از مساعدت و کمک هیچ سازمان علمی برخوردار نبودند، اینان هر یک به تنهایی در رشته مربوط به خود کار می کردند و از عهده انجام آن هم بر می آمدند ولی این مسئله دیگر درباره یک منجم امروزی صدق نمی کند... مثلاً من در کالیفرنیا با یکی از منجمین ملاقات کردم، وی دانشمندی است عالی مقام، مطالعات و عملیات برجسته علمی او تماماً به دوربین های نجومی پر قدرتی بستگی دارد که یکی از ثروتمندان به رصد خانه ای اهدا کرده است و او در سر میز غذا برایم توضیح داد، فقط بدان جهت از عهده تجسس و انجام کار علمی خود بر می آید که با یکی از پولداران روابط حسنه دارد.

س - آیا برای رفع این اشکال راه حلی بنظرتان می رسد؟

ج - من برای این مسئله خاص راه حلی سراغ ندارم، مگر اینکه جمع افراد بشر فعالانه به پیشرفت علم علاقمند شوند. میدانم که این آرزوی من مبهم و تحقق ناپذیر است، ولی غیر از این چه کاری می توان کرد؟

س - شما درباره یک دستگاه علمی بسیار گران قیمت صحبت کردید، اگر کسی بدان نیازمند باشد به چه وسیله باید آن را تامین کند و چگونه می توان صلاحیت اشخاص را در استفاده از آن مسلم کرد؟

ج - در این مورد می توان به آراء همکاران مراجعه کرد. خوشبختانه در رشته های علمی ارزیابی کار و شایستگی یک دانشمند کار آسانی است ولی در رشته های هنری این کار به سادگی صورت پذیر نیست. معمولاً نقاش، شاعر یا معمارانی که آثار هنریشان موجب ارضای خاطر معاصرین آنها می شود، نوآوران ارجمندی نمی باشند؛ زیرا نوآوری های نوآوران بزرگ غالباً مورد پسند خاطر مردم عصرشان نیست. ملاحظه می فرمایید که اشکال مسئله در کجاست؟

س - آیا شما می توانید موضوع آزادی را در فرهنگ و علم بشکل عمیقی مورد مطالعه قرار دهید؟ اصولاً بفرمایید بینم مفهوم و معنای آزادی در فرهنگ و علم برای جامعه بشری چیست؟

ج - قبلاً هم گفتم عوامل مهمی که انگیزه افعال و اعمال ما می باشند بر دو قسم اند، عوامل خلاقه و عوامل تملک. منظورم از عوامل خلاقه، حرکت و جنبشی است که در راه ایجاد و تولید چیزی که قبلاً وجود نداشته - و از دیگری هم اخذ نشده باشد - انجام گردد. و منظورم از تملک، جنبشی است که در راه تملک چیزی که قبلاً وجود داشته است بعمل آید، مثلاً بدست آوردن لقمه ای نان. هر دو عمل بطور عادی وجود

دارند. برای حفظ بقا، بایستی دارای روحیه کسب و تملک بود. ولی در زمینه کارهای هنری-و مسئله میدان آزادی آنها-عوامل حقیقی و مهم عبارت است از همان عوامل خلاقه و ابداع. مثلاً اگر شما شعری بسازید مانع از این نیستید که دیگری هم شعر بگوید و همچنین اگر شما یک تابلو نقاشی رسم کردید در راه ایجاد تابلوهای نقاشی برای دیگران مانعی بوجود نیاورده اید. این گونه فعالیت ها به قیمت از بین رفتن فعالیت دیگران تمام نمی شود. به همین دلیل فعالیت های مزبور بایستی از آزادی مطلق برخوردار باشند.

س- آیا شما عقیده دارید که آزادی فرهنگ و علوم رو به کاهش است؟

ج- آری، این کاهش تقریباً اجتناب ناپذیر است. کاهش مزبور در زمینه هنرها چندان محسوس نیست؛ ولی در قلمرو علم به دلیلی که قبلاً بیان داشتیم، حتمی است. قیمت وسایل و تجهیزات تجسسات علمی سرسام آور است. دیگر آن زمان که گالیله ای پیدا می شد و با دوربینی که خود می ساخت کار میکرد سپری شده است. امروز دیگر ساختن دوربین نجومی از عهده یک نفر منجم به تنهایی بر نمی آید.

س- باینهمه دانشمندان امروزی ازمزیت و موهبت مسلمی برخوردارند و آن اینکه، در شرایط کنونی دانشمندان می توانند با خیال راحت در راه پیشرفت علم و دانش جلو روند و حال آنکه دانشمندان گذشته اغلب در این راه بیم از دست دادن سر خود را داشتند!

ج- در این مورد اطمینان زیادی ندارم، بطور کلی امروز دیگر سر دانشمندان را از تن جدا نمی کنند، ولی اگر آنها نسبت به سیاست خاصی تعصب و تمایل کورکورانه نشان دهند درب آزمایشگاه ها برویشان بسته می شود.

س- ولی، آیا هیچ وقت برای علوم و فرهنگ آزادی وجود داشته؟

ج- نه، گمان نمی کنم. هیچ وقت آزادی علوم و فرهنگ وجود نداشته است. کسانی که در رشته ای از علوم به پیشرفت هایی نایل گردند با مخالفت عمومی مواجه می شوند!

س- در این مورد نمونه هایی دارید؟

ج- آری، برای مثال می توان کپرنیک^{۲۹} و گالیله^{۳۰} را نام برد، که اکتشافات آنها بلای جانشان شد. و اگر نمونه دیگری هم بخواهید داروین^{۳۱} است که بعلت تحقیق خود مورد تنفر و استخفاف مردم قرار گرفت. بطور کلی هر کس در رشته ای به پیشرفت های نائل شد به همین سرنوشت دچار گردید.

^{۲۹} - Kopernikus (۱۴۷۳-۱۵۴۳) - ستاره شناس، ریاضیدان و اقتصاددانی لهستانی بود که نظریه خورشیدمرکزی منظومه شمسی را بسط داد و به صورت علمی درآورد. نظریه انقلابی کوپرنیک یکی از درخشان ترین کشفیات عصر رنسانس است که نه فقط آغازگر ستاره شناسی نوین بود، بلکه دیدگاه بشر را درباره جهان هستی دگرگون کرد.

^{۳۰} - Galileo Galilei - دانشمند و مخترع سرشناس ایتالیایی در سده های ۱۶ و ۱۷ میلادی، بخشی از شهرت وی بخاطر تأیید نظریه کوپرنیک مبنی بر مرکزیت نداشتن زمین در جهان است که منجر به محاکمه وی در دادگاه تفتیش عقاید شد. گالیله با تلسکوپی که خود ساخته بود به رصد آسمانها پرداخت و توانست جزئیات سطح ماه را مشاهده کند. برخی او را مخترع تلسکوپ می دانند.

^{۳۱} - چارلز رابرت داروین (۱۸۰۹ - ۱۸۸۲) دانشمند و زیست شناس انگلیسی و بنیانگذار نظریه تکامل است.

س- آیا خود این موضوع ثمر بخش نیست؟ فرض کنیم نظریه و یا طرحی مترقی باشد و یا نباشد، مخالفت با این موضوع خود سنگ محکی است. مخالفت موجب می شود که ما از چنگال انواع و اقسام نظریه های مبهمی که به زور وارد مغزها می شوند نجات یابیم.

ج- تصور نمی کنم، تئوری های مبهم و تاریک بدین وسیله برکنار شوند. تا آنجا که آگاهی دارم در همه کشورهای جهان دولتها اغلب با علاقه شدیدی از نظریه های مبهم پشتیبانی و دفاع می کنند. تئوری های مستدل و قوی همیشه با مخالفت های حتمی مواجه می گردند. و این مخالفت بصورت خشن و شدیدی هم ابراز می گردد. البته گفته شما هم تا اندازه ای صحیح می نماید. مخالفت، اگر انگیزه خصمانه نداشته باشد خود می تواند نیروی محرکه ای باشد. ولی اگر مخالفت صورت دشمنانه بخود بگیرد دیگر فاقد خاصیت تحریک خواهد بود. در لحظه ای که سر شما را از تن جدا می کنند با قدرت خیلی کمتری می توانید فکر کنید.

س- پس به چه دلیل آن همه کشفیات موجب فصاحت و بد بختی مردم شده اند؟

ج- گمان میکنم که آنان دیگر برای خود احساس امنیت نمی نمایند. هر یک از افرا بشر، مانند همه حیوانات نیازمند آنست که دارای امنیت و پناهگاه بوده و در محیطی زندگی کند که در معرض هیچگونه خطر غیر مترقبه واقع نگردد. فرض کنید شخصی به شما بگوید فلان موضوع - که تا کنون بدرستی وصحت آن ایمان و اعتقاد داشتید - مطلقاً و مسلماً باطل و نادرست است. در این لحظه، درست مثل اینکه ضربه کوبنده و کشنده ای بر مغز شما وارد آمده باشد و در نتیجه بدین انیسه فرو می شوید که : «من کجای کارم؟ من زمین را به زیر پای خود احساس می کنم و شاید که صحیح نباشد!» و آنوقت است که دچار وحشت می شوید!

س- البته این مسئله در قلمرو و کارهای فکری بیشتر از زمینه های علمی مصداق پیدا می کند، مثلاً موشکی که به کره ماه میرود، اختراعی است که برای هیچ کس ایجاد مزاحمت نمی کند.

ج- نه. در عرض آنچه که درحقیقت می بایست موجب ناراحتی مردم شود - و مسلماً هیچکس را هم ناراحت نمی کند، و یا اگر عده ای هم ناراحت شوند تعدادشان خیلی کمتر از آن است که بتصور در آید - عبارت از سلاحی می باشد که قادر است نژاد بشری را نابود کند. و این سلاح از علم ناشی می شود.

س- البته در اینجا تفاوتی هم وجود دارد. مثلاً اختراعاتی راهم می توان نام برد که برای بشر هیچگونه مزاحمت و ناراحتی فراهم نمی کنند، برای مثال تلویزیون را انتخاب می کنم.

ج- تلویزیون اختراع جدیدی است؛ ولی اکتشافاتی که اختراعات جدید برپایه آنها مبتنی هستند، غالب اوقات در زمینه فکری دارای تاثیراتی می باشد و این تاثیرات، بشدت موجب ناراحتی عده زیادی از مردم می شوند.

س- شما به چه مناسبت برای مسئله نقش شخصیت اهمیت زیادی قائل هستید؟ چرا؟

ج- می دانیم که از قدیمی ترین زمانهای تاریخی تا به امروز، هروقت بشریت به پیشرفت هایی نایل گردیده، پیشرفت هایش مرهون و مدیون افراد بوده است، و تقریباً اغلب اوقات همین افراد با مخالفت سرسخت اجتماع مواجه بوده اند.

س- آیا به عقیده شما ترس از افکار عمومی مانع از این شده است که عده زیادی از افراد بتوانند آنچه را که خوب و عقلانی تشخیص داده اند انجام دهند؟

ج- آری، و تاثیر آن خیلی هم عمیق بوده؛ به ویژه در ادوار پرهیجانی که هیستری اجتماعی با جوشش وحدت مردم عجین بوده است. اصولاً مواجه شدن با هیستری دسته جمعی منظره وحشتناکی دارد. اکثر مردم از مواجه شدن با این پدیده سر، باز می زنند و این بدان علت است که در چنین مواردی همیشه پیروزی و برتری با اشتباه می باشد.

س- آیا شما معتقدید که این موضوع، هم برای دانشمندان و هم برای هنرمندان به یک اهمیت مصداق پیدا می کند؟

ج- آری، چنین عقیده ای دارم. دانشمندان از یک مزیت برخوردارند و آن این است که گاهگاه می توانند حقانیت خود را اثبات کنند و حال آنکه هنرمندان، مطلقاً، نمی توانند از عهده چنین کاری بر آیند، آرزوی هنرمندان این است که مورد تایید و قبول دیگران واقع شوند بدین جهت سرنوشت آنها هم چندان جالب و حسرت آور نمی باشد. با این همه، دانشمند امروزی همیشه آسوده خاطر نیست. زیرا ممکن است قضا و مسائلی را کشف کند که با ذوق و خواست دولت منطبق نباشد و سرانجام به سرنوشت نامطلوبی دچار گردد!

س- آیا شما تصور می کنید که در جبهه غرب چنین دانشمندی نمی تواند از معرکه جان سالم به در برد؟

ج- از یکطرف آری و از یکطرف نه. این موضوع بیشتر، به عوامل زیر بستگی دارد :

اولاً به اهمیتی که شخصیت مورد بحث دارد، ثانیاً به شواهد و مدارکی که عرضه می کند و ثالثاً بمیزان ناراحتی و مزاحمتی که برای دستگاه دولتی فراهم می نماید.

س- عقیده شما درباره متفکرین چیست؟ منظور من از متفکرین عبارت از اشخاصی میباشد که نه اهل هنرنند و نه در زمره دانشمندانی که سرگرم کارهای علمی هستند.

ج- در این مورد نمی توان نسبت به یک حالت خاص اظهار نظر کرد. بسیاری از متفکرین می کوشند درملاء عام از ابراز عقایدی که موجب برانگیخته شدن سرزنش و عتاب مردم گردد دوری جویند.

س- ولی، اشخاصی هم پیدا می شوند که جزء این گروه نیستند .

ج- بله، اکنون برای شما مورد برجسته و مشخصی را مثال می زنم. این حادثه پس از جنگ اول جهانی در آمریکا اتفاق افتاد. دو نفر بنام ساکو (Sacco) و وانزتی (Vanzetti) به قتل نفس متهم شدند. برای اثبات این اتهام دلایل و مدارک کافی در دست نبود، پس از صدور حکم محکومیت آنها کمیته ای مامور رسیدگی به این مدارک شد، و رئیس دانشگاه هاروارد هم از اعضاء این کمیته بود. اعضاء مختلف این کمیته به مجرمیت دو نفر متهم مزبور رای دادند و در نتیجه آنها را اعدام کردند. ولی، همه کسانی که با بیطرفی مدارک را بررسی نمودند عقیده داشتند که این دو نفر بی گناه بوده و بر خلاف حق و عدالت محکوم شده اند.

س- شما معتقدید که رئیس دانشگاه هاروارد از بی گناهی آنها اطلاع داشته است؟

ج-فکر میکنم که او بر بی گناهی آنها آگاهی داشت. نمی توانم در این مورد با اطمینان نظری ابراز دارم، چون من که قادر نیستم از محتویات مغز او آگاهی داشته باشم؛ ولی فکر می کنم که رئیس دانشگاه هاروارد از بی گناهی آنها اطلاع داشته است!

س-و شما معتقدید که رئیس دانشگاه هاروارد از ترس افکار عمومی مرتکب چنین کاری شده است؟

ج-آری.

س-اکنون، مسئله دیگری را مورد مطالعه قرار دهیم، برای اینکه نظم جامعه بشری دچار اختلال نشود یک فرد تا چه پایه باید از آزادی برخوردار باشد؟

ج-من معتقدم که نظم اجتماعی باید حفظ شود، و این موضوع را باید بعنوان یک پایه و اساس پذیرفت. در امان نگه داشتن جامعه از دزدی و قتل، تا سر حد امکان ضروری و با اهمیت است. این نظم و ترتیب داخلی تا حدی به وسیله پلیس تامین می گردد. محدود ساختن آزادی افراد، به ویژه در جوامع متراکم ضروری است. مثلاً مواد قانونی مربوط به طرق و شوارع را در نظر بگیرید. وقتی که من جوان بودم اتومبیل کمیاب بود بطوری که می توان گفت وجود نداشت در آن روزها انسان می توانست عشقی ماشین سواری کند و مشکلی هم پیش نیاید. امروزه برعکس آیین نامه مفصلی وضع گردیده است. برای نمونه، یکی از آنها را زیر پای بگذارید تا ببینید چه عواقب وخیمی برای خودتان و دیگران ببار خواهید آورد. در شرایط کنونی جمعیت دنیا متراکم و انبوه است و به همین جهت برخی از آزادی هایی که ملتها در زمان گذشته از آنها برخوردار بودند، امروزه زیان بخش اند. آری، امروز دیگر اوضاع چنان است که هر ملتی احتیاج دارد که برای طرق و شوارع قوانینی وضع نماید.

س-آیا شما معتقدید که باید برای افراد، محدودیت های جدیدی هم ایجاد نمود؟

ج-بلی، زیرا آزادی یک ملت ممکن است کار را به ولنگاری و بلاهت بکشاند. سوسیالیست ها دلایل زیادی اقامه کرده اند که بر طبق آنها منابع طبیعی هر ملت باید متعلق به همان ملت باشد و ملی گردد، ولی امروزه از همان دلایل می توان برای بین المللی کردن منابع طبیعی کشورها استفاده کرد. در این مورد، بهترین نمونه و مثال منابع نفتی است. این احمقانه است که ملتی کوچک بدان دلیل که ذخایر نفتی بزرگی در سرزمین آن مدفون است، بخواهد آن را بطریق میل خویش در اختیار داشته باشد.

س-آیا به عقیده شما باید میدان آزادی را توسعه داد؟

ج-تصور می کنم در زمینه فکری و عقلانی باید وسیع تر گردد، و چنانچه بخواهیم درباره محدود کردن آزادی صحبت کنیم، باید گفت که محدودیت آزادی بایستی در زمینه مسئله مالکیت به مرحله اجرا درآید.

مدار او غلو در تعصب

رواداری - سخت گیری (Tolerance-Fanaticism)

لرد راسل - ممکن است تعصب را تعریف کنید؟

برتراند راسل - بعقیده من متعصب کسی است که فلان یا بهمان چیز برایش اهمیت زیادی داشته و بقیه در نظرش خوار و بی مقدار جلوه کند. اشخاص شریف بد رفتاری نسبت به سگ ها را تقبیح میکنند ولی وقتی که در بد رفتاری نسبت به سگها سفاکی و قساوت شدیدی ابراز گردد آن وقت باید گفت در این امر «تعصب و سخت گیری» بکار رفته است.

س - گمان میکنم که غالباً اجتماعات کثیری از مردم اسیر تعصب جاهلانه شده اند؟

ج - آری، تقریباً در تمام ادوار تاریخی و در جمیع نقاط عالم مردم دچار تعصب شده اند. غلو در تعصب (Fanaticism) یکی از بیماری های روانی است که جوامع بشری را متلاشی می کند.

س - آیا شما می توانید برای ما خطرناکترین موارد تعصب و سخت گیری را نام ببرید؟

ج - تا دلتان بخواهد. مسئله ضد یهود را در نظر بگیریم، این قضیه بی نهایت وحشتناک است! زیرا، بدترین و فجیع ترین شکل آن در همین اواخر روی داده است. این حادثه بقدری وحشتناک است که حتی انسان نمی تواند فکر آن را هم تحمل کند. بخوبی میدانم که آنچه را هم اکنون خواهیم گفت گفتنی نیست، و یا بفرض اینکه گفتنی هم باشد لااقل خیلی ها خوششان نمی آید آنرا بشنوند: **ایده ضد یهود با پیدایش مسیحیت پا بوجود گذاشته است.** قبل از ظهور مسیحیت این ایده چندان تظاهری نداشت. قدرت روم، از روزی که تحت لوای مسیحیت در آمد، به یک نیروی ضد یهود تبدیل گردید.

س - علت آن چیست؟

ج - میگفتند که یهودیها عیسی را کشته اند، و همین موضوع کینه و نفرت نسبت به یهودی ها را شرعاً مجاز میکرد. البته شکی نیست که علل اصلی و سایر پیدایش ایده ضد یهود را عوامل اقتصادی تشکیل می داد. ولی علت آن همانطوری که گفته شد، تحت عنوان و سرپوش قتل عیسی قلمداد می شد.

س - به چه ترتیب توده های وسیع مردم، تحت تاثیر تعصب قرار میگیرند؟

ج - یکی از مظاهر «غلو در تعصب» عبارت از این است که احساس مطبوع کار دسته جمعی را بوجود آورد. گروهی که نسبت به مسئله خاصی تعصب داشته باشند احساس آرامش می کنند و یک نوع برادری و هم پستی آنها را در مسئله مورد بحث، تحریص و تشویق می کند. همه افراد گروه نسبت به اهداف و خواست های مشترک تحریک و بسیج می شوند. شما می توانید در کلیه احزاب سیاسی یک گروه متعصب را پیدا کنید که افراد آن نسبت بهم معاونت داشته و در آرامش خاطر بسر می برند، ولی وقتی که این گرایش توسعه پیدا میکند و با کینه گروهی دیگر درهم می آمیزد آنوقت است که تعصب شکوفا شده و مظاهر آن آشکار می شود.

س- آیا بعقیده شما ، ممکن نیست اتفاق افتد که تعصب خود نیروی محرکه ای برای اعمال خوب باشد؟

ج- بلی ، تعصب می توانید نیروی محرکه اعمال بطور کلی باشد. ولی در تاریخ نمی توانم نمونه ای پیدا کنم که در آن تعصب محرک اعمال خوبی بوده باشد. تعصب ، همیشه امور را به سیاه کاری می کشاند و علت آنهم این است که تعصب بطور اجتناب ناپذیری با کینه توزی و دشمنی همراه است، اشخاصی که از تعصب همگانی پیروی نکنند مورد نفرت و انزجار واقع می شوند. این مسئله از وقایع حتمی و غیرقابل اجتناب می باشد.

س- اگر پای عوامل اقتصادی به میان آید آیا تعصب از بین نمی رود و یا اقلأً از اثرات آن کاسته نمی شود؟ مثلاً همان ماجرای که در جنگ های صلیبی اتفاق افتاد.

ج- نمی دانم. من نمی دانم جنگ های صلیبی چه نتیجه مثبتی ببار آورده اند. جریان جنگهای صلیبی به دو شاخه تقسیم می شود، اول صلیبیون متعصب و دوم صلیبیون کاسبکار و پولکی. صلیبیون کاسب کار قدرت عظیمی را تشکیل میدادند ولی اگرپشتیبانی و همکاری صلیبیون متعصب نبود کار مهمی از پیش نمی بردند. بطور کلی میتوان گفت در جنگ های صلیبی متعصبین نقش سرباز را بازی می کردند و کاسب کاران نقش فرماندهان و ژنرال ها را ایفاء می نمودند.

س- آیا بعقیده شما جادوگری نقش عظیمی بازی کرده است؟

ج- آری نقشی وحشتناک! مخصوصاً در بین سالهای ۱۴۵۰ و اوایل سال های ۱۶۰۰، در این مورد به کتابی که تحت عنوان «پتک جادوگران» به قلم یکی از روحانیون عالی مقام به رشته تحریر درآمده است می اندیشم. این کتاب، موجب برانگیخته شدن مخالفت جنون آمیزی علیه جادوگری شده است و در این میان جادوگری که مورد تعقیب قرار می گرفت تصور میکرد برآستی دشمنانش او را بحق تعقیب می کنند. به احتمال زیاد ژان دارک (Jeanne Darc) خود را جادوگر می پنداشته و همین طور عده زیادی از اشخاصی که بجرم جادوگری و شعبده بازی محکوم شده اند چنین تصویری درباره خود داشته اند. سرایت بی رحمی در مقیاس وسیعی توسعه و اشاعه یافته است. مثلاً مردی چون سر توماس برون (Sir Thomas Browne) که نوشته هایش او را بعنوان یک بشرعالی و روشن فکر معرفی میکند فعالانه در دعاوی مربوط به جادوگری بعنوان مدعی شرکت جسته است. او در نوشته های خود می نوشت که انکار وجود جادوگری نوعی از کفروالحاد است. آیا دلیل این ادعا در کتاب مقدس نوشته نشده بود : «تو به هیچ عنوان اجازه نخواهی داد که یک نفر جادوگرزنده بماند.» و اگر شما سوزاندن جادوگران را کار بدی بدانید «درحالی که آنان را بعنوان جادوگر می شناسید» این بدان معناست که شما به کتاب مقدس ایمان ندارید، و در نتیجه ملحد و خداناشناس هستید.

س- چگونه می توان این مطلب را توجیه کرد که اشخاص با فکری سالم ،ولو اینکه بر حسب ظاهر هم باشد، تا بدین پایه تحت تاثیر تعصب و سختگیری قرار گیرند؟

ج- فرمودید اشخاص با فکر سالم؟، این مسئله کاملاً جنبه نسبی دارد. اشخاص سالم خیلی کم یابند. تقریباً در تمامی افراد بشر زوایائی برای جنون وجود دارد. بخاطر دارم وقتی که در کالیفرنیا بودم در یکی از روزهایی که سیل آسا باران می بارید، در اتومبیل خود به یک نفر عابر پیاده رو که خیس آب شده بود پناه دادیم. این مرد با عقیده برتری نژاد مخالفت می ورزید و منمهم در این مورد با او هم عقیده بودم. ضمن گفت

و شوند رشته سخن به فیلیپین کشید. در این بین عابر مورد بحث گفت: اهالی فیلیپین مردمان ناکسی هستند. ملاحظه می فرمایید که بالاخره او هم یکی از پیچ های مغزش شل بود!

س- چه چیزی باعث می شود شما برای مسئله تعصب و سختگیری تا بدین پایه اهمیت قائل باشید؟

ج- زیرا، تعصب علت اصلی قسمتی عظیمی از دردهای ماست.

س- ولی کلیسای کاتولیک، مثلاً معتقد است اهمیت اعتقاد داشتن به برخی شرایع ولو به قیمت مرگ بمراتب بیش از این است که انسان زنده بماند و بدان شرایع جامد ایمان نداشته باشد. آیا بین این طرز تفکر کلیسایی و طرز تفکری که امروز شایع و رایج است تفاوتی مشاهده نمی کنید؟

ج- تنها اختلافی که وجود دارد در وسعت میدان قلمرو آنهاست، سابقاً سراسر جهان تحت یوغ کلیسای کاتولیک کشیده شده بود، و خیلی از مردم هم می توانستند از زیر فشار بار قدرت آن شانه خالی کنند. ولی هیچکس قادر نیست از چنگال بمب هیدروژنی جان سالم بدر ببرد!

س- آیا امکان دارد این موضوع را قدری واضح تر بیان کنید؟

ج- آری، موضوع به آن اندازه مهم نیست که بتوان درباره آن بتفصیل صحبت کرد. علت اصلی وخامت اوضاع بین شرق و غرب؛ یعنی تهدیدی که جامعه بشری را وحشت زده ساخته است، غلو در تعصب می باشد. این مسئله زائیده ایمان و اعتقاد کورکورانه ای است که نسبت به کمونیسم و یا ضد کمونیسم، ابراز میگردد. هر دو جبهه، درباره یک اعتقاد و ایمان، تبلیغات اغراق آمیزی می کنند، من این طریق اعتقاد را تعصب می نامم. در هم کوبیدن آنچه که ما در نزد طرف مقابل بد تشخیص می دهیم اهمیتش بمراتب بیش از بقای نسل بشری است. امروز تعصب موجود در جبهه های شرق و غرب است که همه ما را مورد تردید قرار می دهد.

س- آیا می توانید برای مدارا(رواداری) تعریفی بیان کنید؟

ج- این مسئله بستگی به نحوه توجیه افکار دارد. مدارا بمعنای وسیع کلمه عبارت از این است که هیچکس را برای خاطر عقایدش، تا موقعی که افکارش موجب و منشا اعمال جنایی نگردیده تنبیه نکنند.

س- آیا در تاریخ، ادواری را سراغ دارید که طی آنها مدارا (tolerance) وجود داشته باشد؟

ج- در پایان جنگ سی ساله مردم به مدارا متمایل گردیدند. مدارا در انگلستان، بعلت جنگ های داخلی، کمی دیرتر پا به عرصه وجود گذاشت. اولین کشوری که واقعاً «مدارا» را به میدان عمل کشانید هلند بود. تمامی مغزهای متفکر قرن ۱۷ در دوره ای از زندگانی خود به هلند پناه برده اند و به این وسیله از ضربات شلاق نجات یافته اند. در قرن هفدهم انگلستان هم در آزار و اذیت متفکرین دست کمی از سایر کشورها نداشت. مثلاً تفتیش و بازجویی دستگاه قضایی را درباره هبس (Hobbes) بخاطر آورید. او را بعنوان یک نفر فاسد معرفی کرده و قانون وضع نمودند که بر طبق آن چاپ کتب او تحریم گردید. و این تحریم تا مدت زیادی هم به قوت خود باقی بود.

س- آیا به عقیده شما در آتن مدارا وجود داشت؟

ج-آری، کم و بیش وجود داشت. در آتن بیش از کشور های مدرن قبل از قرن ۱۸مدارا وجود داشت. ولی مدارای موجود کامل و تام نبود ما همه از سرنوشت سقراط^{۳۲} اطلاع داریم تازه او تنها کسی نبود که به آن سرنوشت مبتلا شد. آنا گزا گور(Anaxagore) راه فرا پیش گرفت، و ارسطو^{۳۳} هم پس از مرگ اسکندر مجبور شد همان کار را بکند.

س-چگونه می توان فهمید انسان در دوران استیلای تعصب زندگی میکند و یا در دورانی که مدارا مجاز می باشد؟ آیا برای تشخیص این موضوع مقیاس و معیاری وجود دارد؟

ج-مدارا، موقعی وجود دارد که آزادی مطبوعات، آزادی عقیده و آزادی تبلیغات وجود داشته باشد. همچنین انسان آزادی داشته باشد هر چه را دوست دارد بخواند و به هر مذهب که تمایل داشت بگردد و از هر مذهب که خوشش نیامد دست بکشد.

س-ولی همه این آزادی ها در غرب وجود دارد، و شما لحظه ای پیش گفتید که غلو در تعصب هیچ وقت به اندازه عصر کنونی شدید نبوده.

ج-من باور نمی کنم چنین آزادی هایی وجود داشته باشد. مثلاً آمریکا را مثال می زنیم، ملاحظه می فرمایید وقتی که خواستند در آمریکا کتابخانه های عمومی را «تصفیه» کنند چه وضعی پیش آمد، در آنجا هر کتابی را که کمترین اطلاعی درباره روسیه بدست می داد از بین بردند، شما نمی توانید اسم این عمل را «مدارا» بگذارید.

س-بدون داشتن شوق و ذوق نمی توان کاری انجام داد. و اگر هم این شوق و ذوق زیاد باشد ممکن است انسان در معرض خطر غلو در تعصب و سختگیری قرارگیرد بعقیده شما خط مشی خوب کدامست؟ به چه وسیله می توان از چنگال تعصب نجات یافت؟

ج-انسان، هیچ وقت نمی تواند درباره هیچ موضوعی اطمینان و یقین حاصل نماید. اما اصلی وجود دارد که قابل استفاده است. و آن عبارت از این است که، عملی را انجام ندهیم مگر اینکه به حقیقت آن ایمان داشته باشیم. ممکن است اتفاق افتد که انسان مرتکب اشتباهی گردد و یا کاری انجام دهد که نتیجه اش بدبختی باشد؛ البته، در چنین لحظه ای باید دست نگه داشت. برای مثال این اصل را در مورد سوزاندن محکومین بکار می بندیم. اگر «خداشناسی» شایع در دوران تعقیب و کشتار ملحدین «حقیقت» خالص بوده باشد البته، در آنصورت سوزاندن مشرکین کار خوبی بوده است. ولی اگر کمترین شناسی مبتنی بر این مطلب وجود داشته که این «خداشناسی» صد در صد هم دارای حقیقت باطنی نبوده است در آنصورت با سوزاندن متهمین کار زشتی انجام می دادند. تصور میکنم این اصل می تواند برای ما بمتابیه هادی و راهنمایی باشد.

س-آیا شما این اصل را درباره احزاب و دولتها هم بکار می بندید؟

^{۳۲} - سقراط (حدود سالهای ۳۹۹ - ۴۷۰ ق. م)، پدر علم فلسفه، با نحوه تدریس سوفسطائیان مخالفت کرد. سقراط هیچ اثر مکتوبی از خود بر جای نگذاشت، اما تعدادی از مباحثات وی با ساکنین آتن توسط شاگرد معروفش افلاطون (۳۴۷ - ۴۲۷ ق.م) و نیز کسنوفون (۴۲۵-۳۵۷ ق.م) بطور مکتوب ثبت شده‌اند. عقاید سقراط که در تضاد با عقاید نیروهای مذهبی و سیاسی آتن بود، باعث شد که وی را محاکمه کنند. او متهم به فاسد کردن جوانان و خیانت به عقاید دینی شد. سقراط به مرگ محکوم شد، اما وی با نوشیدن جام شوکران(نوعی سم)، خود را کشت.

^{۳۳} - ارسطو شاگرد افلاطون و آموزگار اسکندر مقدونی بود.

ج- البته. تمامی کسانی که در حزبی عضویت دارند و در آن فعالیت می کنند خیال می کنند بقیه احزاب در اشتباهند، ولی این قضیه دلالت بر این نمی کند که باید آنها را بقتل رساند.

س- برای اینکه مدارا به حرج و مرج و بی نظمی منتهی نگردد شما چه حد و حصری برای آن تعیین میکنید؟

ج- پاسخ یک نفر آزادی خواه به سوال شما اینست که ، در قلمرو عقیده بایستی مدارای محض و مطلق وجود داشته باشد. البته ممکن است بتوان ادعا کرد که قانون ویا قوانین جاریه بایستی تغییر کنند و به شکل دیگری درآیند. ولی ، تا لحظه ای که این قوانین تغییر نکرده اند ، نباید نسبت به کسانی که مرتکب اعمال جنایی می شوند با «مدارا» رفتار کرد. در این باره مثالی می زنیم، ممکن است شما از قانون صدور حکم اعدام پشتیبانی کرده و پیشنهاد کنید که قانون اعدام را در کشور دیگری که در آنجا چنین قانونی وجود ندارد نیز اعمال نمایند. ولی شما نبایستی برای خودتان این آزادی را قائل شوید که کسی را به بهانه اینکه مستوجب اعدام است بقتل برسانید.

س- آیا بطور کلی امواجی از تعصب وجود ندارد که جهانی را به نابودی تهدید کند؟ آیا در شرایط کنونی، ما در معرض خطر این امواج نیستیم؟ و بالاخره آیا این خطر روزی از بین خواهد رفت ؟

ج- آری، بشرط اینکه اوضاع آرامش گیرد و وضع جهان تثبیت گردد. تعادل ناپایدار، برای تعصب، محیط مساعدی بوجود می آورد، بنابراین باید کوشید که دنیا به حالت تعادل درآید.

س- آیا امیدی وجود دارد که غلو در تعصب (سختگیری) در جهان کاهش یابد؟

ج- آری، امید زیادی وجود دارد. و من معتقدم که این موضوع یک مسئله سیاسی است. برای این منظور بایستی آنچنان وضعی پیش آید که دیگر در معرض بروز جنگ جهانی جدیدی نباشیم. اگر چنین بیمی از بین برود بزودی ملاحظه خواهد شد که مدارا چه در شرق و چه در غرب گسترش می یابد، ولی تا لحظه ای که وخامت موجود ادامه داشته باشد. امید رفع خطر نیز ضعیف و ناچیز خواهد بود.

بمب هیدروژنی

لرد راسل - به عقیده شما اگر جنگ هیدروژنی در گیرد چه وضعی پیش خواهد آمد؟

برتراند راسل - پاسخ به این سوال کار بسیار دشواری است، و ضمناً دلم هم نمی خواهد جواب این پرسش را بوقوع جنگ موکول کنم. ولی اگر بخواهیم درباره قربانیان چنین جنگی صحبت کنیم باید بگوییم که در جنگ هیدروژنی به احتمال زیاد مرگ تمامی ساکنین نیم کره شمالی و قسمت اعظم ساکنین نیم کره جنوبی حتمی است. در چنین وضعی هیچ یک از افراد بشر قادر نیست، حتی کوچکترین حوائج خود را تهیه و تامین کند، بروز این جنگ به منزله پایان زندگی نسل بشر خواهد بود.

س - آیا منظور شما این است که در جنگ هیدروژنی پیروزی نصیب هیچ یک از متخاصمین نخواهد شد؟

ج - مطلقاً و ابداً، مگر اینکه شما برای پیروزی تعریف جدیدی قائل باشید. البته مثلاً ممکن است شش نفر در جبهه غرب زنده بمانند و چهار نفر در روسیه و چهار نفر هم در چین، که در نتیجه جبهه شرق اکثریت حقیقی بدست خواهد آورد، در آنصورت ممکن است شما بتوانید بگویید طرفی که اکثریت بدست آورده به پیروزی رسیده است.

س - آیا شما تصور می کنید روزی جنگ هیدروژنی در گیرد؟

ج - من از صمیم قلب آرزو میکنم چنین جنگی بروز نکند ولی تصور میکنم تا وقتی که اوضاع بدین منوال باقی بماند احتمال وقوع جنگ هیدروژنی هم زیاد خواهد بود. علت اصلی این موضوع آن است که نظامی ها، علاقه مندند که در اسرع وقت از حریف انتقام گیرند و بدیهی است که این امر در نظر آنها خیلی هم عادی است. و این مسئله خود ما را در معرض خطرات بزرگی قرار میدهد؛ زیرا یک سوء تفاهم ساده و یا یک حادثه عادی ممکن است موجب شود که یکی از متخاصمین دست به اقدامی زند و طرف مقابل هم فکر کند که واقعاً آتش جنگ روشن شده است و در نتیجه بمب های هیدروژنی را بر سر حریف فرو بریزد. این ماجرا به هیچ وجه غیر ممکن نمی باشد.

س - هستند اشخاصی که ادعا می کنند تا لحظه ای که مسابقه تسلیحاتی وجود دارد، بروز جنگ اجتناب ناپذیر است. آیا شما این ادعا را قبول می کنید؟

ج - من از کلمه «اجتناب ناپذیر» خوشم نمی آید، ولی بطور کلی این موضوع حقیقت دارد. یعنی؛ مسابقه تسلیحاتی به جنگ منجر می شود. تاریخ نمونه های زیادی را به ما نشان می دهد که کار از مسابقه تسلیحاتی شروع شده و به جنگ پایان یافته است. از نظر روانشناسی این مسئله کاملاً حل شده و روشن است زیرا مسلح شدن یکی از طرفین، از سوئی به ایجاد ترس و وحشت در جبهه مقابل و از طرف دیگر به ازدیاد علاقه خود او در مسابقه تسلیحاتی منجر میگردد. در این موقع طرف مقابل نیز غافل ننشسته و با شدت بیشتر مسلح می شود. در نتیجه در طرفین بیش از پیش عصبانیت بوجود می آید، و بالاخره لحظه ای فرا می رسد که این وخامت برایشان قابل تحمل نخواهد بود و راه حلی بجز جنگ بنظرشان نخواهد رسید. در سال ۱۹۱۴ تاثیر این گونه مسابقه تسلیحاتی به ظهور رسید.

س- در سال ۱۹۵۱ جبهه غرب به تسلیح مجدد و پر دامنه ای دست زد. آیا تصور نمی کنید این اقدامات بمنظور متوقف ساختن روس ها انجام گرفته باشد؟ و آیا فکر نمی کنید جبهه غرب بدین جهت دست به تشدید تسلیحات خود زد که به روسها بفهماند پیروزی آنها بسرعت وبه آسانی هم امکان پذیر نیست و بدین ترتیب روحیه آنها را ضعیف نماید؟

ج- شاید اینطور باشد. وقوف و آگاهی برآنچه که در آن زمان در مغز رهبران شوروی خطور میکرد کار بسیار دشواری است، و به هیچ وجه نمی توان گفت که آیا آنان تصمیم به یک جنگ تهاجمی داشتند یا نه؟ به هرحال می توانم بگویم که اگر دولت ها راه حل دیگری بجز ادامه مسابقه تسلیحاتی پیدا نمی کنند تنها کاری که انجام می دهند عبارت از این است که تاریخ وقوع جنگ را به تاخیر می اندازند. قبل از سال ۱۹۱۴ بحران هایی شبیه به بحران هایی که در شرایط کنونی جهان را به لبه پرتگاه جنگ کشانده است مشاهده می شد. و بالاخره این بحرانها کار به جنگ ۱۹۱۴ کشانید. مردم در آنوقت با خود می گفتند: «اگر تعادلی در تسلیحات بوجود آید جنگی در نخواهد گرفت»، ولی تجربه نشان داد که آنها اشتباه می کردند، و از آن میترسم که امروز هم مرتکب همان اشتباه گردند.

س- آیا می توان گفت بمب هیدروژنی دارای این حُسن است که وجودش موجب ترساندن دولتهایی می شود که جمیع مساعد خود را برای جلوگیری از جنگ بکاربرده اند؟ مثلاً جریان بحرانهای مختلف برلن-که در شرایط دیگر ممکن بود به جنگ بی انجامد-را یادآور می شویم.

ج- شما مختارید چنین چیزی را بگویید و کلاً هم بگویید. ولی من باز معتقدم تاریخ برخلاف نظر شما گواهی می دهد. همه کس میدانند که نوبل (Nobel)؛ یعنی موسس جایزه نوبل که از طرفداران پرو پا قرص صلح بود، مخترع دینامیت هم بوده است. او خیال میکرد وجود دینامیت اوضاع جنگ را بقدری وخیم و وحشتناک می سازد که دیگر هیچ وقت جنگی در نخواهد گرفت. ولی، او هیچ وقت به چنین نتیجه ای نرسید. و در این جا ترس شدید من از این است که با بمب هیدروژنی هم همین ماجرا تکرار گردد.

س- بااینهمه این مسئله حقیقت دارد که بمب هیدروژنی سلاحی است با مشخصات کاملاً جدید؟ بمب هیدروژنی سلاحی نیست که بگوییم در میان سلاح های موجود دارای قدرتی عظیم تر باشد بلکه، سلاحی است که اصولاً با سلاح های دیگر فرق دارد.

ج- درست است ولی مردم با سهولت و سرعت عجیبی به هرچیز عادت می کنند. وقتی که برای اولین بار یک بمب اتمی در هیروشیما و ناکازاکی پرتاب و منفجر شد همه مردم دنیا دچار بهت و حیرت شدند و همگی گفتند: «واقعاً این بمب وحشتناک است.» ولی امروز دیگر بمب اتمی در ردیف سلاح های تاکتیکی درآمده و آسایش و خواب را هم از کسی سلب نمی کند. آری امروز دیگر بمب اتمی بصورت سلاح های کهنه و متروکه درآمده یعنی؛ در ردیف تیرو کمان قرار گرفته است!

س- به عقیده شما علیه خطر بمب هیدروژنی چه کاری میتوان انجام داد؟

ج- کارهای زیادی میتوان انجام داد، اولین کاری که انجام آن امکان پذیر بوده و آسان تر از اقدامات دیگری هم هست اینکه آزمایشات اتمی قطع گردد، این کار قدم مثبت و مفیدی است که از سقوط ذرات اتمی حاصله از آزمایشات هسته ای بر روی زمین خاتمه میدهد، چون خطرات سقوط و رسوب این ذرات بطوریکه اخیراً ثابت شده است - بمراتب-بیش از مقداری می باشد که سابقاً دانشمندان محاسبه می نمودند. رسوب

ذرات رادیواکتیو خود مقدمهٔ بروز مصائب زیادی برای بشریت می باشد. قطع این آزمایشات موجب می شود که سایر دول نتوانند در تهیه و تدارک بمب های هیدروژنی توفیق یابند. قبول می فرمایید که اگر بنا باشد هر دولتی-بدون احساس هیچ گونه مسئولیت-بتواند هر کاری که خواست انجام دهد چه وضع وخیمی پدید خواهد آمد. بعلاوه تحریم این سلاح ها بیش از پیش دشوار می گردد. به همین دلیل است که من اکیداً تایید میکنم که قطع آزمایشات هسته ای دارای اهمیت بسیار عظیمی است. این نظریه، ناشی از یک واقع بینی سیاسی است و در این روزها نسبت بدان توجه زیادی مبذول میگردد. قدم دیگری که بلافاصله پس از اقدام فوق می توان برداشت عبارت از این است که هیچ دولت جدید دیگر بمب هیدروژنی در اختیار نداشته باشد. اگر بریتانیای کبیر برای ایجاد سهولت در اجرای این توافق مجبور گردد از بمب هیدروژنی خود چشم پوشی کند من شخصاً معتقدم که تسلیم به چنین شرطی بمنزلهٔ پیروی کامل از عقل و درایت است.

س- برای حصول به چنین توافقی چه باید کرد؟ برای اینکه فرانسه و سایر دول صنعتی به تهیهٔ بمب هیدروژنی نپردازند چه اقدامی میتوان بعمل آورد؟

ج- بعقیده من این کار با حصول موافقت بین روسیه و آمریکا عملی خواهد شد؛ یعنی دول روسیه و آمریکا، با تکیه بر قدرت عظیم تبلیغاتی خود می توانند اقرار خویش را وادار کنند تا در مسیری که برایشان معین می شود گام بردارند.

س- آیا به عقیده شما بریتانیای کبیر بایستی در آینده از بمب هیدروژنی صرفنظر کند؟

ج- آری، ولی مشروط برآنکه بین آمریکا و روسیه توافقی بوجود آید. اگر بنا بر این باشد که آمریکا و روسیه بخواهند خودشان بمب هیدروژنی را در اختیار داشته باشند آن وقت انگلستان می تواند بگوید: «بسیار خوب، موافقم، ما هم به جبههٔ قدرت های ضعیف تر ملحق خواهیم شد.»

س- در واقع شما یک نوع معاملهٔ مشروط را پیشنهاد می کنید، اگر انگلستان از بمب هیدروژنی صرفنظر کند، تمام کشورها نیز از آن صرفنظر خواهند کرد، و آمریکا و روسیه هم بدنبال چنین چیزی می گردند!

ج- این کار بسیار عاقلانه خواهد بود. ولی این اقدام فقط، اولین گام در راه موفقیت است و نمی تواند به تنهایی نتایج مطلوبی را که آرزوی همهٔ بشریت است را تضمین کند، با این همه، این اقدام بمنزلهٔ یک گام بجلو می باشد.

س- ولی آیا، تصور نمی کنید اگر بمب هیدروژنی منحصرأ در دست آمریکا و شوروی باشد وضع خطرناکی پیش آید؟

ج- البته ممکن است خطرناک باشد، و باید گفت تا لحظه ای هم که اقدامات جدید سیاسی بعمل نیامده است این خطر همچنان باقی خواهد ماند؛ زیرا، بفرض اینکه هیچ دولتی بمب هیدروژنی در اختیار نداشته باشد طرز ساختن آن را میداند. اگر جنگی در گیرد هر دو حریف بساختن آن خواهند پرداخت. بنابراین، اگر بخواهیم از شر این خطر مصون بمانیم باید به هر وسیله ای که شده از بروز جنگ جلوگیری بعمل آوریم. بعقیده من اگر آمریکا و روسیه منحصرأ دو کشور دارندهٔ بمب هیدروژنی باشند خطرات جنگ تقلیل خواهد یافت، آنوقت خطر بروز جنگ تصادفی بی نهایت کمتر خواهد بود. و یا لاقلاً خطر بروز جنگ توسط یک دولت بی مغزی که تصور کند از جنگ طرفی برخوردارست تقلیل خواهد یافت. بطور کلی، در انجام مذاکرات تسهیلات زیادی فراهم آمده و طرفین امکان خواهند یافت توافق و سازش حاصل نمایند.

س- ما تا کنون درباره مسائلی که جنبه امکان داشت صحبت کردیم، یعنی مطالبی را مورد بحث قرار دادیم که از امکانات موجود برای رجال دولتی حکایت میکرد و همچنین نتیجه گرفتیم که باید رجال دولتی را وادار کرد از این امکانات استفاده کنند. آیا، در شرایط کنونی میدان جدیدی مقابل ما باز نمی شود، یعنی میدانی که واقعاً می تواند ایده آل و آرزوی بشریت باشد؟

ج- نه، هنوز چنین موقعیتی فرا نرسیده است. می توان گفت که ما تقریباً بدان مرحله قدم گذاشته ایم. ولی من درباره یک مسئله بی نهایت مهم و کاملاً عملی می اندیشم، و آن مسئله عبارت از این است که هر دو جبهه منافعی را که از حصول یک توافق عایدشان می شود بحساب آورند. از سال ۱۹۴۵ به بعد شرق و غرب در راه حصول توافق قدم های مهمی برنداشته اند. در این مدت هر یک از طرفین آنچنان پیشنهاداتی را مطرح میساخته که برای طرف دیگر قابل قبول نبوده است. این پیشنهادات، که پیشنهاد کننده آن قبلاً هم می دانسته که مورد توافق قرار نخواهد گرفت تنها اثری که داشته عبارت از این است که رد آنها موجب برانگیختن کینه و نفرت بوده است. بدیهی است - و باید هم همینطور باشد - که از این راه نتیجه ای بدست نخواهد آمد. اگر میشد به دولتها فهماند که اهمیت مذاکرات، بخاطر مذاکرات نبوده بلکه برای حصول نتیجه و رسیدن به یک توافق است، آنوقت نتیجه قابل ملاحظه ای بدست می آمد. حوزه فعالیت سیاستمداران هم این جاست.

س- واقعیتی که مسئله بمب هیدروژنی در مقابل ما قرار می دهد عبارت از این است که باید از جنگ اجتناب کرد، زیرا اگر جنگی در گیرد استعمال بمب هیدروژنی شروع شده و یا بفرض اینکه تا بروز جنگ از تهیه آن صرفنظر شده باشد پس از بروز جنگ بساختن آن مبادرت خواهند کرد.

ج- همین طور است. و به همین دلیل هم هست که موافقت های حاصله درباره صرفنظر کردن از تسلیحات هسته ای دارای آن اهمیتی هم که برایش قائلند نمی باشد. نتیجه اساسی تحریم تسلیحات هسته ای این است که از وخامت اوضاع کاسته و شرایط مناسبی را برای حصول به یک سازش پایدار ایجاد میکند. حقیقت این است که در وضع کنونی جهان، با در نظر گرفتن تسلیحات هسته ای، میکروبی و شیمیائی که خطراتشان کمتر از بمب هیدروژنی نیست اگر راه حل مطمئنی برای جلوگیری از جنگ پیدا نکنیم عمر بشر چندان بطول نخواهد انجامید.

س- بعقیده شما این راه حل چیست؟

ج- من فقط یک راه حل منحصر بفرد سراغ درام، و آن هم این است که یک دولت جهانی که تمام سلاح های هسته ای و نظایر آنها را در انحصار خود داشته باشد بوجود آید. این دولت جهانی وظیفه اش این خواهد بود که در تمامی اختلافاتی که بین سایر دول بوجود می آید دخالت کرده و راه حل برایشان پیشنهاد نماید، و در صورت لزوم آنها را وادار به پذیرش پیشنهاد خود کند، و هیچ دولت سرکشی نتواند نیرو در اختیار خود داشته باشد به قسمی که دولت مزبور بتواند بقدر کافی در مقابله آن سر بلند کند.

س- در چنان موقعیتی دولتهای جهان تا چه اندازه باید نیروهای زمینی، دریایی و هوایی د را اختیار داشته باشند؟

ج- فقط مقداری که برای حفظ انتظامات داخلی آنها کافی باشد و وسایلی که برای انجام وظیفه پلیس لازم است و بالاخره نیروهایی که برای اجرای تصمیمات دولتی - در کار امور ملی - ضرورت دارد. البته این نیرو نباید به اندازه ای باشد که بتواند بدولت مزبور امکان دهد که به کشور همسایه حمله و تجاوز نماید.

س- منظور شما این است که روسیه و آمریکا و انگلستان این امکان را داشته باشند که در داخل مرزهای خود هرگونه شورش داخلی را فروشانند، ولی نباید این امکان را داشته باشند که سرنوشت کشورهای دیگر را بدست خود بگیرند، مثلاً نباید در امور (رودزیا - Rhodesie) که اصولاً و واقعاً متعلق به آنها نیست دخالت کنند؟

ج- بله، درست منظورم همین است. دخالت در امور دولتی چون رودزیا و یا هرملت دیگر، از وظایف یک دولت بین المللی می باشد نه یک دولت دیگر. هرملتی، تمایلات ویژه ای دارد که با تمایلات ملت دیگر سازگار نیست. این نوع مسائل بایستی توسط یک مقام بین المللی حل گردد، نه توسط یک ملت قویتر.

س- اگر ملتی نخواست تسلیم قدرت بین المللی گردد، استعمال بمب هیدروژنی را علیه آن ملت مجاز می دانید؟

ج- این مسئله بی نهایت حساس است و ترجیح می دهم که بدان پاسخی نگویم. من معتقدم اگر راه حل دیگری وجود نداشته باشد و بکاربردن بمب هیدروژنی راه حل منحصر بفرد به نظر آید آن وقت باید گفت: آری، ولی مشکل اینجاست که بمب اتمی نه تنها به کشوری که آماج آن قرار گرفته آسیب می رساند، بلکه خطرات آن بدون اسنثناء شامل حال تمام ممالک جهان می شود و وجه تمایز آن با سایر سلاح هایی که تا کنون وجود داشته است در همین جاست.

س- آیا شما، روشی را که ملت ها و دولت ها درباره حل مسئله بمب هیدروژنی اتخاذ کرده اند با خوش بینی تلقی می کنید؟

ج- بعضی اوقات خوش بینم، ولی بعضی اوقات هم نه. هیچ کس نمی تواند پیش بینی کند که عقل سلیم دولت ها تا کی و تا کجا موثر خواهد بود. بالاخره، می توان امید داشت که با گذشت زمان دولتها مسائل مبتلا به خود را درک خواهند کردند.

آینده بشریت

گرد راسل - طی این مذاکرات مسائل مختلفی مورد بحث قرار گرفت. آیا از مجموع این مطالب می توان استنباط کرد بشریت باید به چه چیز باید امیدوار باشد و از چه چیز باید بترسد؟

برتراند راسل - در اینجا مسئله دشواری را مطرح می کنید. من از لابلای مسائل وجود امکانات و روزه های امید را مشاهده میکنم، برخی از مسائل خیلی تیره و وحشت زا بنظر می آیند و بعضی هم امید بخشند. ولی تصور می کنم بهتر است در این مورد به نکاتی که وحشتناک ترند تکیه کنیم.

س - بسیار خوب، بررسی خود را از وحشت زا ترین مطالب آغاز می کنیم، بفرمایید بینم چه بلایی ممکن است بر سر بشریت بیاید؟

ج - تصور میکنم بزرگترین خطری که ما را تهدید می کند این باشد که بشریت تحت سازمان و رژیمی «مورچه ای» در آید، البته اگر چنان فرض کنیم که نژاد بشری در جریان یک جنگ جهانی از بین نرود در اثر اکتشافات علمی و گرایشی که بشریت بسمت سیستم های سازمانی و اداری پیدا کرده ممکن است، جهان تحت آنچنان تشکیلات و سازمانی درآید که دیگر برای معیشت و زندگی محیط مناسب گوارایی نباشد.

س - آیا شما معتقدید بشریت تحت یک رژیم و تشکیلات اداری «مورچه ای» در خواهد آمد؟

ج - مخصوصاً اگر این سیستم اداری با حسن تاثیر و علم هم توأم گردد امکان زیادی دارد. درحقیقت، رجال اداری و دولتی بیش از زمان گذشته در امور دخالت میکنند. البته این مسئله هم دارای محاسنی است و هم معایبی دارد.

س - چه معایبی دارد؟

ج - در این مورد قبل از هر چیز باید به تاثیر شدیدی که سیستم تشکیلاتی و اداری از بدو تولد روی عقاید و افکار مردم میگذارد توجه داشت. ممکن است عملاً چنین شود که افکار و آرزوها و هراس های انسان بدلخواه دیگران صورت پذیرد، یعنی بوسیله مقاماتی که سرنوشت تعلیم و تربیت را بدست گرفته اند معین گردد، بطوریکه مسئله بیم و امید انسان ها سراپا به امیال و خواست های دولتی بستگی دارد. و بالاخره هدف اصلی تعلیم و تربیت منحصر به این شود که انسانها بر وفق مراد و میل دولت کارکنند. البته تصدیق می فرمایید که این رویه همیشه با موازین عقلی منطبق نمی باشد.

س - آیا تصور نمی کنید همیشه گروهی از اشخاص پا بر جا و مستقل - مثل خود شما - وجود خواهند داشت، و اینان قادر خواهند بود این طرز تعلیم و تربیت را مطرود سازند؟

ج - نه باور نمی کنم! هرگز! مسئله بر سر این است که تعلیم و تربیت اشخاصی چون خود من منطبق با سبک و روشی بوده است که قبلاً در فرهنگ رواج داشته است. و در این سبک عامل تصادف و احتمال تا حد زیادی موثر بوده است ولی گمان می کنم دنیای آینده با چنین وضعی روبرو نگردد. در دنیای گذشته

استثنائات و گریز گاههای زیادی وجود داشت در آنجا همه افراد را در یک قالب نمی ریختند و همه را به یک چوب نمی راندند.

س-بعقیده شما روزی که حکومت تشکیلاتی و اداری مورچه ای بر بشریت مسلط گردد، آیا اشخاص هیچ گونه زندگی آزاد شخصی و فردی نخواهند داشت؟ ممکن است این مطلب را برای ما روشن کنید.

ج-در این مورد شما یکی از جنبه های مهم مسئله را در نظر بگیرید مثلاً موضوع اصلاح نژاد. فرض کنید دولتی، تحت تاثیر وسوسه ای که در اثر پیشرفت های علمی به او دست داده است ب فکر ساختن نژاد جدیدی از نوع انسان بیفتد که بر نژاد ما برتری داشته باشد. البته در این موقع با مسئله ای بسیار حساس مواجه می شویم و آن عبارت از این است که از نظر علمی برای ایجاد نژاد عالی تر باید مثلاً بنسبت ۵ درصد از نرینه و ۳۰ درصد از مادینه برای تخم کشی مورد استفاده قرار گیرد. برای اینکه تجربه مذکور با موفقیت و نتیجه انجام پذیرد بایستی بقیه را عقیم ساخت، می بینید که صحنه ناگواری بوجود خواهد آمد! ولی تصور نمی کنم این مسئله روزی جداً جامعه عمل بپوشد.

س-شما واقعاً عقیده دارید که پیشرفت های علمی، کار بشریت را تا بدین مرحله خواهد کشانید؟

ج-اگر دولتها بتوانند با انجام این کار تفوق نظامی بدست آورند، آری کار بدین مرحله خواهد کشید. شکی نیست اگر دولتها قصد انجام چنین کاری را داشته باشند از عهده تهیه چنین نژادی بر خواهند آمد. در میادین جنگ از این نژاد جدید می توان بمراتب بیش از سربازان نژاد موجود - که بوسیله ازدواج های آزاد و جاری تولید شده اند- بهره برداری کرد. و بدون هیچ گونه اشکال هم می توان فکر زیر را در مغز اشخاص فرو کرد که، سلاح های اتمی بدان جهت مورد احتیاج بوده اند که حریف آنها را تهیه کرده بوده است، و انتخاب علمی موالید بدان جهت ضرورت پیدا کرده است که در جبهه دشمن از این طریق برای ساختن محارب و سرباز استفاده شده است.

س-اگر چنین وضعی پیش آید تقریباً سال ۱۹۸۴ فرا رسیده و یا اینکه می توان گفت که در «مدینه فاضله» زندگی خواهیم کرد. (اشاره به دو کتاب ۱۹۸۴ تألیف ژرژ ارول - G.Orwell و مدینه فاضله تألیف الدوس هاکسلی - Aldous Huxley)، ولی آیا حقیقتاً تصور میکنید که این مسئله (انتخاب علمی موالید) در دنیای غیر کمونیست هم قابل اعمال باشد؟ مثلاً در دنیایی که کومفرمسیم (رواج مذهب اکثریت) ضرورت پیدا کرده باشد؟

ج-شاید در اینجا کمتر از دنیای کمونیستی خطر وجود داشته باشد، ولی این خطر یقیناً غرب را تهدید می کند.

س-آیا شما معتقدید که، نظریاتی درباره همسانی (conformist) لباس و عادت و «افکارهمانند» وجود دارد؟

ج-در اینجا بد نیست به آثار هنری نظری افکنیم. در مسافرت خود به ویژه به آمریکا بیش از صد بار مشاهده کردم که مردم برای هنر احترام زیادی قائل بودند و همچنین، ملاحظه کردم که با چه اشتیاقی از هنرمندان اروپایی تجلیل کرده و چه مبالغ هنگفتی دلار به آنها می دادند. ولی حتی یک کودک آمریکایی را نیافتم که از یک تربیت هنری برخوردار باشد، و یا لاقلاً آنچنان روحیه ای را در او تقلیل و تقویت کنند که

یک هنرمند بارآید. به همین دلیل است که آمریکایی ها هنرمندان اروپایی را می ستایند ولی به هنرمندان خودشان وقتی نمی گذارند.

س- آیا در روسیه آزادی هنر وجود دارد؟

ج- چون اخیراً بدانجا نرفته ام در این مورد اطلاعی ندارم. ولی تصور میکنم که در روسیه آزادی هنر معنایی ندارد. ادبیات روسیه - صرفنظر از دکتر ژبواگو- آسیب زیادی دیده است. در دوران تزارها ادبیات روسیه در میان ادبیات جهان رتبه اول را داشت. ولی آیا امروزه چنین ادعایی می توان کرد؟

س- بالت^{۳۴} چطور؟

ج- بالت روسیه میراث دوران تزاری است. من در سال ۱۹۲۰ یکی از نمایشهای بالت را دیدم تأثیری که این بالت در انسان می گذاشت برآستی شباهت به اثر گلهایی داشت که با نظم و ترتیب خاصی در یک گلدان چیده شده باشند، بسیار زیبا و دلپسند بود. ولی شیره تازه و پرتراوت خاک روسیه در آن بچشم نمی خورد. تصور می کنم امروزه بالت روسیه به آثار مضبوط در موزه شباهت پیدا کرده باشد.

س- آیا شما تصور میکنید که جریانات کنونی - بدون اینکه هیچگونه بهره جدیدی ببار آورد- کار را به یک تصلب و جمود عمومی بکشاند؟

ج- خطر در همین جاست. آری سرانجام یک نوع اجتماع بیزانتینی و ساکن و یکنواخت بوجود خواهد آمد که نسل بنسل همچنان ثابت و غیرقابل تغییر بر جای خواهد ماند. و بالاخره وضع بدانجا خواهد کشید که دیگر قابل تحمل نبوده و برای نجات از کسالت و خستگی اجباراً ریشه آن را از بیخ و بن برخواهند کند.

س- بشر از آلام زیادی رنج می برد، یکی از این دردها بنظرم این است که انسان قادر نیست هیچ کاری را با مقیاسی صحیح انجام دهد. اگر بکاری دست زد حد و اعتدالی برای خود در نظر نمی گیرد. و همچنان به پیش میرود، آیا تصور می کنید که انسان بالاخره روزی مفهوم میانه روی درکارها را درک کند؟

ج- امیدوارم بشر در کارهای خود مفهوم میانه روی را بفهمد. که فهم آن از ضروریات بوده و بطورکلی امکانپذیر می باشد. در اینجا ما به پیشگویی های مبهم و نامشخص دل خوش کرده ایم که نمی خواهم بگویم دارای حقایق انجیلی هستند. من رجا و واثق دارم که این پیشگویی ها تحقق نخواهد یافت.

س- بسیارخوب، اکنون اجازه دهید جنبه مثبت و امید بخش قضایا را مورد بحث قرار دهیم .

ج- قبل از هر چیزی باید به یک موضوع توجه کنیم، و آن عبارت از این است که دردهای دنیای حاضر و تمامی آلامی که در زمان قدیم مطلقاً درمان پذیر نبودند امروزه قابل علاجند. اگر این آلام همچنان وجود دارند دلیل آن اینست که در افکار مردم شهوات پلیدی وجود دارد که آنها را در برابر اخذ تصمیم نسبت به یک مسئله اساسی بی اراده میکند و آن مسئله هم عبارت از تامین سعادت دیگران می باشد. تکنیک دنیای کنونی بی نهایت مفید و ثمر بخش است، ولی نقص و اشکال اساسی موجود دارای یک ریشه روانشناسی است، و این عامل روانشناسی، بدخیمی شهوات افراد است، این مسئله را بایستی بحساب آورد . بالاخره در

^{۳۴} - ballet - رقص ورزشی و هنری - اسکی همراه با موسیقی و حرکات اکروباتیک

حد نهائی باید به یک موضوع توجه اساسی داشت. در دنیای کنونی -که ببین تمامی حوادث و پدیده ها بستگی و رابطه ای بسیار نزدیک وجود دارد- خوشبختی یک نفر فقط موقعی تامین می شود که خوشبختی همسایه او، ولو اینکه در نظرش منفورهم باشد، تامین شده است. اگر این معما روزی حل شود آنوقت دنیا بیش از پیش از نعمت خوشبختی وسعدت بهره مند خواهد گردید.

س- اگر انسان ها موفق شدند بدین سان بر شهوات و امیال زشت خود افسار بزنند، بدی هایی را که باید از آنها پرهیز جویند کدامند؟

ج- قبل از هر چیز جنگ و سپس فقر و بی نوایی. در زمانهای قدیم فقر برای اغلب موجودات بشری اجتناب ناپذیر بود، ولی امروز دیگر وضع چنان نیست. اگر مردم جهان تصمیم بگیرند فقر را از روی زمین ریشه کن کنند ظرف چهل سال اینکار را خواهند کرد. و میدانیم که امروزه بیماری کم شده است و بازهم کمتر خواهد شد، هیچ چیز مانع از این نیست که انسان از لذایذ زندگی به حداکثر و در طولانی ترین مدت ممکنه بهره ور گردد.

س- اکنون که داریم درباره جنبه مثبت قضایا صحبت میکنیم، بفرمایید بینم بعقیده شما بشریت در آتیه چه گام مثبتی می تواند بردارد؟

ج- بنظرم بزرگترین گامی که بشریت می تواند در راه سعادت خود بردارد، در بهبود مسئله تعلیم و تربیت خواهد بود. باید افراد را طوری تربیت کرد که ایده انسان دوستی با روح آنها عجین گردد بقسمی که همه بشریت را یک خانواده با منافع مشترک بدانند. باید در مغز افراد این مسئله را وارد ساخت که همکاری بین ابناء نوع بشر بیش از رقابت و هم چشمی ارزش و مقام دارد. بالاخره تعلیم و تربیت باید در مسیری انجام گیرد که افراد بشر بفهمند دوست داشتن دیگران نه تنها یک وظیفه اخلاقی و یکی از تعالیم اصلی و اساسی نظیر تعالیم کلیساست، بلکه خود مدبرانه ترین سیاستی است که انسان می تواند برای تامین سعادت خود بگیرد.

س- بشریت نسبت به خدمات و نیکی های علم دین بزرگی بر گردن خود دارد یکی از خدمات بزرگ علم این است که -در آتیه نزدیکی- ساعت کار انسان به قریب ده ساعت در هفته تقلیل خواهد یافت. پس از اینکه این اتفاق افتد، بقیه اوقات خود را چگونه باید مصرف کند؟

ج- اگر این جهان همچنان بوجود و بقای خود ادامه دهد-منظورم جهانی است که بهنگام دلخوشی با رغبت و میل زیاد درباره اش می اندیشیم- گمان می کنم در آن وقت انسانها به همان تربیتی که گذشتگان از لذایذ ممتنع بودند برخوردار خواهند شد. در اینجا منظورم از گذشتگان اشخاصی هستند که از نعمت آسایش و فرهنگ برخوردار بودند. در قرن ۱۸ کسیکه جزو طبقات اشراف محسوب می شد تقریباً همیشه دارای تمدن و فرهنگ بود. او ساعات بیکاری زیاد داشت، و از این اوقات خیلی هم خوب استفاده می کرد. البته این موضوع دلیل بر آن نیست که چنین شخصی از اشتباه و خطا برکنار باشد، من با این موضوع موافقم که آنها اشتباهات زیادی هم مرتکب شدند. ولی بالاخره اریستو کرات ها (اشراف) هنرها را هم تشویق کرده و بساختن ابنیه و خانه های زیبا همت گماردند، و باغها و هزاران چیز دلنشین دیگر احداث نمودند. من گاهی بدین فکر می افتم که این قبیل اوقات فراغت روزی نصیب تمامی افرا بشر گردد. آن زمان همه بشریت به فرهنگ و تمدن کاملی نایل خواهد گردید.

س- عقیده شما درباره طبیعت ماجراجویی و روحیه حادثه آفرینی چیست؟

ج- مسئولیت این کار بر دوش مقامات دولتی خواهد بود. دولتها بایستی، بدون تحمل هزینه های اضافی و یا صرف وقت اضافی بمردم امکان دهد به کارهای ماجراجویانه -در صورت لزوم خطرناک، که غالباً آرزوی جوانان است- بپردازند. مثلاً رفتن به قطبین شمال و جنوب زمین، صعود از کوه های مرتفع و یا چنانکه امکان پذیر شود، مسافرت در فضای بین ستارگان. این گونه سرگرمی ها بهترین مفر انرژی های عظیمی است که غالباً در راه جنگها بمصرف می رسد.

س- شما برای بشریت فردا چه پیامی دارید؟

ج- شما از برکت دانش و معلومات خود، قدرتها و استعداد هایی دارید که نظیر آن هیچوقت در اختیار بشر نبوده است، شما می توانید این انرژی ها را هم در زاه خوب مصرف کنید و هم در راه بد تلف نمائید. اگر شما مفهوم همبستگی خانوادگی را درک کنید؛ یعنی به ارتباطی که همه انسانها را بهم پیوند می دهد وقوف حاصل نمایید، اگر شما این مطلب را بفهمید که سعادت و بدبختی هر یک از افراد بشر به سعادت و بدبختی سایر افراد بستگی دارد، آن وقت انرژی و نیروی عظیم خود را در راهی مفید و عام المنفعه بکار خواهید انداخت. گذشت دورانی که اقلیتی محدود -به قیمت فقر و بدبختی توده ای انبوه- در ناز و نعمت زندگی میکردند دیگر آن زمان سپری شد، [آن سبب شکست و آن پیمانہ ریخت] دیگر مردم زیر بار زور نمی روند. اگر می خواهید خوشبخت باشید باید خوشبختی خود و همسایگان خود را نیز برسمیت بشناسید. گمان می کنم انسانها تحت تاثیر یک تعلیم و تربیت عقلانی، بدین مطلب پی خواهند برد که «خوشبختی هر یک از آنها مشروط به تامین خوشبختی دیگران است.» اجتماعی که من اغلب اوقات درعالم خیال تصور می کنم این است که، در آن همه افراد از موهبت آزادی برخوردارند. اجتماعی که افراد آن همگی قوی، سالم و تیزهوشند. و بالاخره اجتماعی که در آن نه ظلمی وجود دارد و نه مظلومی، دنیای با وجدانی که در آن منافع عمومی رقابت های خصوصی را تحت الشعاع قرار می دهد، اجتماعی که در آن تلاش همه مردم در جهت انجام اعمال بزرگی که ثمره دانش و اندیشه بشری است بکار خواهد رفت. آری اگر انسانها اراده کنند چنین دنیایی در نهایت سهولت بوجود خواهد آمد، و اگر چنین دنیایی بوجود آید و یا زندگی آغاز کند، آنوقت دنیایی خواهیم داشت پرافتخار، درخشان و از نظر ابداع و هیجانات دلپذیر زندگی، خوش بخت ترین و غنی ترین دورانی خواهد بود که تا به امروز، هرگز نظیر آن وجود نداشته است.

۳۵ **پایان**

^{۳۵} - از خوانندگان گرامی به خاطر اشتباهات تایپی پوزش می خواهم، با این یادآوری که نظرات شما همواره باریگر ما خواهد بود.